مجموعه

۲ کتاب در فرهنگ لغت

آقای حسینی

۸۴/۷/۲۷

زار ... و جمع نمودن بسیار ابتبا باقی ... و شفقت کردن ابجا ...

بعد ... کردن و دره ... ابتداء ... ابتس پوشیدن و ... ایقید ...

... رسانیدن ابتال در گراهی گذاشتن جمع کردن و سپردن و

... خذلان گذاشتن ابرام در دسر محکم آزمایش و امتحان ابنه

... شکم و پشت ابتسام خنده ابره سوزن و نیش مار و کژدم ابح خشیوه

... زیر بغل ابخ مشرق و میوهٔ آلو ابرجاج سند راج نقاره ابار گشتن ...

... بند ابالط دور کردن ابقع کلاغ پیسه ابرق ترس بیسه ...

... شتر و بعیر ابار چاه و آب و ... ابتهاج شادی ...

ابتغا طلب نمودن و تفحص کردن ...

... حضرت امیرالمومنین ...

...

و پیدا اباده هلاکت و نابودی ابتئاس اندوه ناکی و نا امیدی ابدال

بهم دادن ابتذال عوض دادن ابیضاض سفید شدن ابو ملت کران

ابهام نر انگشت ابکه پشه ابل باران و شتر ابره نیش کژدم

ابداع تازه پیدا کردن ابهر برک جان ابریز زر مصفی

ابطح رود با سنگ ابریق صراحی و طشت آفتابه ابن سحاب باران

ابن آوا روباه ابن حرس راسو ابو حبیس تره مانند پودینه ابو الجنة دیو جواب

ابو عجب باز بکیر ابو الخنزر ملک الموت ابو الملیح سرخاب ابو الشامخ دریا ابن ذکا

صبح آفتاب ابو النجوم روباه ابو البر در راه نکوکاری کرد ابتغاء

و بدر آمدن ابتهال قیام نمودن بکار جنبیدن

نکار را ظاهر و پیدا و آغاز کردن ابتکار

ابلاس تلبیس و پوشیدن ابلا

س نا امیدی و آزمودن و نیکی

ت روز کرم سخت و معجز و شادی نا

بهت نشاط و شیر خوردن و فربه شدن

اتقان محکم کاد آت ۲ اتی و اتیان آمدن

اتراب همزاد و همسال اتابك موجی و فرزند

اتساع فراخی و وسعت و سعی اتق الله بترس

از خدا اتساق بجا آوردن و فراهم آمدن

اترك موزه اتون کلخن و معلمه ا

تت غلبه بحجت ... دلا

ت و فراخ داد

شتت آتلا

انسام نشان دهنده اتمک تان اتباع پیرو
کردن و رسانیدن و باز داشتن اتان
خر ماده اتقا پرهیز نمودن اتکاء تکیه کردن
اتقان محکم کردن اتراف در نعمه کلان شده
و نازپرور و نازپرورده و دولتمندی
اتمام تمام کار کردن اتصال پیوستگی اث
اثاث اسباب خانه داری و قماش خانه
رت آشوب و فتنه و نشانه یا اثیقه
د سرمه اثر نشان قدم و در واژه
شیر اثیر کره نار اثاره
یا کرد و در روایتا

رشتند یار کوهست اثوم دندان پیش ابر
ریخته شده اثنا میانه اثنی دوتا کرده اثل
چوب کز اثیل محکم و تیره و بقیهٔ علم و برانگیختن
اثیار برگزیدن اثاثه انبوهی موی و کیاه خود
روی اثخان کثرت و جستن و سست کردن
بجراحت اثم گناه اثیم مرد مفعل اثام عقوبت
و نام وادی از دوزخ اثافت بدله جزا
اثاث اسباب خانه اثفیه دیگ پختن
طعام اثخان بسیار کشتن و ماندکی اثواء مقیم
نمودن و قایم شدن اثمار میوه
وادی و حامله و

کدورت **اثر** نمود **اثاره** و روایت کردن و شورانیدن
زمین و منع آوردن باد اج **اجاج** تلخ
و ترش و غیظ و خشم و حزن و غم **اجات**
آوردن و بیچاره کردن و میوه چیدن **اجدر**
سزاوار و لایق تر و برگزیدن و انتخاب نمودن
**اجل مسما** روز معین و نام برده شده **اجر**
مزدوری و کابین و مهر **اجل** هنگام و مهلت
و ملک الموت و بزرگ **اجتذاب** جذب کردن
**اجذال** شادی **اجرس** دو زنگ جنبانیدن و آواز بلند
**س** آواز نرم جرس **اجیاد** قبول کردن
... تیکر مادرا **اجتراح** کار کردن

و جراحت و صید نمودن **اجفا** خاشاک
دود آورده و سیلاب آورده

**اجار** کوهی از طی **اجعلباب** تیز
رفتار و پیر فرتوت **اج** زبانه
آتش و شعله **اجدل** چرغ **اجداث**
گورستان و قبر **اج** آبستن شد[ن]
**اجاره** بیچاره کردن ...

اجاعت کرسنکی اجنبیا پاکی وطهارت
اجراکش مزدود و وظیفه خوار اجاق

بیکانه اجرام علوی کواکب افلاک

[illegible] اتص و پی نود



~~اجلاس نشانیده~~ اجم بیشه اجرئت روانی حکم اجفان پلک چشم اجرب
جانوری ملعون اجناد لشکر اجود مصفا و چیده اجتبان برگزیدن و
تجویز کردن و جایزه دادن اجتناب پرهیز اجتهاد تلاش اجراف
پاره کردن و کندن و زود حرف زدن و تیز زبان اجوی
سیاه فام اجلا الجهان و بزرگ اجنه دیو اجن آب بدطعم بدبوی
شده اجنه حرارت سخت اجیر مزدور وظالم اجبار دبیر اجاسی
جاسوسان اجنحه بازی و طیور اجابت قبول کردن وجواب دادن اجازت
رخصت و زنهار اجلاب بانگ زدن بر شتر و جمع نمودن
اجتثاث از بیخ برکندن و استیصال اجماع اتفاق و دخول کردن
اجلت حیلت اجلاغ رز بهر آن تا حیل چیده داده اجو
صلای بر شتر مرغ در دو پیدن اجلاح ...

احبا دوستان احفاد الحاح و اولاد اولاد احقاد کینه و حسد احرار بزرگ
آزاده احراز گرد آوری و محافظت احوی لایق تر احشا دل جگر و روده
و شکنبه احصاد درویدن بلاس اخدان دوست و آزاده احزان غم احتشاد
بجمع آوردن و حفظ احسن الرای بهترین خلق اخری زرد احتلاط اختلاط در آمیختن
احتطاف میوه برچیدن از زمین احوره قوم سیاه چشم و نرم رفتار
احتلاج پریدن چشم و مانند آن کردن بینه احتما فاقه و پرهیز احداث
اول جوانی و تازه پیدا کردن و کوتوال احضار حاضر کردن احتقار حاکم
بودن و حالت مرض موت احتکار غله فروش
احقاب هشتاد سال احتباس بند کردن احشام دهقانی احسن مهربان تر و نزد
گرفتن اسب که سربندی نماید و اینرا کمانی
احقاف تودها احداث تازه ... قوم

ریگ و رمل احشام بزرگ احلام خواب دیدن و خرد احمص جا ریگ کفش احداد
بدل احمر سرخ و مقتول بشمشیر احجاف زیانکار و جافی احیل سوراخ حشفه
احصن ستردن و گرد کردن احباک ادراک احبال بستنه و حامله کردن
احناف کردن بند زبان و خوف احوش دلیر و خشناک احتجام نشتر
زدن و حجامت کردن احتبا حیله و حواله و طلب شفاعت احناق خشم و
کینه و گلو گرفتن احتکال اصدمه و دکه و خود را بچیزی مالیدن و خاریدن
احنطار بودن و چیدن احباط باطل شدن ثواب اعمال احلام مهر و ب کرم
احنه کینه و حقد احداق رونده و احادیث عجیب احوی سیاه فام احق
لایق احام گرد آمدن اخفا پنهان و الحاح در سوال احصام باز داشتن
احقاق برداشتن و دریدن احتراق سوختن احتساب طلب مزد و شمار کردن
و بند دادن احکام محکم احوال لایق و ستوده احالت حواله

٦

احصان نگاه داشتن و کدخدائی کردن احتمال بار برداشتن احتناک از بیخ
برکندن و لویشه بر دهن کوساله بستن جهت منع شیر خوردن
احتظار خطیره کردن از شاخ درخت جهت حفظ گله و رمه احباد
دانا و فاضل اخ ۳ اخی برادر در خلا اخوان دوستان اخطام ابر بریدن اخبیه
خرمن و گنج و منزل‌ها درشت اغاثت شان باران در ابر اخیح
هلاک و کننده عقوبت کوی انگله اخباک منع و باز داشت اخوص
کسی که چشم او در مغاک باشد اخیار مردم نیک اخرا سواد خوار
اخطا ناصواب اخبات تواضع و عجز و زاری اخطار میل کردن و جاوید
ماندن اخسار نقصان اخرب ویران اخلاص خالص و خاصه محبت اختصاص
… اختلاط در آمیختن اختیال خرامیدن اخضیار ابر آوردن اختطاف
ر… اختتام اختتان ختنه سور کردن

اختصار اندک و موجز اختتام تازه پیدا کردن اخلاه اسباب فرومایگی
درهم آمیخته مانند صفرا اخرام بتر و دم بریده اخراب خراب تر اخفش
چشم پوشیده و معلم اخطان عربی اخشا خیار و نام سرگین رسیان
اخشم مرض بینی بی شامه اخیم بدعت و بی شامه اخسو دور شوید
اخمر جانوری که بموج از دریا افتد بیرون و در انتظار موج در
خشکی هلاک شود اخاک دهن و کام اخال انداختن و خسته و تراشه
اخسا ناکسان باشند اخافت فرو رفتن در معنی کلام اخد گرفتن و نام
کسی که سخن نیست و ملایم گوید ادم ۳ ادا بر آینه و گذرانیدن
ادکار بزرگ و عظیم ادرار روزینه و وظیفه و انعام و باران
کثیر موا… ادنا نزدیکتر و اسفل ادثر جامه لحوذ در پیچیدن ادحض
خیره و سخت ترد ادحاض باطل شدن و اهباط و زبان و شت… دن

تشنگی ادر حضرت ودعوی ادکن فاخته فام ودور کرفته اذنات اهمال

ادیلی ذاکر وتسبیح خوان ادبار برکشته بخت وزیان اذام اسب تشنگی

ادازه کرد کردانیدن ماه ادله حجت ادراک ادراک معلوم کردن اد شکفت و

بزرک ادلا فروکذاشتن دلو چاه وحجت آوردن ورشوه دادن

ادخال درآوردن ادهان مداهنه کردن وچرب مالیدن وروی کردانیدن

ادعا خواهش ودعوی نمودن ادوات ادات آلات وآواز ادن زمین الارض شام

ادهما سیراب شدن زراعت از آب ادمی پسر خوانده ادبار

السجود وادبار النجوم دو رکعت نماز شام وسحر اذ ۲ اذ هر گاه

وچون ناگاه وهرگونه اذکار یاد کردن اذخار ذخیره نهادن اذان بانگ و

نماز شنیدن اذهی سخت تر اذهبا سیاه نمودن از غایت سیری

اسم اعظم درحضرت ونگاه اذاعت فاش وروشن نمودن

اذاو

اذوقت چاشنی گرفتن اذمآب بردن اذلال خواری اذعان اطاعت اذیال

دامن اذند کلابه اذناب واه وغلام ودم اذقند قوس قزح اذند خوار و

رسوا وضایع وخراب تر اذوبی ذرار واینرا اذک بودیم ار ۲ ارتقا

افزونی وترقی وبالا رفتن وامید ارتیاد ارتیاح خوشحالی وراحت و

شادی ارتحال رحلت ارتجال جواب بدیهه وکاربی ملاحظه کردن اران

تابوت اروع کسی را برخود عاشق کردن اردم خوار داشت ارفا

ابطال وطلب موضع بلند برای بول که قطرات بجامه نرسد

درایتم خبر کنند درما اولاد رسیه زن درک احتیاج وحاجت را

دبه ارج دمیدن بوی خوش وشورانیدن ارتباع نفع وسود

ارتسام دیدن صورت در آینه ارتیاب شک وشبهه وریب ارم

بجرمی ارش دیت نقصان در متاع ودر زره

در زه پشت و بیر دو شتر ماده ارتفاق نفع رسانیدن ارتفاد و
ارتجاس و ارتجاج رعشه و لرزیدن اندام ارتجاء امید و پس افکندن
و نزدیک شدن و تاریک شدن شب و کرانه و منع و پدید
کردن ارتداق و درازه دندان ارتفاق عقل و حاجت ارتباك لایق و درخور
درجا کس نایاب ارتداد از دین برگشتن ارتداج افزون ارتفاع بلندی و
محصول ارتجام انکم ارتماس غوطه زدن در آب ارتقاء ریختن آب و بند
کردن ارتهان فرو ارتمال زن بیوه ارتداع باز ایستادن از کار و آلوده
شدن جامه بخون و اثر رنگ و بو گرفتن و باقی ماندن آثار
بجال خود ارتحاب شهید ارهاص اظهار معجزه و کرامت انبیا و اولیا
پیش از ولادت ارتخاء نرم و ملایم ارتباب حزبه و کلانتر و رئیسه
بوریا ارتعاش بعارشود هر کس ارتعاض سازی ارتجاف کلیچه





ارتیاد طلب آب و گیاه در صحرا ارتزاق بخوراک ارتشاخ ارتنان ناله بلند ارتاد
برکت ارتحاب جس و بند و بها و از رشتی ارتجاز افتن کسی بناحق بکناره
آشنای دیگری نشناختن و کاه و تواتر و دشوار افتن و سخت
بند کردن ارتجاء امید و رجا ارتیاد دانا ارتکاك سخت آراسته ارتجاب و
استوار و محکم کردن ارتداه نمودن ارتیاب آیا دیدی و دانستی ارتدابه در
خطه انداختن ارتیاح راحت رسانیدن و جار و ارا بجای خود
در شب آوردن ارتباء افزودن ارتفاض زمین و ام خواره رجوب ارتداء که نالد
نمودن ارتکاس برجای داشتن و امید ارتصاد جاه و اماج گاه ارتضاء
راضی نمودن ارتکاز خورانیدن ارتاب ترسانیدن ارتیاد راه
حق نمودن ارتکاک نگون کردن ارتجاف ارتحیف خبر دروغ افکندن
ارتداد اندر رسانیدن ارتقاء پسندیدن ارتقاء جرا

درتقاف نفع گرفتن وتکیه کردن بر آرنج درزام سیم وگل ریم وآهوی سفید
درحض بیت المقدس وشام ودمشق وفلسطین دریب محتاج درایم عطا
درعاب ترسانیدن ورعب دادن درجا ثابت درعوا شرمنده شدن
ازکار ناشایسته ورجوع ازان ازعار درقط مرکب چهره درتباط قصد راه
نمودن ودیدن درتقاب امید وترقب از ۲ درزاد میل کردن وبرگشتن
زرال زجاو آراسته درزمال جامه در سر پیچیدن زرلاتیر مقامران در
بازی دریج نوعی دبناها وعمارت درز جنبانیدن درزنت وتیره وهند
ذرقه درزدان نزدیک شدن وقریب درزق کبود وآب صاف وخط کناره
بجام درزاعت جسپانیدن درزاد دور کردن درجا راندن ودور کردن
درزفاف جلد کردن درزلاف نزدیک آوردن وجماع کردن درزیاد زیاده کردن
درجیاد خوار داشتن یازداشت وزجر ومنع درزلال نغزیدن

ونخشیدن

ونخشیدن قدم هلاکت ازهاط فریاد ازعاج تحریض واغرا ازاح قوم واقارب
ازحر روشن تر ازب مار دان وجراب وسنجی ازجا شکوفه موکل ازبیل آلت
جرم بروی وشکروه ازا برابر ازبر حفظ وباد ازکیا پاک وزکی ازعام اعتقاد
وزعم شفقت ازبروزار حفظ ودرمان کردن بیمار وغمخواری ومحنت وداو ازوجوه شدن
دیگ طعام بر آتش ازمه قحط سال وسنجی واصاک وجهار وزمام ازم برسیدن و
سنخی بفراخی حال مبدل شدن ازبند افتادن ازفر بوی کننده ازدحام کثرت
زاحت برطرف کردن وبیرون آوردن ازنحاس فربه ومال دار ازدراز بات لایق
وسزاوار وعقاب ازه قوی پشت وباقوت گردانیدن ازفه نزدیک آمدن
قیامت اس ۲ اسلاف آباو اجداد گذشته اسما نامها وبیندی استغفار طلب عفو گناه
استعدا طلب بهانه قصه کشاکش درسوار استعفا خواهش استدراک طلب دریافت
وبیغاید استعجال ازهیچ برکندن استکناف کناره وکتف گرفتن استکناس غار
داشتن استجلاب جانب خود کشیدن استقلا بر پشت خوابیدن

بودن استرخا سست آمدن استوا برابر و میانه بندی استیلاد اولاد و نور آوردن صحا
موسی علیه السلام از بنی اسرائیل استغاثت طلب یاری و امداد استمداد مدد و نیکی
استلام بوسه کردن استمر کنند قائم استبال را اما استهزا تمسخر و مطایبه استنزال
طلب رخصت و اذن استناد طلب سند و تکیه کردن استدعا خواهش استمهات
خواری و امانت استیاره طلب دشنکری و درادت ابلاغ تازه و جدید و اجازت
استیناس بنیاد عمارت استیناف و استبناء کار را باز از سر نو مرتبه دوم شروع
نمودن و مانند وضو و غسل مشکوک فیه را اعادت کردن قرار و دوام استنباط
فرا گرفتن سخن از سخن و بر آوردن از چیزی استکشاف طلب اظهار اسرار استکشاف
استرضا طلب رضا استرخا نرمی و ملایمت استرجاع رجوع و پناه آوردن بخدا و اعوذ
بالله گفتن استمرار استعمال و ورزش و مداومت و آشتگی در کار استعلا بزرگی
استیلا غلبه و زیادتی استنصار طلب یاری و نصرت استبصار دیدن و بصارت
استفسار ترجمه و تفسیر استشفا طلب صحت از مرض و سقاهت استنشار

طلب خونبها

طلب خوشحالی
و بشارت اسلاف بزرگان گذشته استحلاف طلب سوگند استحقاق تراشیده سبز استخراج
درستی مزاج و مافی الضمیر استبرق حریر سبز فام استکراه و استکراق سفال نو و کلاب استیعاب
بهمه جا رسانیدن و بوی گرفتن با نفس یعنی از بینی استنشاق و آنه
کردن آب در جوی و سیلان استکانت عجز و زاری و خواری و مسکنت استحسان طلب
تحسین استمالت آوردن حساب و روان کردن آب استمند کسی که دروغ گوید
بی طرکسی استه خسته میوه و زمین کاشته زراعت اسلوب حکیم طرز و کنایه یاد
دادن تقریر کلام بالفاظی که مدعا علیه با قرار بانکار بدل کند استهمات ضعف
بعد و آب رفتن از چشم و ابله استبداد استقلال و سرکشی و یک پهلو ستادن
و سخن کسی قبول نکردن و پیش خود برپا بودن و دشتی و عداوت زیاده از
نمودن استهلاب دراری استظلال طلب سایه و ظل اسفا افسوس خوردن غم استینا الفت
موانست استفادت طلب فایده و نفع گرفتن و مستوفا فایده گیرنده استن پیر فرتوت
و آ طعم شده استعاذه پناه گرفتن و باز داشتن و اعوذ بالله گفتن

در کشیدن و خود را بجدن استکمال بکمال جوانی رسیدن و قصد کردن و دست
یافتن و اقبال کردن و تمام شدن و طلب اولاد نمودن استیفا بتمام دادن و واقف
شدن و تمام فرا گرفتن و قرار گرفتن استرشاد راه نمائی کردن و کور مادر زاد و اکمه
استدراج در آوردن اندک اندک درج کردن و نزدیک شدن بخشم و عقوبت
و طلب و رجات و کراهت کفره و ملامت و مهلت دادن استیفا تمام استخفا
پنهان کردن استعلام بخبر دانستن استهلاک مار گزیده و سلیم استغوز مدد خواستن استخوه نیکوی
و بر و متابعت استعصام دست بدامن زدن و از کار باز ایستادن و طلب حقا
استبلاد احقا و قبیله و احت استعفار کتاب و صحایف و سفر دو رشن شد
استبهام تنگ در بواد و حکایس استکال شک و عار استحالت محال و ناممکن شدن و از
حالت اصلی گردیدن و تغییر کیفیت مع بقای صورت نوعی مانند سرکا شدن
شراب استکین شکاف زمین و دره و کوه و غار و اخدود استطیل ستون خانه و
دون نه گذشته و مردم عمده و اکابر استیزا بهمه رسیدن و همه فراهم آوردن





و تمام کار بستن و دانائی و توانائی استعفاف طلب عفت و خویشتن داری و
پاکی و پرهیز استعفا طلب عفو استغاثه فریاد و النیاث استعانه ظاهر نمودن و شناختن
استبدال طلب بدیل استفتاح طلب فتح و باران بوقت استشعار طلب شعور و خبر
استمالت امید وار کردن استثنا ان شاء الله تعالی گفتن استبعاد دور و بعید
استعباد بنده گی و عبودیت استنجاع رنج و تعب اسبوع ایام هفت
اسف و اسی اندوه و غمگی و تاسف و بچشم آوردن اسطوره و اساطیر استوده
افسانه و قصه استوده متابعت اسوان از حال گشتن آب در
رنگ و طعم و بد بوی استدامت بر یک حال بودن و مداومت
اساات بدی و بیزار و غمگین اساغه فرو بردن در گلو و بلع
نمودن استیصال جرانیدن اسری در شب راه رفتن استقا آب دادن
استمحات نابود کردن استقاط افکندن و شکستن و افتادن استشاط در غضب
و خشم آوردن استباع ستوانیدن استیعاب تمام کردن و فراخ استراف زیاده

خرجی وگزاف اسلام سپردن ومسلمان شدن واطاعت نمودن
اسکان آرامیدن انما عزیمه کردن استوا برابر و راست کردن
وقصد نمودن استتار در پرده شدن استطار نوشتن استباق وپیشی سبقت
استراق دزدیدن وافزوده استجابت جواب دادن وقبول نمودن استجاره
زنهار خواستن استخاره طلب فال نیك استبداد پراکنده شدن استقامت
داستی در مقام استطاعت قدرت وتوانائی استبانت پیدا شدن
استغاثه فریاد و دادخواهی استحیا شرم داشتن و زنده نمودن
استخفا پنهان شدن وپرده کردن وبستن استخفاف طلب سبکی
استفتا طلب فتوی وسبك نمودن استطاده طلب افسانه و
قصه ودروغ سابقان اسر حلقه اسی افریدن اساف
بت اسکاف کفش کر اسکفه آستانه استنطاق طلب کلام نمودن
استنبا خبر خواستن استعلا طلب بزرگی وبلندی استهوا

سرگردان



سرگردان کردن واز راه بردن وهوس استعتاب طلب صلح وآشتی
استرهاب ترسانیدن استحباب دوست داشتن وبرگزیدن استنکاح
طلب نکاح ویاری استنساخ طلب نسخه استفاده طلب فایده استقاده آتش روشن
نمودن استشهاد طلب گواه و شاهد اسر و اسیر بند کردن و اسیر گرفتن
وآفرینش اس بنیاد واساس اسوه اقتدا وحاجت وامام ومقتدا
استغوا تخص کلاه اسره خط پیشانی اسیاد بوقچه بسته
اساور جمع اسوار وشکن کف دست وچین پیشانی اسرائیل
حضرت یعقوب استنفار سفر کردن ودمیدن ورمانیدن
استنفار رهانیدن استقدار قدرت وغلبه نمودن استقرار آرام استقراض
طلب قرار وتحریص نمودن وسبك نمودن استکثار طلب کثرة
استحسار باز پس شدن ومزدور گرفتن وطلب همسایگی استجار
مانده شدن استحسار حسرت وافسوس خوردن استعمار طلب آبادانی

وعمر استضعاف ضعیف شمردن استخلاف خلیفه کردن استحقاق سزاوار آدمی
استمساک دست بدامن زدن استبدال بدله استنفار نفرانیدن
استعجال شتابی وخواهش استقوام بپای ایستادن ودست زدن
استقسام طلب قسمت استطعام طلب طعام استسلام کردن نهادن و
تسلیم کردن استقدام پیش رفتن استخدام خدمت کردن استیقان
بیقین دانستن استمرار همیشه واستوار استیسار طلب آسانی
استیناس الفت استیاس ناامیدی استنکاح حیرتی ازچیز بیرون
آوردن وفرا گرفتن مستنبط بیرون آورده استحفاظ
نگاه داشتن استیقاظ بیداخوابی استرضاع طلب دایه شیر استمتاع
نفع وبرخورداری استیداع امانت وچیزی بنهانی
کسی دادن ودر پناه سپردن وتانه پیدا نمودن
استعفاف پرهیز وعفت استیذان طلب رخصت دادن

استلقا



استلقا بر پشت خوابیدن ستان روی باسمان کردن
استمنا جلق وطلب منی بجلق زدن استصحاب باخود مصاحبت
وهمراه داشتن اسوه مقتدا وامام استبعاد دور گرفتن و
شامل وگنده وبدبو شدن آب حوض استیلاد طلب اولاد
وفرزند از مباشره استناد طلب مهتری وتکیه استعداد
تراشیدن موی عانه اساد شیر واسد وصافن
شبانه دوزی ومریض لاعلاج واسن اسون کنه وبسیار
سال اسقا آب دادن استهاب دور انکشیدن اساد استواری
واستحکام اساده دستوانه اسوه کنده وبدبو شدن
آب حوض استیداش درختان خوش استفرار بازی وجماع
کردن استهان برخاستن وقیام استنشاع ناخوش وگران آجوع
بد تر وخراب وگنده وبدبو شدن آب حوض اش ۴

اشفاق مهربانی اشکال گروه سخت وشکل وشمایل اشداد فلزات

اشباع سبعه وسخت اشباح ابدال والجسام مثال هرحین اشیاع گروه

وقوم وشایع شدن اشاعت شایع ومشهود اشیاف بنده اشعث

گردآلوده موی اشتعال درکوفته وشمله ودستار اشتداد

سخت گیرید معامله اشادت زنده کردن ونمودن

اشراط نشانه وقیامت اشکاف مهاجرت اشراق روشنایی

وپرتو اشهر معلوم ماه شوال وذی قعده وذی حجه اشق

دشوارتر اشرار خورانیدن اشج شکسته سر اشهاد گواه

حاضر اشمام اختیار کردن وطعنه وشماتت اعدا بواسطه

کار ناشایسته وشاد کردن اعدا اشعار خبردار کردن

کلام موزون اشطط ظلم وستم زیاده ازحد اشتراء خریدن

فروختن اشکاء شکایت وگله اشتداد سخت شدن وتند دویدن

اشتعال



اشتعال درفروختن آتش وسفید شدن موی اشمئزاز بهم رسیدن وازهم

رمیدن اشل بی دست اشکاخص کفش دوز اشتباه شبه ومانند اشقر اسب

سرخ رنگ اشتغال شغل اشتراک انبازی اشتر منکر وبدتر اشتهاء آرزو اشجع دلیر

وشجاع تر وترک وپی اشتباک بهم رسیدن اشهب خشک سفید اشیب سفید موی اشتات

پراکندگی وپریشانی اشح بخیل تر اشتهار خبرکردن ولحن آلوده شدن اشمات

شاد شدن خصم اشب بهم آمیختن واختلاط وملامت وطعنه اشبال مهربانی

اشباخ پیران وشیوخ اشادر زبان اشتاط خشم وکینه اشباع شکم سیر اشقاق

شکافته وبیرون آوردن اص ۲ اصل بنیاد وبیخ اصیل واصایل شبانگاه وشام

اصر گرانی وگناه اصرار برگناه بجد بودن اصحاب یار ودر پناه خود جای

دادن اصحی قوم الثمود ازلعت صالح اصلاد درآتش آوردن اصباح وقت

بامداد شدن اصراخ اصطراخ فریاد واستغاثه اصیاد واصطیاد شکار وصید کردن

اصفاد واصطفاء برگزیدن وبزرگی اصف گیاه کبر اصغار دور شدن ازراه و

رو کردانیدن اصلام باز کردانیدن وظاهر شدن اصمام
کر نمودن اصابت رسیدن و دریافتن و استواری و تدبیر
اصلاء کرم شدن در آتش اصطبار صبر نمودن اصطناع نیکی
کردن و برکزیدن و برخورداری دادن اصفرار زرد فام
اصدقا دوستان صادق اصغا شنیدن کلام اصاله بذات خود
حاضر بودن اصطفیا استعمال و ورزش و ترتیب اصنادت
بول و غایط اصلاب پشت و آباء و اجداد اصطلاح رسم و آئین
اصفاد بند و سلسله و نفط خالی اصفاد بند کردن و قید
و کم کردن اصابع انکشت اصطرلاب میزان آفتاب اصحاب صفه
نام جمع از اصحابه بزرک که بعبادت و توکل و تقوی
و پرهیز و فقر و فاقه و قناعت نموده بودند مانند
سلمان و مقداد و ابوذر وغیره اصعاد بالا رفتن و سر

نمودن

نمودن اصیف مزد و د اصفا برکزیدن و انتخاب اصفیا
دوستان اصدقا دوست یکانه اصلخ کر و کنک مادر زاده
اصطکاک صدمه و دکه اصهب میکون اصابه در کار اصطلاء
کرم شدن باتش اصر ذنب و الثقل اصطلاء کرم شدن باتش
در آمدن اصلاء اصلاق اصرو قوم شعیب اصحاب الایکه اطفال الکفره اصحاب اعراف
در آتش و نار اصر کرانی و پیمان سخت اضیاف مهمان ضیف
اضاعت ضایع نمودن اضافات فیض رسانیدن اضغاث احلام خوابهای
پریشان دیدن و دسته کیاه اضطراب شوریدن و جنبیدن
و باهم شمشیر زدن و یکدیکر خود را کرفتن و دکه
زدن و از شهری بشهری رفتن اضطرار بی اختیار و بیچاره کی
اضطجاع بر یک پهلو خوابیدن اضرب دیوست اضاءه روشن
کردن اضعاف افزودن و ضعیف کردن اضحاک خندانیدن

اضلال ضحیان گمراه کردن اضحیان محو و مباهات و طویله اضحاء قربانی عید

اضاءت روشنی اضنّه بخیل اضغان کینه اطاعت فرمان برداری

اطاقه توانائی و طاقت اطفاء فرو کشتن آتش اطفاء باغی

شدن اطلاع دیدن اطعام خورانیدن اطمینان آرام اطروش کر و اصم

اطلال خانه ویران کهنه اطراء تازه و با طراوة و مبالغه

کردن در تعریف زیاده از حد و پروردن ادویه ذر

شهدا اطراد موافقت کردن و برد کردن و جولان نمودن

اطراح دور کردن و طرح گذاشتن و ابعاد اطواد کوه و طور

اطناب دراز اطّار خم دادن کمان اطّار خیری اطیط بانگ بغل

اظهار اظهار افتاد پشت بالی و غلبه و نماز ظهر کردن

اظلال سایه اظلام تاریکی شب و ظلم اظفار ناخن و ظفر

اعلاء اعلاء برتر و بالا اعجاف لاغر اعجمی دهقانی و ترک

اعوان



اعرابی بادیه نشین و صحرائی اعراج لنگ اعصاد گرد باد و

ابر سیاه اعراف بلندی در میان جنت و دوزخ اعادت باز

گردانیدن و پناه دادن اعانت یاری کردن اعماء کور

اعیا رنج و مشقت و تعب و ماندگی اعتاب خوشنود

کردن اعجاب خوشحال نمودن و خوشحال شدن و تعجب

اعقاب پاداش و سزا و از عقب در آمدن و اولاد اعنات

اعلام در کار دشوار انداختن و هلاک کردن اعداد آماده

معدا اعذار عذر خواهی اعتبار دیده و دو بینا شدن اعجاز

عاجز کردن و کرامت اعزاز عزت و حرمت اعراض روی گردان شدن

و متاع اعلان ظاهر نمودن اعتدا از حد در گذشتن و ستم

وعده داشتن و نماز کردن اعترا نزدیک کسی آمدن

و بدی کردن و عده شمردن اعتبار پند گرفتن اعتماد

تکیه کردن اعتماد یاری کردن در عمرج اعتراف اقرار
اعتزال دوری گناه شدن اعضا اجزای اندام اعطا دادن بخشیدن
اعطاب هلاک کردن اعین خوش چشم اعتناق کناره گرفتن و بغل
گیری اعتیاد کردن نهادن اعود نافع اعوان از اذل و مکاری
و بازی کنند اعتصام دست در دامن زدن اعتلاق بند
آزاد کردن اعتاق کردن اعور کور کژ چشم اعیان مردم
روشناس و ذات و وجود و چشم اعتساف ظلم و تعدی
اعوجاج احول کژ چشم اعتماص و اغماص غطه زدن در آب اعتساف
تعدی و علف و دور خواهش وطلب اعانت و امداد
والتجا و پناه آوردن و تیمار داری و یاری نمودن
اعتضاد کوه دار و کژ شده اعتیاد ملامت و سرزنش
و تغیر اعطاف مهربانی و عطوفت اعتصاع هزیمت و قرار

وپشت دادن

وپشت دادن اعتضاد دستگیری و بازو گرفتن اعشا اشراف اعشار
خویش و قوم و آشنا اعتزار ملامت و درشتی و یک پهلو ایستادن
واستبداد و استقلال اعتدال برابری و میانه روی اعاط غلط
اندازی و عاریت دادن اعزل برهنه و بی سلاح و اسب و
کژدم و ابر بی باران اعمش ضعیف بصر و آب رفتن از چشم و
امراض بصر اعناد حسود و عنود اعوذ بالله من الحور بعد الکور
پناه میگیریم بخدا از زوال بعد از کمال و نقصان بعد از تمام و
یکی بعد از زیاده اعترا سوال و خواهش و معتر سایل و خواهنده
اعتدام فخر و مباهات اغطا مرد بی سلاح در حرب اعتکاف
خلوت نشین در مسجد اغضا اغصون شاخ درخت اغرا تحریض
و شورانیدن اغماض و اغماء اغتصا چشم پوشی و چشم پوشیدن و
در کنار نمودن اغانی نغمه و سرود اغتنا و اغتناب غایب شدن خشفه
در فرج و افضا اغطاش تیرگی شب اغتشاش بیهوشی و غش کردن و

اهتمام واحتیاط نمودن اغلاق در وازه بستن ودر بند اغلف
در غلاف ونام کسی او واختا نکرده باشد اغلال زنجیر کلوی
خیانت کردن در امانت اغتراب غربت ومسافره اغار غارت
وتاراج اغضا چشم پوشیدن وتاریك شدن وتغافل و
درگذار نمودن اغالید اغرا وتحریض وبرانگیختن اغلب سطر
کردن وغلبه اغاث فریاد رسیدن اغشا پوشیدن اغنا کفایت
وغنا اغوا گمراه کردن اغراق ته رفتن وغرق شدن اغفال غفلت
وبی نشان کردن اغرام تاوان وحرص اغتیاب غیبت نمودن اغتراف
آب خوردن یك دست بی پیاله وجام اغتسال غسل کردن در آب آمدن
اغتماس غوطه واد تماس اغنیا مالدار اغبیا نادان اغتنام که کاه
اغلاظ درشتی وسختی اغون شك وپاره شدن اغبا تب دایم
وباران دایم وزین بر پشت مرکب نهادن دایم نکوحالی اف
افاده فایده دادن ابد دل افق کناره آسمان افتراح آسانی وفرح

در وا

در والی وحکم وفتح کار افترا تهمت وبهتان افتتاح کشادن
وباران بوقت افراز مصالح طعام وادوات صنایع افسان
سنك کارد افتعاد در آوردن چیزی در چیزی بزور مانند
قالب در سوزن افاقت بهوش آمدن بعد از بیهوشی افخم قرمه
وبزرك افکار جراحت وفکر افتخار مباهات وفخر افتقار احتیاج
وعجز اقبال سردار وقوم افکانه سقط وبچه خام از شکم مادر
افتادن افتضاح رسوائی وشهرت وفضیحت افضا داخل
شدن خشفه در فرج وبیجاب رسیدن افقا نایاب
ونابود وکم یاب افشا افشا واظهار افضال بزرکی وافزونی
افول غروب وفرو رفتن افراج کشادکی افراسیاب
پره اسیا وجباب افراس انداختن وکردن شکستن وبرون افکو
کودانیدن دروغ تهمت نمودن افاك کسی را مال بغنیمت
دادن افاضه فیض رسانیدن ویا بنوهی باز کردیدن و

آب ریختن و کار شدن افتا فتوی دادن جواب افراط
زیادتی و شتاب افسا تباه کاری افتکام از اکردن افتلا
پیچیدن افتقا و نباله در قفا رفتن افقاه واقف و دانا شدن
افراط زیاده و نسیان و شتاب زودکی و جهد و از وقه
راه پیش فرستادن بمنزله افنان شاخ و جمع فنون افراغ
ریختن و فارغ شدن افراخ جوزه مرغ افتیاد درگاه افتك تا جبر
ناه کشتن افتضاض درشت کردن خوابگاه افرق خروس دو
صوغ دو فرق افلاح رستگاری و فیروزی افراح خوشحالی
اقراع ریختن افتدا فدیه دادن خود را باز خریدن اف
آه و واویلاه و زشتی و نفرین نمودن افراز افرازیدن
وجدا کردن و خلاص نمودن و بلند کردن اقامت ابن یا
داشتن و امداد نمودن و توانائی و قوه دادن اقوام
راست تن اقسط بهتر و عادل اقط شیر و دوغ بهم آمیخته و بنوا







افراء گویان کردن اقتنا و اقتنا سرمایه دادن و ذخیره و بخیس
و سر بالا کرده تبه دیدن بهیبت چنانچه از بالاء بلند و
کنارهٔ چاه عمیق کسی تبه بیند اقواء خالی شدن خانه و یا آخر
رسیدن سر او زاد راه اقماح سر در پیش افکندن و اخذ
نمودن و اکتساب و التجا و پناه اقتبار در قبر کردن اقتار
بخیلی و تنگی کردن در نفقه عیال اسراف اقساط عدل و داد
ظلم اقلاع بریدن و باز ایستادن اقماح سر و چشم برچیزی
داشتن و سر بالا کردن و فروط افکندن و خوشنود کردن
اقلال برداشتن و درویش شدن اقبال رو آوردن اقسام سوگند
اقتسام باهم سوگند خوردن اقتدا متابعت کردن اقتراب زن دیگی و
تقرب و کسب نمودن و در غلاف کردن اقتران قرین شدن
اقران خویش و توانائی اقتدار قدرت اقطع دست و یا بریده اقرا
بی نماز شدن زن حایضه و بخون اقطاب ستون و قطب کرده

اقیاد ای بد نهاد قرن پیوسته ابروی اقتضاب بریدن وفی الحال
بدیه گفتن اقالت رد کردن سند و پاره کردن وشکافتن
کاغذ وقد معامله نمودن اقتباس دو شنائی وعلم فرا گرفتن
اقتصاد نهایت وحدود قصه اقتصاد میانه روی و رعایت حد و
سطه قصد نمودن اقتحام خود را در میان تنگی کنجانید وبزور
در میان آمدن بریخ وبیختن اقرع سر کل اقشعرار موی بر اندام
راست شدن از بیم و پوست فراهم آمدن اقیاظ از خواب بیدار
شدن اقطاع جاگیر و برکنه جدا کرده دادن اقتطاف میوه افتاده
برچیدن اقتراع سوال نجی حکم نمودن وبزور چیزی گرفتن
وخود را بزور در چیزی در آوردن وچیزی در چیزی
بعنف در آوردن ودرشت وشکسته وزخم وقرحه اقتیال
باهم جدا کردن اقبال پیش آمدن وبخت الفجر همیانی نزاقاصی
بزرگ وعالی ونهایت اقاذب قوم اقتناص صید کردن واسیر نمودن





اقتضا طلب نمانه اقتفا خواهش اقتصار بریدن اقتصاص
خود را در کشیدن اقتنا میانه روی واصلاح ریش
بقدر سنت اقتعال اختلاف وکوه بلند وبیمی انخرام و
رفتار وگل انگور اقالیم سبعه هفت کشور که بهفت سیاره
تعلق دارند بترتیب هند زحل چین مشتری ترکستان مریخ
خراسان آفتاب توران زهره بخارا دوم [illegible] عطارد ماه وبعضی شمار
اقالیم را از ماه ابتدا کنند اکبر بزرگتر اکباد جگرها
اکحل رگ جگر وسیاه چشم اکدر کود مادرزاد اکید
مکار وتاکید کننده اکثار بسیار گوی ودراز نفسی اکساء
دلیری وجسارت اکناف کناره اکشاف روشن شدن وبنجام
در آمدن اکتئاب دردمند واندوهناک شدن وسرنگون
اکتتاب کتابت اکاف پالان خر اکداء بریدن عطا اکباب بروی
در افتادن اکباب بزرگداشتن اکفال حاضر ضامن اکرام

عزت اکرام نفرت اکتئاب تصرف وکسب اکتساب بیماند
نمودن اکمال تمام نمودن اکنان در دل نهان داشتن اکل خوردن میوه
اکتحال سرمه کردن اکتناف شانه اکتناف پناه والتجا اکف کور وامکه اکیل
همسایه وخوردنی اکتئاب کبود نام الجام لگام کشیدن اسب که
سربلندی نماید اکتیاف نوشتن وشکاف کوه ال الا آگاه باش
ومکرر ال الف لام وان چهارست ۱ تعریف ۲ استغراق ۳ عهد
۴ جنس الی تا الائتلاف کم کردن حق وخیانت در امانت الف الفت وهزار
ال عهد وپیمان وخویشی الون دردمند الان اکنون الاء نعمت و
نیکوئی وولایت الیه بسوی او الیها والی بمن الکن بن مان الثغ کند
زبان چنانکه بعضی حروف را نتواند گفت خاصه حرف
رای مهمله الدک صحرا وسبزه زار العون خاتون الیمان فاوه شمشیر
التظا زبانه شعله الحاد میل از حق بطرف باطل ونو کردن
الی تا وبازو سوی ونعمت وبمن الفلند گرفتن التصاق



انفصال اللکک برجستن وحمله کردن بر دشمن در میدان
محاربه الم اسماء الهی المص منم خدای دانا وآفریننده و
پیدا کننده الان چرمک ولشکر گرمک که از سرحد بامداد
طلب نماید وصردم بدکار الفاق والتقا ملاقی وملاقات شدن
التجا پناه ورجعت در دل افکندن ودریافت الزام لازم
کردن وانفعال التزام بخود لازم نمودن البیا یا لان خن الم درد
الفاف درهم شدن شاخ درخت الفاق باهم دوختن وپیوستن
کناره ودو چیز پیوند کردن کناره بایکدیگر التباس شباهت
ومانند شدن یکدیگر ولباس نمودن التفات روآوردن
وبچپ وراست دیدن ومهربانی التفاخ چیزی از سر راه
یافتن ولفظ التهام شعله آتش التهاب پریشانی التیاع اشتیاق الحاح
عجز وزاری التیا والتیتی چنان وچنین وبلای بزرگ وخورد
التها پناه والتجا وشیفته شدن الفت دل بدست آوردن

وسخت وخصومت الحاد دوری از راه حق بر تافتن الکی داغ
وکینه الذان مذکر اللتان مونث الم درد والم آیا ندیدی
سخت خصومت الشکم کردن الو تقصیر الائم کردن البیل
دفع صورت در دعا الاله الات حرب و باز جستن و معدن
الماء فرود آوردن وتنزل الات نام بت وقبیله بنی ثقیف الدس کم کردن
حق کسی وخیانت در امانت وبازیا اصلاح آوردن البکردن
اشتر وجمع کردن اولی الحافن سوال بجد وعجز الب یا الکافه وبالا
اللو حبل الا شجره دایم سبز مانند سرو والطامی داند وسخت
وخصومت و بهم پیوستن الامد ضعیف تدبیر اللحان والحاح تعجز و
خواهش هلاک التانی خواهش الامتد سزا وادملامت الهشیر سش
کردن النقام لقمه فرو بردن ام انزلك اخضا اخر کردن کار
وماضی نمودن وسجل ونشان قاضی وروان شدن کار
امانی واحد خواهش وآرزو وحی بیع املاق کمال فقر غربت که

اولاد

اولاد فروشنده وتملق وعجز وافلاس املا وورده شکم
املاء تازه پیدا نمودن وانشا و پر نمودن واخلاق ام صبیان
مرض صرع اطفال امهال مهلت امتثال قبول حکم امثل وامیل
خوش آینده و بهتر امهق سفید املح نمکین اماس بخشنده املال
رنج اماثد بزرگی وعلامات امی دانای علوم ناخوانده
ام مردم انبوه ودولت ونعمت ومرزبوم وبلندی
وشکسته سر ورو نکاد وخادم دان وارتفاع امامین
وهامین امام حسن وامام حسین امام سردار وپیشوا
ولوح محفوظ ام ملدم اصنام ام ملجم فاحشه وبدکاره ام الخبائث شراب
اماء وامتد راه وکنیز اماء دست بدامن زدن وبخیلی وآب
منی مرد وزن بهم آمیختن در وقت جماع ام ملدم بت نوشیر
امارات بزرگی وآثار وعلامت امشاج آب سرد باران امها
آب دادن شمشیر ام الرأس تارك سر املاص اسقاط حمل بقصد

ونیچه انداختن ام بدان وآگاه باش وبرهر تقدیر و
یاد نام مادر وجای باز گشت وماوا ونام مکه و
لوح محفوظ واصل واباء واراده کردن استلاب اعتصام
مهض کوشت خام که در سر کد آجار سازند امتنان منت
نهادن ونعمت دادن امتهان خود را لاغر وضعیف نمودن
بریاضت وعبادت امتحان آزمودن امعان در رمه رسیدن
وشتافتن در کار وروان شدن آب در ستر یا پا
کردن حق کسی امشوط نشاط وحریص وسرکشته ومدهوش
ویسمی ازستر اماه نفس دنیا پرست امس دی ور وذا اما کشتن
جای مغز دماغ [illegible] فرمودن وکار بزرک وتلختر
لعن وامیند وامان فارغ شدن امد کار آخر ودراز نمودن
امانه آب منی مرد باخون زن آمیخته امصار بازنجوابگاه
رفتن امسا استمنا وطلب منی بدست وجلق زدن.

امطاد

امطار باریدن امتلاء پرشدن امتیاز جدا کردن از هم امتراء ظنه
وشك اما بدان واگاه باش واغاز کلام امد کوشش وامید
ام الکتاب لوح محفوظ وراه روشن وراست افناهم [illegible] پیم کردن امات ایشاد
ایمن شدن امین استوار ونام مکه ام مادر واصل هرچیز
وآهنك کننده وبمعنی یا اماجد بزرکان امان جوب
خوشه خرما امکان دستگاه امراد درکن راندن و
کذا سمند ودربیچیدن کسی را بجهت کشتی کیری ومصارعت. شتن
جهت انداختن حریف خود امیته خواندن قران وآرزو
وکذب امسا شبکاه نکاه وشام امج تشنکی از حرارت هوای
تابستان امت توابع وامام قوم وچندکاه وتوده و
نشیب وبرخیز امتلاد رشدن افتادن امد اخر کار وانجام
امرید وامرید جهله که در وحیوان بند شود آن را ابجاز وفا
کردن وعده انجاه وانقاد خلاصی ورهانیدن انجام نهایت

انجاء اسرار باهم گفتن و نجوی اناء ظرف و وقت و
کرانه شب انا من انت تو انثی مونث انسان آدم و الفت
و یافتن انماء و ابناء خبر نمودن انیث آهن نرم انف بینی
انامل سر انگشت انی ساعت و تب گرم و گاه آمدن
انابت توبه اناره روشن شدن انسا فراموشی انشا
تازه پیدا نمودن انشاد بلند خواندن اشعار انکار
جحد و نشناختن انشاز سرکشی و جای برداشتن انزاف
مست شدن و سرعت و رسیدن کیف و بر شدن چاه
از آب انطاق بنطق آوردن انفاق بخشیدن و دادن انزال فرو
فرستادن انعام نعمت دادن و حیوان انقلاب از حال گشتن و
شکافته شدن انبعاث آمیخته و جنبیده و پیدا شده انبثام
یکسو شدن کرانه انبثات و انتثار پراکنده و پریشان و شهود
شدن انقطار شکافته شدن انفجار روان شدن آب در

جوی

جوی و دریا انیق محکم انبیق فالعرق گرفتن از
گوگرد و غیره و فرع انشقاق و انفلاق و انقصاد شکافته و پاره
کشته انیسه دیگدان انتطاح شاخ زدن انمش اسپ
پلنگ رنگ و موی ابنوه اندراج داخل کردن اندماج
انشد شبنم انسلاک داخل شدن انصباغ رنگ ریختن
انصتو سکوت و صموت ان هر آینه و بدرستی و
کلام و آری و اگر و نیست و از کجا و چگونه انی بدرستی
که من و کجا و چگونه و ایام کمال حرارت و گرمی و تب گرم
آنفا اکنون انسلاخ بیرون کردن و گذشتن انقلاع از بیخ
برکندن و استیصال انکدار و انهدار فرو ریخته شدن انهمار
ریزان شدن آب انباط رویانیدن انصاب بت و نصیب
و خاموش و برابر بودن انبجاس انعصاص روان شدن
آب انفضاض افتادن بنیاد عمارت انضب باز گردیدن

انخناق خیر شدن نفس انطلاق رفتن انفکاک جدا
شدن وآزاد کشتن انتها نهایت و باز ایستادن انفصام
شکستنه چیزی در چیزی بزور در آوردن انضاد
یاری و داد ستدن کردن انتقام کینه کشیدن اندرز
نصیحت انما خواهش اند پاره اند ید بدان و بند از و
همانا واکنون و بلکه و بوده باشد و شاید و تواند بود
عجب واحسنت انداء مالیدن انحطاط فرو رفتن
بته و نهایة انجاح انجام و تمام کردن کار انجیر سبز فام و تین
انصال پیکان اندمال بهم آمدن زخم انفاذ روانی حکم انزعاج بدر
کردن و آخراج انتهاز فرصت دیدن و دست یافتن و
قادر شدن انهماک اهمال انهزام گریختن انهدام خرابی و ویرانی
انظلام قبول کردن ظلم و فضایح و اختیار دادن بخواری
و مذلت انطاق بنطق آوردن انجق کور واحد العین و یک

بچشم

و یک چشم تنها و انجق انتحال سخن خوب دیگری بنام خود
بستن اناة تانی و آهستگی انبتات جدا شدن و تاب دادن
ریسمان بعکس انتصاب راست ایستاده شدن در قیام
نماز انباذ در انداختن و گوشه نشستن انفضاض پراکنده گی
انقاض گران کردن انتشار از جا برداشتن و زنده کردن و
نشاید انحلال بند و قید انهما پیوستن و ریخته شدن آب
انبث ناله و فریاد انزوا گوشه نشینی انضا لاغر کردن
انزییر خلقه تنك انتقاب اشراف و اکابر انفصال جدا کردن
انیس رفیق انین ناله و گریه انبساط گشاده رویی انزهاف
برآمدن جان و نزع انطفا کشتن آتش انتقا پاکی و نظافت
انتهام تهمت و بدگمانی و قصد انسکاب ریختن آب و اشك
چشم انضمام پیوستن اوقات انصرام تمام کردن کار
انقضاء تمام شدن و بریدن و شکستن انسیاب روان شدن

انوش جوانی وتازه کی انزون درد ورنج وجلد پوست
انصاف دو نیم کردن انخ کلو صاف کردن وتنخنخ کردن
انیله سردارها انسو فراموشی انکه کذب ودروغ انقاد
نقد وانتقاد گرفتن وجدا کردن کاه از دانه انخ
فرونیشان شتررا انقطاب فریب ودغا انتعاش خوشحالی
بلند شدن وقیام نمودن بعد از لغزیدن وبرپا شدن
وبعد از افتادن وعیش وعشرت کردن انجوع شکنجه
افتاده انداع امانت نهادن انقاه ایام صحبت بعد از
بیماري انعطاف مهربانی وعطوفت انجام برآمدن ستاره
وبنات وفتنه وآشوب انتصاح نصیحت کردن انتصاص
افتادن وبچهار دست ویا براه رفتن اقام حکیم وجواد
وسکون انقیاد اطاعت حکم انفاس ستاهي ومداد دوات
وجر انجی نسیان وفراموشی انجا وانقاد رهانیدن از قید



انجا وا گفتن واسرار انزاف شتاب وسرعت وسستی
کیف وپر شدن چاه از آب وبیهوشی ضعف ورسیدن
کیف وسیر شدن از آب وباد انجراد روان شدن
ایذان فرود انداختن انو تقصیر کرده انکاص عقب رفتن
انهار خمسه پنج نهر آب که از سرچشمهٔ بهشت در دنیا آمده است
سیحون نهر هند جیحون نهر بلخ فرات نهر عراق دجله
نهر بغداد نیل نهر مصر ورود قیامت باز بجنت رجوع
خواهند نمود انتباه آگاهي وخبر ا روشنائی وبهای صبح
وتاب آفتاب وقوة وبیخ زرد ولعاب کوزه
انستة سعک وموته انهماک فرو رفتن بغور ودرشتی
وستیزه وجدائی نمودن پرده فاش کردن وتهتک
انفا اکنون انام خلق خدا انه بدرستی انی کدام واز کجا
وصراد را وبند گرفتن وبغایت گرمی رسیدن اینر

انجلا

سعک

بكرمي رسيد واوند انى هنكام آمدن ووقت انتكاص
سرنكون وخلاف وعده انتضاح برابر ومطابق ونظام
شدن چيزى در چيزى مانند صورت در آينه
انتهاك حرمت شكستن وبعزت كردن وپرده دريدن
وچركين شدن جامه در بدن وچيزى بزور بجوشانيدن
اذروى سياست مانند نمك آب انجبا كژى انمود نمونه
انديز ندا اناد ى ندا ورنج وسختى انفحت جمع كردن انفت
تار عنكبوت انكدان لباسه انياب دندان شير انقصاب
بريده شدن انبعاث برانكيخته شدن انغقاص غوطه انيض
كوشت خام انغاض سرجنبانيدن وتمام شدن توشه و
شكوفى انطاظ ملازم كرفتن انتاع بركشيدن انداد مانند
وشبه انكاث رشته وابر عكس تاب دادن انعام اموال و
عتا بم اوب اوباد دوستان اولى اولى وبهتر وسزاوارتر



اوهن
اوى اولى وبهتر وسزاوارتر اوحى خبر فرستاد اوكد زبون تر
اورنك وسست تر اوزار الات حرقه ومصالح المعيشه اورنك تخت
وتاج ملوك اوعيه ظروف وياوان وصندوق اوزعه
امانت ودايع اوحال مسافر وپرسنده اودايه حاجت اوايد
ناله وفرياد اوا لطلب فهم وانكار وملامت وتشوير
وتقرير واعزا وتحريض ووعيد وتعجب اوثق استوارتر
اوقاد باركران اوتار خطوط وتربغيس تر وچله كمان
اوجاع درد والم اوباد فرو بردن وملع وشم اوساخ
چركنت اودج رك جان اوليخ عنب ثعلب اويه حكيمى اوتاد
ميخ وابدال اوان وقت وميان قد اوحش بيم پنهان در دل
اوباش قلندر وبيقيد وبيمال وآميخته اوقاف وقف واهمال
اوده تحمل باركران اوسع فراخ اوديه راه ووادى اوليك
حاولي بدى نزديك توشد يرهين نما اوا كثير اوه آه

اولوک آن مردم اولی القربی خویشان قریب ومیراث کیر اولوا العزم
صاحب صبر وغام پیغمبر یعنی آدم وابراهیم وموسی و
عیسی ومحمد مصطفی صلعم اولو الامر حاکم اوسط میانه وکزیده
اوی جای وماوای اوب توبه وباز برکشتن کرانه
وناحیه وذکر اولوا الضرر بیمار وکوران اولو خاوند وصاحب
اوابه تایب وباز کردیده وراجع اود کران باری و
عدم طاقت اودنه برهنه اورق خاکستر فام اوسك نزدیکی
اوقیه چهل درم وزن اوی ثابت وظاهر اوخاش اوباش
ولوند اولوا الارحام خویشان جانب مادر اود کرانی بار
واسلحه اوانص کور ومزمن وبیمار وانکار رفته اهل ۲۰
اهتدا راه یافتن اهیم شتر تشنه اهجا هرزه کویی و
دشنام اهام غمخواری وتیمارداری ودلکیری نمودن
اهتمام خبرداری اهزاب قوم اهتزاز جنبش وحرکت اهل خرد دانا

وقیمت
دان اهل ذمه مال کذار ومطیع اهواك ترس وبیم اهمال درنك
اهتشاش وراندن وبرك افشاندن از درخت اهیق لاغر و
میاوبار یك اهون آسان وجوان خوردن اغنام اهب پوست
وتاهیب استعداد کار پیش از کار اهباط باطل شدن
عمل واز بلا بتنه افتادن اهجر هذیان کفتن بیمار بجیرانی
اهل کتاب ترسا ونصارا که توریت وانجیل را عمل کنند اهانت
خواری اهوا قصد وهلاکت نموده انداختن اهراع
جلد نمودن اهتطاع شتابیدن اهلاك نابود کردن اهلال اهتطنا
آواز برداشتن وماه نو دیدن وذبح اهام غمخوارکی
وآزرده نمودن اهاب جرم خام اهذاب دامن فرو کذاشتن
ای ۲ ایاك مر ترا واز تو وبر تو باد وخاصه ترا والیته
ایادت دستیاری ایجاد نوپیدا کردن ودریافت ایمه

امام وبدان وبنداد وانبوه زن وآري ایالت
سرداري ایقاض بیدا کردن انجاش جدل وعزت ایجاز
اختصار وبجوبن ووفای عهد ایمان سوکند ایثار
اختیار دیکری بر اختیار خود مقدم داشتن وایتار
نمودن ومحکم کردن ایش برابر ومساوي راست
وچپ اینزاب قبول کردن خدمت ایکاد برجستن وطفره و
فریب واینك ایفاع طفل بنو وکلام وزبان آموز ایفاغ
نماز ونمام ایکه مرغزار انبوه وبیشه وقوم شعیب ایفا
وفای عهد ابهام اسرار باهم کفتن ایا این واي ودر کجا
وکي وکدام وخاصه ایة بخشودن وعفو کردن ایانا مارا
ایاکم شمارا ایمان کرویدن وایمن کردن وراست داشتن
ونماز کردن وسوکند خوردن ائتمام واتیام بر کیتی رفتن ایهان



زبون وسست کردن زبون وسست کردن ابتیان
استوار کردن عهد ایتلا سوکند بقصر ایار بسیار
کردن وریزه ریزه کردن اینت زهي واحسنت وعجب
ایلاج در آوردن چیزی در چیزی وابراد ایلاف
الفت دادن وسزاواري ایذان خبر شنوانیدن این
کجا اینما هر جا ایم مرد غرب وزن بیوه ایذیخ ایام شوم
ایاب شتك آب باز کشتن ایتای دادن وآمدن
ایحای وحی فرستادن والهام وسخن نهفته کفتن ایذا
رنجانیدن ایرای آتش بر آوردن از چقماق ایقان یقین
کردن ایصای نصیحت نمودن ایضاح ظاهر وروشن نمودن
ایعای بار در ادعیه نهادن ایلای سوکند خوردن
مردي که با زن خود چار ماه جماع نکند ونزدیک آمدن
ایوای جا دادن آتش افروختن ایقاد در واز بستن

ایزاد نیرومند کردن ایجاس بیم در دل داشتن ایناس دیدن
وموانست دادن ایقاض و ایقاع شتاب کردن و شتابانیدن
ایباع توانگر شدن ایزاع در دل افکندن ایفاع افکندن
ایجاف برمانیدن ایساد در غضب آوردن ایباق گریختن و
هلاک کردن ایتمان و ایتشار مشوره کردن ایتمار مشوره کردن
ایتقال انتخاب کردن ایتکین غلام ایزانی یاده کردن ایبک
خان و غلام و بنده ایراث میراث دادن ایدر اکنون و
الحال و اینجا و همواره ولایق ایطا بپاسپردن راه
ایهاب مقیم شدن ایساع توانگری و روزی فراخ ایداع
زعفران اینق ناقه شتر ایصا وصیت کردن ایام تشریق روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم ماه ذی
حجه است بعد از عید قربانی که ستر در مقام منا بودن
واجب است و آن چهار روز است ایام معدوده ماه رمضان

ایام

ایام معلوم ده ذی حجه ایلام دردمند شدن ایسار
توانگری و آسانی البا و حده ب باری آفریننده و مربی
و نکوکار و با برکت بال دل پر مرغان و منع بام پگاه و
بامداد بادن سابق و پیشکین بازل سخاوت بانز کناره
و حاشیه و زیبا باس بیم و عذاب و کارزار و قوة باسا
سختی و فقر بابل شهری و جاهی بالوعه ادب خانه بارعوا
جمال و کمال و زکا و براعت باسل مردانه بانی بنا کننده
بائس محتاج و ترسنده بازغ روشن و طالع شده و برگ
زدن و برآمدن دندان شیر باحورا ایام کمالی گرمی
پانزده روز است بارد سرد باجب در بالغ رسیده
و رساننده باد و بادون بادیه صحرا بادی ابتدا
کننده و پیدا یابی بادی ابزای اول دیدن بادالغضب
سزاوار خشم بان نوعی از عطر بانوبر بالوانه کوره

حداد بالوله شکنجه اطفال در مهد باکوره نوباوه ونو
رسیده باختر در مغرب بات وبتات خلاصه وبی سخن
ومقطوع باسق بلند بارق درخشنده باقه دسته تره
باصل قلیل باثوره تیغ جوهردار باسط فراش وفراخ و
سبع باع مازوفر وختر شده باصقه پوست سر شکافته
شده بادق باده باسق باشه باسه سیاست وضابطه وبیم
باقیات الصالحات صلوة خمسه وسبحان الله والحمد لله الذی
خواندن باج خراج ونوعی از طعام وایا بابجه دشواری
وسختی باد نیکی کردن باقل ریش دمیده وسبزه خط باکی
گرینده وافسون گر بالی کند بالب برگزیده باقر شبان
وگوهریان بثور هلاکت ونقصان وآرزوی عدم وحسادت
ب ب ۲ بیدر خرمن وغله وکدس ببری نوعی از سلاح پوست
شیر ب ت بتر بریده ومقطوع وابتر بتکار عجب وتکبر بت

بخش

بریدن

بریدن وبات وبتات وبرداى جن ب ث ۲ بث
افشا واظهار وپراکنده مشهور واندوهی که آن را
پنهان نتوان داشت وغم واندوه بسیار که بدان صبر نتوان نمود
ب ج بجشك طبیب وحکیم بجس آب جوشیدن وایستادن
بج ذکر نانوای اطفال مهد تا خواب کند وفراخ چشم وذکر
نانوایه اطفال بجرج گوساله وبچه گاو بجار وبلجار
سندی کردن وند ب ح ۲ بحث کاویدن بحت پاك وصاف
وعین وفقط وخالص بحرین دریای روم وبحر فارس
بحیره شتر آزاد شده شکافته گوش بحران نام راهی دانا
ونام بندری از دریا بحر دریا بجاد گلیم مخطط کربلائی
بجبوحه میانه سرا بحلاق گرفته ب خ بخس کم بها وبیقدر
بخع هلاك کردن خود را باخع هالك خود بخل امساك
بخش حصه وحفظ وسوراخ وبخشیدن بخ بخ مرحبا وخوش

آمدي وجندا بخور عطر وبوی خوش ودود آتش بخر بوی
بد دهن بخع طلب آب وکیاه خوب برای حیوان وهلاك
بختی شتر بز بخوخ طلب آب وکیاه برای رمه وکله
بداء ابتدا وآغاز بدو صحرا وپدید آمدن بدایه آغاز
بدع وبدیع نو پیدا شده وتازه بدنه قربانی مکه بدور
وبدار پیش دستی وسبقت بدن زره وجبت ووجود
وتن بدرقه راه بر بدر ماه تمام بدفوز یوز دهن و
بهره مند بدوانید نر بسیار ونر کم متوسط ب ذ ۲ بذله
لطیفه کوئی وعوض بذل بخشیدن بذر تخم بذنج بره کوسفند
وبز بچه بذو کومیر ناخوش وچراکاه ب ذ ۲ بر نیکوئی وخدمت
والدین ونام میوه وخود بالا وصحرا وپهنا وقد وکناره
وآغوش وقریب ونفع وزمین خشك وکندم وطاعت و
عباد ت وغوره خرما وتحفه وهدیه وادمغانی برت

خوار

خوادو تیر وطبرزد بری سبزه از دور ویحالی برد
سرما وژاله وخواب وراحت وپارچه برون ظهور وبیرون
آمدن بروج منازل عالی کواکب براج از جای خود دور
وفراق شدن برق رعد وغیره کی چشم برقان درخشیدن
برهان دلیل روشن برزخ میانه ووسط خلعه میانه
دنیا وآخرت از وقت موت تا قیامت وتابع برغوث
کیك کزنده برذعه پالان خر برز تخم براز زیب وزینت
جامه وبول وغایط برید قاصد برده بنده بردالعجوز سرمای
سخت که نباتات را بسوزاند برایا خلق وسایر الناس برخ
پاره وبیاض چشم برخی فدیه وبلا کردان برات پاکی
وخلاصی براعت بزرکی وپاکی ونیکی وخالص بیغرض
وعوض وتفوق والمهاد غایت وخطبه اول کتاب براعم
غنچه برعنت کیاه سبز وتازه برهاس معلوم کردن

بحس بحس و دست سودن و خلاص و نجات و التفات
و پرداخت برده نیکو بند کان برص جذام سفید برکت
بسیار و مبارك و استوار برکه حوض و تالاب برجیم
دست پیشتر برایل مو کردانند و شانه براج آفتاب
براهت روشنی و برهان و ایام صحت بعد از بیماری
برهمه پاره از روز کاد و کغاد برور ظاهر و بیرون آمدن
بروج مکان بلند برتر برث زمین نرم سفیدی و سیاه
کامل و آراستن زن خود را در نظر شوهر بسفیده و سرمه
و غازه و لباس الوان و جامه صورت کار و دوازدهم
حصر آسمان بریه خلق خدا و پیدا شده بران بیزاری
برد ژاله و مرض چشم برجم بند انگشت برطم سرکش
بروج و اسطرب ذ ۲ بزل سخاوت بزوغ طلوع و
ظهور روشنی و تیغ زدن بر آمدن دندان شتر و کشاده

ولك خون بزم مجلس پیاله بزه کناه و جامه بزاز پارچه
فروش بزوغ فروشنده شتر بزشد طبیب بزونسخا بزاق
لعاب ب س ۲ بساط فرش بسط کشادکی و کستردن
و افزونی و وسعت و ماده شتر بسیط تنها و عریان و
کشاده بسالت مردانکی بست ریزه و تلقان بسك
دسته جو بسم تبسم و بسم خندان و شکفته روی
بس ریزه و خود برد نمودن بسوق دراز و عالی و بلند
بساره بلا و دشمن و تیغ زدن بسر و بسور ترش
روی و عبوست بسر خرما و سر حشفه بسا آرام و
موانست و کثیر بساس بزیاد و برك خور بساطین
باغ ب ش بش و بشاشت شکفته روئی و فکاهت
بشاره خبر خوش و مژده بشك و بشكل سرکین و مدور
کوسفند و حمر بشر آدم و مژده بشره پوست و جلد

مباشرت ارتکاب وجماع وپیروی نمودن بشواف
دماميل وخيارك بشرا مژده دادن وخبر خوش بشل دربرده
ب ص ۲ بصر بینائی بصيرة راه حق دیدن بصل پیاز وعنام
بصره سنك لاخ وتعين وحجت روشن ب ض ۲ بضع
پاره وحصه کم از سه عدد تا نه وجماع وخرج بضاعت
پاره مال جدا کرده برای سودا انکه دارند وحصه از
تا سه عدد بضع زخم ونیشتر زدن منصع نشتر بضيع
کار وجهان باز آمدن بخانه میزبان ب ط ۲ بطر
لاف وتکبر وشادی وتنعم وتونکری وغفلت وسر
کشتکی وپریشانی وناسپاسی وافتخار ومباهات و
خودبینی وطعنه وافسردکی ومدهوشی ولاف تونکری
بطحا سنك لاخ وزمین کلناك ودر عالی بطل مردانه
بطال کاهل وبیکار وباطل بطی کاهل بطاقه سفال



باده بطریق زاهد ترسا بطلیموس حکیمی بطروس بتخانه
بطش حمله وسخت کیری بطلان هبا بطن شکم بطانه دوست
خالص واستر جامه مبطون پنهان بطیخ خربوزه بطول ناچیز
وبطول بطیت درنك واهمال بطین هر آئینه ودرنك
کننده وکاهل بطرا زن باکره بطاح کول بطوح بر رویدن

هاروت وماروت دو فرشته بودند
همیشه بر آدمیان گنه کار طعن میزدند [illegible]
فرمود که ایشان را [illegible]
بدتر از ایشان امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند که حق تعالی
ایشان را نفس بشری داده وبرای حکومت خلق بر زمین [illegible] زهره
نام عاشق شدند وبسبب شرب خمر بر قتل ناحق وسجده صنم اقدام نمودند وحق تعالی
ایشان را از صعود آسمان منع کرد وعذاب ایشان در این جهان [illegible]
در چاه بابل [illegible] معذب اند وانا الیه [illegible]
ایشان بسبب آن بعد ۱۳۲
۲ ایشان بسبب نفس [illegible]

ب ع بعل

شوهر و زن و نسبت زنا شوئی و نام صنم و بت بعث
بیدا کردن و زنده نمودن و فرستادن و کاد زمودن و
بیدا کردن و انگیختن بعد دوری و بس هلاکت بعض
پاره بعوضه پشه بعیر شتر بعدا له هلاکی باد مر او را
بعد امر سر از پیچید کاه بعثره برانگیختن از گور و شورا نیدن
ته با لا و زیر و زبر نمودن بعر سرکین بعقر زخمی کردن
و کندر سانیدن و پی زدن و اسیر کردن بعد لیتاق لیتی
بعد زین و آن و زمان دراز و بیهوده و کشاکش و محنت
و بلائی بزرک و بلائی خورد بعدق برده بعود افسام
ب غ ٢ بغی نافرمانی و ستمکاری بغیا و بغیا و حرام و نخود
لبغا جستن و یافتن بغل استر و مرکب بغض و بغضا دشمن
بغته و دفعته و در ساعت و زود و فی الفود بغوث
فوج و سپهر و بتاراج و تاخت بجائی فرستادن ب ق



بقوت جانوری مردار خوار بقا سبوسی که آنرا اسحفه
و مهره نامند بقح شکافتن شکم بکارد و نام کسی که
کلام لغات از و بر آید ب ق ٢ بق پشه بقعه پاره
از زمین بقل تره و سبزه و تخم بقلة الحمقا خرفه بقعه
پاره از زمین بقل بقر غوک بقیعه منزل دو کوهستان
مدینه بقراط حکیمی بقر کاو بقا پاینده کی و هستی و باقی
ماندن ب ک ٢ بکد نام ملک جبادک بکره بامداد و بکا
و ابکار بکر زن دوشیزه و کاو جوان بکم گنگ بکا
گریه و ناله بکور بکوره حین و پیشت انداز و ری و د
خروج و بامداد بکو کم شدن شیر ناقه بکت ملامت
و درشتی بک و غلبه و حجت بک دفع کردن دران
ب ل ٢ بل و بلکه چنانست بلی آری و کهنه شدن
ابلا آزمودن بنعمت و محنت و زوال و کهنگی و ابلا

بدید کردن وابتلا آزمودن بلد شهر وراه بر بلاس
نومیدی از رحمت خدای وغمکین وخاموش و
مقطوع الرحمة وابلیس بلع فرو بردن لقمه در کلو
بلاغ وبلغ وبلوغ رسیدن ورسانیدن بلود
برکند وقصبه بل بکذار وجهل بلواج فراشتوك
بلسان روغن درخت حص بلل رطوبت وتری
بلوی کهنه وقدیم ملبد نادان وابلد ملبید کند فهم
وکم عقل ونایاك بلاس دخت وفرش وفکر بد بلور
حربدو بیم بلك نوباوه وباکوره وطوبی بلادر
بلاوه بلج طرف باده بلقع ویرانه ملغد پاره
اوقات کنده بندقر غلوله کمان بندق جلغوظه
وفندق بلت قطع وپاره پاره وبریدن بلج روشن
شدن صبح وقت صادق جبر ببر قاد ساف وبهر دودست

سرکشی

سرکشی داکوفتن وبچه حیز وبمایدانجه جواب ن بنا بنیاد
واساس بنان سرانکشت واطراف بنر دخت واسباب و
بنان شدن صید در زیر بوته خار بنای عدل عمارة و
متوسط لابدی ونه بلند ونه کوتاه بقدر مسنون بنات
النعش هفت ستاره متفرقه بنات الارض بناتات بند
بن دندان محکم وزبون بنداد سواد کرکه خانه در شهری
ودکانش در شهری دیکر باشد بنوح دانه وحبه بنکان
پیاله دنباله دار وتکمه برکه اول شاخ بنیان بنا وبنیاد
ب وگ بوی باز کشت ورجوع وامید واثار ورایحه و
مطلوب وبزه وبر داشت بو الهیجا وبو تراب وبو الحسن
کنیت حضرت امیر المؤمنین علی کرم وجهه بوند شدنی
وفایق بون افضل وفایق آمدن در فضیلت از کسی بوس
کمال فقر ومحنت واحتیاج ودرویشی بایس محتاج ودرویش

بوار هلاکت ونابودی ودوزخ بوه هلاکت وبال
وبخت وکافتن بوادی صحرا وبادیه بوتمام وابوالعلا
نام شعراء هزال بوسعد وبوبخیر نام مسخرها بوالحکم کفار
حربی بوالعجب شعبده باز بوعمر نام یکی از قاریان سبعه
بوقبیس کوهی بوتر ظرف کداز طلا ونقره ودرخت کل ساده
وشترجوان بوقلمون کوکت آفتاب پرست وپارچه
بویحیی ملک الموت بوم وبوایح وبوشقی شیطان و
بدبخت بوش زیب وزینت وفر وشکوه ورواج بواد
هلاك وکاسد بوبو تاك انکور وخواهر کلان بوث
جای نرم بره بهج بهجت وخوبی وتازکی وسرسبزی
بها وبهی زیب وزینت وفر وشکوه ورواج وقدر و
قیمت وصفا ورونق وعزت بهجت تازه روئی و
شادی وزیبائی وشکفتکی بهره فایده وحصه بهرمان تکی

کل مو

کل معصفر ونوعی از جواهر سرخ بهرام ستاره مریخ بهیمه
حیوان بهایم بهت حیرانی وبهتان وتهمت ومأخذه
ودروغ بهو عمارت وایوان باغ وموانست ناقه بهق
کلف روی بهرج زر ناسره بهط شیر برنج بهرق چرخ
بهیش فلان وبهمان بری بیت خانه وشب دیرون
کذرانیدن بیت المعمور عمارتی مقابل خانه کعبه بر
آسمان چهارم بین در میان ودربیش وحضور وبیدا
کرده بینه کواه وحجت روشن بیان اظهار وبیدا کردن
وکلام بند قدره بیع خرید وفروخت بیعه کلیسیای ترسا
ومتابعت بیده وبید ودره هلاکت بیدا صحرا وبادیه
بیش بیزوال ونهر بیس بد وقبیح واحتیاج عظیم بیفا
آفتاب بیضه سفیدی وتخم مرغ ومیانه ووسط بیوم
کرد بروسینه بیتوته شب در راه ماندن وخانه

کرفتن مسافر بیت الله وبیت العتیق خانهٔ کعبه
مبارکه وبیرون ماندن وخانه کرفتن مسافر بیت
الحیاة وبیت الممات دو خانه شب که فال کیران
که ازان مدت حیات وممات معلوم نمایند بیدو
بیدوده تباهی وهلاکت وخرابی بیات شبخون زدن
ودر شب کار کردن بایح ماهی ریزه بیتا فریب و
افسوس ودغا بیع خوان باجکاه وسرای خرید وفروخت
بایع فروشنده ریسمان وچوب بیله طبلهٔ ادویه
بیلود طبیب عطار بیطار طبیب حیوان بیذق پیادهٔ
شطرنج بیرجاه بیجاده مرجان وکهربا بیحلفاظ فراموش کار
وناسپید بیدر خرمن کاه غله وظرف طعام بیس [illegible] شدن
وآمیختن وشوریدن ونرم راندن وخردمند کردن
بیغاره ملامت وطعنه وباجکاه وصدکاه وطوطی

بیحفاظ

بیوده

بیوده نیم سوخته وسیاه شده بیوانه چیزی دادن
جهت صحت بیع در اول خرید وفروخت بیان ظاهر
وهویدا وکلام التاء مثنی فوقانی ت تاج افسر
تاح درخت طرفا وکز تاك درخت انکور تات سوکند
تاسر اضطراب وبیقراری ونفس زدن وسوکند بخدا تان
دهن وفم تانی تاخیر واهستکی تابید دستیاری تابید
همیشه تاریخ روزی که بان مدت ایام کنند شتر و
آیند معلوم نمایند تاهب دادن وهبه کردن وطیار
وآماده بودن برای کاری که هنوز وقت آن نرسیده
باشد ماند وضو کردن پیش از وقت نماز تامات مکر
وحیله وتمام وکمال تابق آذر وصد تالی تابع و
سوکند وسر وتاویل مغز کلام پیدا کردن از ظاهر
الفاظ بمعنی باطن تفسیر نمودند بدلایل مواجه

تاسف غم خوردن از حال گذشته تالف فراهم آوردن والفت
تالیف الفت دادن باهم تارة یکباره ویکا یك تادیة
گذرانیدن واداکردن تاریت اراده نمودن وعزم رهه
روز راه رفتن تاکید استوار کردن تاخر در پس شدن
تامیر امیر وبزرگ نمودن تاسس بنیاد نهادن تاثم گناه
وبزه نسبت دادن تانیب ملامت وعدم اشتهای طعام
وبیمیل تالع زیرك تامر آئین تاقیت وقت نهادن تاف
مالید وزای کردم ومحرم تاتا کند زبان بالکنت تاهل عیال
مندی ومهلت دادن تاذن آگاه کردن ورخصت دادن
تاذین بانگ نماز وآذان گفتن تالدش مال جدید وتازه
تابوت صندوق بنی اسرائیل که که صور انبیا دران نقشته
بودند ت ب ۲ تبع وتباع متابعت پیروی وخدنك
تباك هلاکت وریان تبر طلا تبو وتبوه جاگرفتن و

جادادن

جادادن تبریه ویران کردن تبرنه بیزاری تبسط
اهمال وکشادگی تبویر جای دادن تبیت شب کار کردن
وشبخون زدن تبت هلاکی ونابودی وبریده ودرمانده
تباب وتب هلاکی وزیان کاری تبیق وتبار هلاکت
ونابود شدن تبن کاه تبذیر اسراف در دادن مال تبذیل
دادن وخرج نمودن تبذل خرج کردن تبدل بدل نمودن
~~تبریر~~ رسانیدن تبصیل واصل نمودن تبصر وتبصرة تبلیغ
بینا نمودن تبریز بیرون آوردن وازهم در گذشت کردن
تبتیك گوش بریدن تبتیك دل از دنیا برکندن تبرج
خود را آراستن واظهار نمودن تبطر خرامیدن تبطیه
اهمال ودرنگ تبرن بیرون آمدن واز ابنای جنس افزون
شدن بفضل وکمال ومشهود تبرع کاری نیك از تردل کردن
بغیر از طمع عوض در دنیا وآخرت محض برای آنکه کار نیك

خوبست از روی اختیار و اراده بتغیر خیانه بغیر
از طلب عوض ونیکنامی وناموس وتوقع جزا وثواب
دادین تبین ظاهر کردن تبرو بیزاری تبتل وتبتیل
کاری خالصا لله محض از برای خدا کردن وقطع علایق
دنیا نمودن وپرهیز وبخدا مشغول شدن واستیصال
تبیان ظاهر تبید مرثیت تبجید محکم رایی تبایع باهم
سودا کردن تبسم نیم خنده تبارک بزرکوار وبابرکت
وبلند وپناهنده وبانیکی بسیار تبرا دوری وبیزاری
تباین مخالفت وموافقت تبیره طاس نکارخانه
تباشیر ادویه سفید وسرد تبجیل عزت وحرمت تبکیر
کردیر تبکیت کسی راکه بملامت خاموش کردن تبشیر
بشارت ومژده تبازل بزل وخرج کردن تبعل خلوت
زن وشوهر باهم کردن وحق کذاری زناشوئی نمودن



تباس ابتزال وحرمت وعزت تبوادك دوچوب پاره
کرجهة ترسانیدن جانوران زراعت خوار برهم زنند تا
از صدای ضربت چوب بترسند وزراعت را خراب نسازند
تبوتك کفچه آهن دسته بقالان که در دکان میدارند
ونام موضعی در مکه معظمه تبادر پیش دستی وسبقت
ت ت ٢ تتری مردم جنکلی وازپی هم فرستادن کسی را
تتبیر هلاکت ونابودی تتق پرده تتماج مصالح طعام
ولوابل تتماد قومی از کفار وقیامت ومنادی کردن
تتمیل میل کردن باخرت دل کندن از دنیا تتبیب زیان
وهلاکت ونابودی ت ث ٢ تثارب خمیازه تثبت
برجای داشتن وثابت تثبیط اهمال ودرنك وکاهلی
تثویب جزا وپاداش وپیاپی خواندن جهة نماز بعد
از اذان مانند الصلوة مکرر کفتن تثرت فروریختن

کواکب تثمیر مال کثیره ومیوه وافر وبار ورقه ج ۲ تجار
سوداگری تجر و سوداکنند تجنب دوری واجتناب
تجلی روشنی وحقیقت کار دیدن تجلیه پیدا کردن و
جلی نمودن تجهیز سرانجام وسامان نمودن تجمیع جمع
کردن تجسس تفحص وخواهش تجرع خوردن آب تجاور
همسایکی تجاوز درگذر کردن از جرم وافزونی وزیادتی
تجالف میل کردن تجالف دوری ویکسو شدن ودرگشتن
تجرد تنهائی تجارب آزمودن تجاسر دلیری وجرات
تجشم خویشتن داری وحفظ عزت تجدید تازه کردن
تجهیل جهالت وتغافل تجاحش بازی کردن بنشاط
تجری روان کردن وجزاک الله کفتن تجشم رنج ومحنت
کشیدن وسختی دیدن وبار کران برداشتن وتکلف و
تواضع وسینهٔ شتر ونام قبیله محنت کش تجانس هم جنسی

نمودن

نمودن تجنیس مشابهت ومانند شدن در صورت حروف
وآنرا تصحیف نیز نامند تحمش دلداری ومهربانی واصلاح
ویاری کردن فتح ۲ تحت ته وزیر تحیت دوست
کردانیدن وسلام کردن تحدیث سخن کفتن تحذیر
ترسانیدن وحذر نمودن وپرهیز کردن تحریف کردانیدن
ومحرف کردن تحنیت دعا وسلام فرستادن وزنده کی
کردن تحید وتحدید ستودن وحد زدن تحصین خودرا
ازبدی در حصار داشتن فتح ۲ تخمین قیاس تخبیل فساد
عقل وزوال فهم تخاص برغلانیدن واغرا تحریض شورانیدن
وبرانکیختن تحریص رغبت دادن وحرص تحریر بنده
آزاد کردن ونوشتن تحریق سوختن تحلیق سر تراشیدن
تحصیل کرد آوردن تخلیل جدا کردن وفارغ شدن از
نماز وحلال نمودن وسوکند راست نمودن تحریش

تحریض واغرا تحلیه سوگند راست کردن وحلال کردن
تخییل باد بر نهادن تحریم حرام کردن وتکبیر در نماز
تحکیم حاکم گردانیدن تحکم بزور آوری وحکومت تحصین
محکم کردن تحلیه زیور بستن وصفت کردن ورها نمودن
وسوگند راست کردن وحلال نمودن تحیز فراهم آمدن
ویکجا شدن تحسیس ادراک وحس نمودن وخبر خواستن
تحرف گرویدن تحقق حقیر کردن کلو وخبر تحری صواب
جستن وحق طلبیدن وبفکر تحاور سوال وجواب تحاجج
حجت آوردن تحشم فوج ولشکر فرستادن بتاراج خصم
تحاسر حسرت خوردن تحسم بریدن ماده ومخالفت
کردن تحنک وتحت الحنک در نماز پیچ دستار
زیر گلو نمودند وگذرانیدن تحت الشعاع ایام غایب
شدن ماه در زیر شعاع آفتاب از طرف در آمد

وخروج

وخروج بقدر بیست وچهار در هجر وآن را محاق خوانند
تحل جامه تحصن بنا تحنن مهربانی تحفز شرم تحیز فراهم
آمدن در حرب واز قومی گریختن وبقومی دیگر پیوستن
ویکجا شدن رجای گرفتن تحفه هدیه تحدث کلام و
پیدا کردن ووفا پاک تحفظ نگاه داشت تحنیط کافور
وحنوط مالیدن بر میت تحتر تقتیر وتنگ کردن نفقه بر
عیال خود وبخیلی ضد اسراف وزیان وضرر تخافت اسرار
گفتن وراز داری وبیم وترس تحسر زیان ونیت کردن و
خسارت تخ ۲ تخالعه خالی کردن وخلاص نمودن تخالج
در خلجان وپریشان کشیدن تخاسر زیان وخسارت
تخجیل شرمندگی وخجالت تخمیس پنج گوشه کردن تخمین
قیاس تخمیش بخشم وغضب آوردن تخلیط در آمیختن
تخلیل شوراندن وخلل تخذ گرفتن واخذ تخریب ویران

نمودن تخویف ترسانیدن تخوین خیانت کردن تخلیق
تمام خلق و نو کردن تخویل صاحب خدم و حشم و حاکم گردانیدن
خول و خدم و عطا تخییل بخیال و ظنی افکندن تخلیه
رهانیدن و خالی کردن تخییر برگزیدن و اختیار نمودن
تخبیط تباه و ناقص عقل و دیوانه نمودن باز ایستادن تخلف
ربودن و اختطاف تخوف کم کردن و ترسیدن تخریق
دریدن و دروغ و بهتان بستن و بریدن تخنث
نرم و عجز و زاری تخلیل تحریص و جا و دار کردن و
گوشواره در گوش کسی انداختن و تعجب و پشیمانی نمودن
[illegible] تدارک دریافت و علاج تداوی مخالف و ربا
تدمیر هلاکت و دمار بر آوردن تدسیه پنهان و کم نام
کردن تدلیه کسی را بحیله در کار افکندن و چیزی
بجائی فرو گذاشتن و فرو بردن تدبر باندیشه از

بیکاری

از پس کاری رفتن تدلی سخت نزدیک شدن و فرو هشته
شدن و به آمدن از بالا تدلی کور دایره تداین وام دادن
و خود را بوام فروختن تدثیر خود را در جامه خود بپیچیدن تدنیس
و [illegible] بپیچیده تدرو دراج تدلیس مکر و حیله و لباس
ناپاکی تدریج اندک اندک و درجه درجه و دفعات
تدنیث ملایم و رام و نرم تدکن درست یافتن تدبر
غروب و ناپاکی تذکار و تذکیر یاد آوردن و تکرار کلام
و نصیحت نمودن تدثر بگذارد و بیان تذلیل رام و زبون و
خوار تذبیح کشتن و زیاده فایده در سود او حلال کردن
تذکیه پاک کردن و ذبح نمودن و گلو بریدن تذکیر و
تذکره یاد آوردن و پند دادن تذلل خواری و رسوایی
و عجز تذریت رهانیدن تراب خاک و درویشی
ترب فقر و درویش و همزاد و همسال و جوان و اتراب

تراث میراث ترصیص محکم وبرچین کردن ترصیف
در آوردن ترجیب عزت نمودن ومرحبا کردن ترحیب
مرحبا کفتن تردیع ترسانیدن وباز ایستادن از کار و
دست باز کشیدن ترف پروردن بناز ونعمت
ومنعم ونازپرورده وبیراه کردن مترف پرورنده
وبی راه کننده ترتبه استخوان سینه ترایب جمع ترقوه
چنبر کردن وحلقوم تربص وترقب چشم داشت واُمید
تره کینه وستیزه ترهیب ترسانیدن ومنع نمودن ترغیب
مایل کردن ورغبت ترکیب چیزی با چیزی پیوستن ترتیل
پیدا کردن ودر پی هم فرستادن وخواندن بمخارج حروف
تردی از جای بالا افتادن وهلاک شدن تراجع باز کشتن
ترای دیدن یکدیکر تراضی راضی شدن ازیکدیکر در سودا
ترجمه تفسیر زبان ترجمان زبان دان ومفسر تراکب وتراکم

بالای یکدیکر

بالای یکدیکر افتادن وبرهم نشستن وازدحام ترش اسم
وکو ترس بیم وسپر وجُنه ترشح چکیدن ترانه نغمه وآواز
ترهات هرزه وبیهوده ترت خراب ونابود ترغز آسان
ورفاهت ترید درفه وامر تردد شد آمد ترنیم ترنیدن
آخر حروف ترازو انعام وبرابر ومیزان تراوة تمادکی و
رجعت ترجیه امید ورجا وزکار کاوکن شتر ترح
غم واندوه ترنب وطاق کَرّ وفَرّ وخود نمائی ولاف ترند
نسوة ترید نان درشوربا ترکرده واشکنه وثرید
ترایب استخوان پهلو وهمسال وجوان ترب خاک و
وبی نیازی ترجیع رجوع کردن بصورت وتحریر وآهنک
تراود طلب مراود مراوده خواهش ترقین بیاض ومحو کردن
تراودق حاولی ترقیق باریک کردن ترهق فرو کرفتن
یکی را بکناه دیکری بناحق ونوافت ز ترنین وترتیب

آراستن و زیبا کردن تزکیه پاک کردن و ستودن تزمل
خود را پیچیدن در جامه و تدثر و تزمل و پراکنده کردن
تزود توشه و زاد برداشتن تزنیف رز فاسده و دنیف
تزئر عربده شیر و پلنگ تزاید زیاده و افزون شدن
تزکی پاکی و صدقه و زکوة مال دادن تزاور زیارت
یکدیگر کردن و توشه راه برداشتن و میل کردن تسّ
تسبیح خدا را پاکی یاد کردن و سبحان الله گفتن تسنید
چوب تکیه دیوار کهنه دادن و سند تکیه تسعیر آتش
افروختن تسحیر جادو و سحر کردن تسخیر رام کردن
تسکیر مستی نمودن و چشم ناز و نیاز خوش آینده تسییر
راندن تسلیط و تسلط برگماشتن و غلبه تسوین مکر و
حیله و دغا و فریب و وسوسه و آراستگی تسلیم سلامت سپردن
تسنیم چشمه در بهشت تسمیه نام نهادن تسویه تسوی

راست و

راست و برابر تسود بالای دیوار و سور قلعه برآمدن
تسمع شنیدن و به مددی کردن تسلل از میان مردم
برآمده در بیشه پنهان شدن و بغایت و لایتناهی تسلی
سوالی ... تسنه و تسنی از حال گشتن تساقط افتادن
تسهیل آسان کردن و فریب دادن تسبب سبب کردن
تسالم صلح و سلامت تسریح شانه کردن موی تسبوح
لموح کروذ عمر تسویف زود کردن کار تسریح رها
کردن و بطو خود تسعین پر کردن و خالی نمودن و در
آتش تنور تافتن و گرم کردن تسریب لشکر و سریه
فرستاد و کلبه بجا فرستادن و آب هر در مشک انداختن
و ملامت و سرزنش کردن تشیب مرکب بین را که
بچه بسیار آورده باشد و در راه خدا از خدمت آزاد
کردن بصیغه نذر تشدید راستی و درستی و تقویت

واستقامت در اقوال وافعال تسویم تربیت بهایم و
سوام وبچرا کذاشتن وتعلیم وداغ کردن تسمیت نام نهادن
وجواب عطسه ویرحمك الله کفتن وچون نام خدا از کسی
شنودن جل جلاله کفتن ویرحمك الله کفتن [illegible] تهنت
خواستن مرد لئیم زن مالدار را تسکید رخندت ش
تشریف بزرک داشتن کسی را وبزرک کردانیدن تشرب
نوشیدن آب تشهیر شهر کردان کردن تشنیع ملامت و
شناعت تشویر شرمنده کی وشورش تشمیر جمع کردن و
دامن بیالا زدن تشدید سختی تشاور مشورت تشبیب
صفت جمال محبوب واحوال عشق خود ظاهر نمودن تشبث
دست بدامن زدن تشحید تیز کردن کارد پنهان شده
وچهره بناخن کندن وشمودن وخراشیدن تشلس مکر
وحیله وسالوسی تشرید رمانیدن ورندان برای غیرت

تشبه

تشبه وتشبیه مانند کردن تشقق شکافتن تشنج درکه
اندام سست ونرم دراز شدن تشمین کفش وپا افراز
تشاکس درشتی وبدخوئی وبد معاملی در شوکت کردن
تشاکس [illegible] واشکال نمودن تشریق نوشت تشابه
درهم یافتن وشاخ در شاخ تشاتم دشنام وستم تشریب
درجیدن وخوردن تشطط در شتی از حد کذرانیدن و
انکار بدیهی وزبان کفتن تشعیث پراکنده کردن تشیج
ترسانیدن اطفال فال الذکر بیر آرام کیرند تشیید بنیاد بلند
واستوار تشمیت جواب عطسه اکر الحمد لله بشنود تشخص
صورت وشکل ووجود وجسم تشرق در آفتاب نشستن
تشیع شایع کردن خبر تصدیق راست کردانستن
تصدی پیش باز آمدن تصبح بامداد آمدن تصلیب
بردار کشیدن تصغیر خورد کردن تصدیع دردسر و

پوکندگی و شکافتن و صاف کردن تصعیر روی گردانیدن
تصویف صرف گردانیدن و صاف کردن تصدمه دست
بر هم زدن و درد که تصلیه نماز کردن و درود فرستادن
و آمرزش طلبیدن و رحمت و در آتش در آمدن تصفیه روشن
وصفا نمودن تصاعد و تصعد بالا بر شدن تصدع
پاره کردن و شکافتن تصالح صلح تصادم آسیب و صدمه
و درد که خوردن تصفح عفو کردن جرم و در گذار نمودن
و نیك دیدن و دلداری کردن و معاف نمودن تصلف
لاف و گزاف و سرکشی و نشوز تصریج قایم بودن و
بر چیزی ایستادن و ظاهر کردن تصویب رای صواب
جستن تصحیف بازگونه خواندن صورت خط تصویر
اندر ذکر دن و وصیت نمودن ت ض ۲ تضعیف دو چندان
کردن تضیف مهمانی و مهمان داری ضیف کردن تضرع

عجز و زاری

عجز و زاری تضییق تنگ گرفتن تضلیل گمراه و ضایع کردن
تضرم بر افروختن آتش تضاد مخالفت و ضد تضرر ضرر
رسانیدن تضریب سخن چینی و بر هم زدن ت ط ۲ تطهیر
پاک کردن تطویع فرمان برداری و اطاعت زیاده تطفیف
کم نمودن در کیل و وزن ترازو و مطفیف کم پیمای
تطبیق موافق و مطابق تطلیق طلاق دادن و خلاص
نمودن تطشیح بول کردن در هوا از بام خانه و بالای
دیوار تطوف طواف کردن تطویق طوق در گردن
نهادن تطوع عبادت زیاده پرداخت نمودن تطاول
دست درازی و ظلم و فایده تطیر فال بد و شگون
بد گرفتن از فریاد مرغ و شغال و غیره و بد شگون
دانستن تطفل خورده سالی و خامی و ناآزموده کاری
تطامر کبری بلای بزرگ و قیامت ت ظ ۲ تظلم

ستم و بیداد و فریاد تظلیل سایبان کردن تظاهر مدد و
هم پشتی نمودن و مظاهرت امداد و پشتیبان
تعبید بندگی و عبادت تعدید شمار تعقید سوگند
بقصد خوردن و عقیده و گره تعذیب عذاب کردن
تعرج یاری و امداد تعزیز عزیز و قوی کردن تعمیر
معمور و آبادان و زنده کردن تعجیز عاجز و درمانک
تعقیب بازگشتن و بازگردانیدن و از غضب دویدن
و نگاه داشتن و حکم کسی را فسخ کردن و بی سر نمودن
تعس هلاک شدن و بسر درآمدن و بروی افتادن
و شکوفیدن و عثیر خوردن تعس نگونساری و زیان
کاری و هلاکت و سختی نمودن تعریض کلام بکنایه
و سربسته و مبهم گفتن و امری که از دیگری صادر شود
از وی کنایه بخود نسبت دادن و غیر را فهمانیدن



تعنت تواضع و بزه مندی و سیاه کاری و گزند و ضرر
رسانیدن و ستم و شرمندگی و رنجوری و استخوان شکستن
و کار ناساخته گذاشتن و در دشواری افتادن وجود
و زنا بیونه بریدن تعیس ترش روی و عبوست تعریف
شناسا کردن در عرفات مکه ایستاده شدن و خبر داد
کردن از لقطه که از کسی شده باشد تا بخداوندش تسلیم
نمایند تعویق باز داشت و معطل و منع و قدیر تعجیل
شتاب نمودن تعطیل اهمال و درنگ و فرو گذاشت تعدیل
برابر و راست تعظیم عزت و بزرگی تعمیه پوسانیدن و
کور آوردن تعهد بقصد و آهنگ و اراده تعفف پاکی و
پرهیز و عفت تعلیم آموختن تعدی زیادتی از حد
گذرانیدن تعاسر تنگی و دشواری کردن تعرف و تعارف
یکدیگر را شناختن تعاون مدد و عون تعاطی عطا

دادن داد وستد وشمشیر زدن تعالل بیا تعالی
بلندی وعالی وبیا تعرس کد خدائی وعروسی
تعریش تخت کردن وتمحص کسب وجمیع مال تعبیه
پنهان کردن ودرهم ریخته وعتاب رنج وتحکم
نمودن تعمق بغور رسیدن تشبکیر نمودن وبقیاس
شناختن تعید اشمار واعاده وستم کردن تغیظ
عداوت ورلک بند باز بستن تعذب عذرآوردن تعب
ملامت وسرزنش کردن تعبیر از حال ظاهر بمعنی باطن
رفتن در دیدن خواب تعین تنگی وسختی تعجب حیرانی
وتکبر تعب محنت ومشقت ورنج وملال وستوه
تعصف ظلم وبیداد وسرکشی تعویل اعتماد تعوید تعسف
باز داشت تعرج کج رفتن مرکب از نشاط وسستی
تعاوف بهم در انداختن تعلق جنك در زدن و



وآویختن مع ٢ تغیر از حال گشتن تغابن نقصان و
زیادتی تغشطط درشتی زیاده از حد وانکار بدیهی
وهرزه وهذیان تعلیق دروازه بستن تغیظ خشم کردن
وکوم شدن تهوا در ایام گرما تغنش وتغشیر خود را در
جامه پیچیدن ومجامعت کردن تغضب هلاکت تغامز
باهم با ابرو وچشم اشاره کردن وغمزه نمودن تغضید
برده وغطا کردن در بیت الخلات ف ٢ تفرد تنهائی
تفقد دریافت والتفات وپرسش احوال وگرامی داشتن
تفریع ملامت ووعده طعنه تفتش بریان کردن ومنع
تفته بریان کرده وسویق وسایق تفت گرم وبریان
وتیز وبر ودر از ناپاکی وچرکنت برآمدن ونام شرایط
حج مانند تراشیدن موی وتقصیر وگرفتن ناخن وبغل
وشارب واز پلیدی پاك شدن تفر سپهرة میکیند

تفذیف کلام حکمت وفلسفه گفتن تفریق جدا کردن چیزی
از چیزی وزمین ودشت وهموار ومصفا تفرس فهمیدگی
وفراست وسوارکاری واسب شناسی تفرش فرش کردن
تفریح خوشحالی ودخت بعلاج دادن تفث چرکنت ونا
پاکی وشرایط حج مانند حلق موی وشارب وناخن بغل و
عزه دور کردن ورمی جمار وجمع مناسك وآداب حج بجا
آوردن وقصر موی تفویض سپدا تفریط تقصیر وضایع
وفراموش وکم کردن تفوت افزون شدن وپدید آوردن
تفریع نوسانیدن تفویض حواله نمودن تفوه تکلم وبیرون آمدن
تفخیم بزرگی وفربهی وسطبری تفسیر دوی سخن واست و
هویدا وروشن نمودن ومعنی باطن ظاهر کردن وباصلاح
اطبا نام قاروره وبول مریضا که بدان احوال بیماری معلوم شود
تفتیح کشادن وفتح نمودن تفث آب دهن وکرمی وحرارت

تفسل

تفنید بدروغ وخوف وفساد نسبت دادن تفنیں
نوم ووصیت کردن تفجیر آب راندن تفخیذ در
ران وجماعت نمودن تفکیر اندیشه کردن تفریق
پراکنده وپریشان تفصیل جدا نمودن تفضیل
افزونی وسروری جستن تفهیم دریافتن وفهمانیدن
تفیو باز گشتن سایه وفی زوال تفسیح فراخ نشستن
تفجیر وتفجر روان شدن آب چشمه تفطر شکافته
وپاره شدن تفاخر مباهات وافتخار تفرج کشادگی
وتماشا کردن تفرج خوشحالی وشادی وفرح تفقه
دانائی وفقاهت وواقف شدن ودانستن تفکه
شکفته روئی وخوش منشی وخوش خلقی وفکاهت
تفاح سیب تفاح آبخوش بامزه تفنن گونه گونه میوه
خوردن تف وتقی تقی وتقا وتقیه پرهیزکاری وتقوی

تقريب نزديك كردن وقربانى نمود تقليب بركردانيدن
تقتير تنك كردن نفقه بر عيال وبخل تقصير كوتاهى
وسستى وكوتاه كردن موى تقدير اندازه تقديس
بپاكى ياد كردن تقصيص سست كردن تقرير و
قصاص نمودن تقطيع بريدن تقبل بسيار شدن و
قبول نمودن تقليل كم كردن تقويم راست كردن
تقرن نزديك شدن تقفيه وتقفيه دنباله كردن
ودر قفا افتادن وچيزى از پى چيزى داشتن تقلب
بركشتن تقول كفتكو سخن بافتن بر كسى تقابل
روبرو شدن تقاسم قسم خوردن تقدس پاك
كردن تقليد پيروى ومتابعت تقريح دور كردن
وجراحت وقرح وزخم زدن تقيد بو هيچ كارى
ت ك تكلم كفت وكو تكدن تدخم تكليف اختيار

رنج نمودن تكاثر فخر ومباهات كردن بمال واعوان
وانصار وغيره تكوع آرام وسكون تكفف كف كف طعام
وكف بر كف زدن از تاسف تكفل وتكفيل حاضر
ضامن شدن تكافى برابر ومساوات در ذات وكفو
وجزا وبدله وسعى كردن در كار وكفايت ونفع رسانيدن
تكه بند ازار ولقمه طعام وبز كوهى تكبير بزرك ياد كردن و
الله اكبر كفتن وذبح كردن تكبر كردن كشى وبزركى واستغنا
ونشوز تكرع وضو كردن براى نماز تكثير بسيار نمودن تكريم
عزيز نمودن تكذيب دروغ داشتن تكليم سخن كفتن تكليب
سك را پروردن وتعليم شكار كردن سك تكفير در كذشتن
از كناهان وكفارت دادن وسوكند دادن وبد كفتن و
نفرين كردن كفر تكوير در اوردن وبرهم نهادن كالا وكرد
كردن وپيچيدن دستار وبر وشناسى نمودن تكميل تمام

کردن و بکمال رسانیدن تکره دشمن داشتن عداوت
و نفرت تکاثره باهم جنگ و نزاع بادی و بسیاری مال
و اقوام کثیر داشتن ح ل ۲ تل بروی در افکندن و
بلندی و پشته صحرا و توده و انداختن تلک آن دن
تلوه بخواندن و تلاوت و از عقب رفتن و متابعت
تالیف الفت دادن و بهم آوردن تلفیق باهم پیوستن
کناره دو چیز را و با یکدیگر دوختن و پیوند دادن تلمظ
زبان در دهان گردانیدن و کام صاف کردن تلمع تعظیم
تلقی قبولیت و ملاقات و چیزی از کسی گرفتن و پیش باز
رفتن و استقبال تلویم ملامت کردن تلذاع گزیدن
مار و لذع هوام تلألأ و تلألؤ جیوه‌ت بلند چار ستونه
تلهف غم آینده خوردن و تاسف غم گذشته خوردن تلقیم
توقف و اهمال و لقمه خوردن تله دام مرغان تلبیس مکر

وحیله

وحیله و حق پوشی تلاطم موج بر و طپانچه آب تلیین نرم شدن
شکم تلهید شاگرده تلقان سویق و سابق تلب قوم و گروه
تلاوت خواندن تلواج نام رسول خدا باصطلاح نصاری
او یلواج پیر ما مانند تلطیف لطف و سبک کردن تلقا برابر
و جهت و سوی تلو از عقب رفتن و تالی تلوید نیک پیچان
شدن و بر تافتن تلبث درنگ و اهمال و لبث تلطف لطف
و نگریستن تلقف زود فرو خوردن و بلع نمودن و سخن
دیگری بنام خود بستن و کناره دوچیز بهم دوختن تلفق
کناره دوچیز باهم پیوستن تلظی زبانه زدن آتش تلهی
بازی و لهو کردن تلاوم یکدیگر را ملامت کردن و طعنه
زدن و تعبیر تلقف سخن از زبان یکدیگر کردن و محو را
تلبیل کردن بند تلجلج حرکت و تردد تلاحیظه یکدیگر را

دیدن تلقف حفظ و یاد و بچیدن خود را تلقیه را
نمودن و بیاد دادن و توفیق میان کلام منافی یکدیگر
تل و تلول بر وی افکندن فت م ۲ تمتع نفع و فایده گرفتن
تمکین وقار و اقرار و جا دادن و رضا تمیم حرز و تعویذ و
تمام کننده تمساح نهنگ و شیر آبی تمسک دست
بدامن زدن و سند اخذ و حفظ خود تمثل مانند کردن
تمویه دغا و فریب و حیله و وسوسه و مس و نقره اندودن
و زر قلب و ناسره تمو غشاوه و آن ابیست که از چشم
فرود آید و چشم را کور کند و پرده چشم تمثال صورت
تمدید نیک دراز کشیدن تمهید فرش کردن بساط تمرید
هموار و لغزان کردن بنا تمرد سرکشی تمحیض بکناه کردن
تمزیق دریدن و پاره کردن و پریشان نمودن تمهیل

مهلت

مهلت و امان تمیز جدا کردن تمنیه در آرزو انداختن
تماس یکدیگر را بسودن و جماع کردن تمطی خمیازه دست
و پا دراز کردن و تاب دادن بجهت کسالت اعضا
خاصه در ابتدای تب که دست و پا دراز کنند خرام
تمادي با هم ستیزه و حسد نمودن و تلخ گفتن و دراز سستی
کردن و ممادات تمت تمام شد تمود فرو رفتن تبه و
تهك تمطم سماق و کشنیزه تمرن ورزش و امتحان و
ریاضت و تادیب فت ن تنکری نام خدای تعالی تنسک
اداب مناسک حج و زاهد و عبادات و ادعیه در زیارت
حج تناقش نزاع و مناقشه تناقص نقصان تناقض ضد و
تنض نفرت و دوری نمودن تنضیض ظهور و افشان
تناوق گروه تنبق بانگ خر تنویش نوید و مژده تنقیف

راست کردن تیر و تبر تناجی با هم اسرار گفتن و نجوی اظهار
نمودن تناول خوردن تنقیح روشن کردن و نیک آراستن
و نصیحت نمودن تنوق صحرا تنعم بناز و نعمت زیستن
و کلام نرم تندر صاعقه و رعد تنین تمساح وشرای
تنثیر پراکنده کی تنکیر انکار و ناسپاسی تعنیت ضرب
بلاد و در شهرها کشتن و سفر تنزیل فرو فرستادن
و پراکنده کردن تنکیل بند و زنجیر نهادن و نکال و
رسوا کردن و از گناه باز داشتن و عقوبت کردن تنبیه
آگاه کردن از حال گذشته و آینده تنجیت رهانیدن و
نجات تنشر برون آوردن و بنالیدن تنور زمین
روشن و نورانی شدن تنفس نفس زدن و نور صبح
و پراکنده شدن تنافس رغبت با فراط و هوس بلیغ

در طلب

در طلب نفاس انواع تنابز یکدیگر را بلقب خواندن تنازع
خصومت و نزاع تناوش واگرفتن و جستن باز گشت تناد رسیدن
و نفرت از یکدیگر و قیامت تنادی ندا آواز دادن تناهی باز
ایستادن و باز داشتن و نهایت تنحنح آواز گلو صاف نمودن
و کف انداختن تنمیه خبر رسیدن تنقیه پروردن تنکیس سر
نگون کردن و باز گردانیدن و نکس تنقیب در شهر گردیدن
تنصیب قایم و بپا ایستادن تنمید موی کندن از بینی از بغل تنماص
تنسیق پیوسته تنا مقیم شدن و ۲ توبه باز گشت از گناه و
تو پذیرفتن توقیت وقت نهادن توکید استوار کردن توفیق توفیر
زیاده کردن توقیر بزرگ داشتن باوقار توزیع نهادن چیزی
بر چیزی و حصر توثیق اعتماد و استواری توله نالیدن از ستم
توقیع فرمان و پروانه حکام توکو تکیه کردن و دوستی
توفیق موافق کردن تودیع وداع کردن توکیل وکیل نمودن

توهین زبون وسست نمودن توحید وتوجه روی آوردن توصیه
وصیت کردن تولیه روی آوردن وپشت کردانیدن وباز
کشتن ورنجانیدن وکسی را ولی ونایب کردن توقیع نامه را
بمهر وپیچیده بکسی دادن توکؤ تکیه کردن توقد آتش افروختن
توصل پیوستن توکل اعتماد تولّی دوستی داشتن وبرکشتن
وبکار کسی قیام نمودن تواعد وعده دادن توسم نشان داشتن
توالی مدد حرکت ومتوالی پی در پی توفی تمام شدن ومردن
تواصی یکدیگر را وصی کردن تولب خوکره توسن کره اسپ توالید
زائیدن چنانچه آدم از آدم وتولید بهم رسیدن چنانچه
کرم از کوشت ومیوه بهم رسد وحیوانات دو قسم اند بعضی
توالدی وبعضی تولیدی تواتر کواه زیاده از سه نفر توختن جمع کردن
توسم اندیشه راست وفراست وداغ کردن توی هلاکت وبرهم
پیچیده توقان محتاج تول وتولّی دوستی وبرکشتن وبکار کسی

قیام

قیام نمودن تواب توبه دهنده توش خویشاوند وبریدن
کوشت وبیه وقدرت واستعداد توده بلندی وبرهم نهاده
توز جمع نموده تون کلخن حمام تویل تحفه توابل مصالح طعام
توابیخ زجر ومنع وعتاب وملامت توقر عزت توفر کثرت
توقی خود را پیچیدن واز ناپاکی پرهیز کردن واز قطرات
بول جامه خود را از نجاست کشیده داشتن وپیچیدن توانی
زبونی وسستی کردن تودد دوستی واخلاص کردن توت
توتیا وسرمه وتوث تواری پنهان شدن توادی دو سر پستان
شیرست ۲۵ تهنیه مبارک باد تهتک پرده دریدن و
رسوائی وفرو رفتگی تهدید ترسانیدن تهور مردانگی ودلیری
بافراط زیاده از حد شجاعت وبی باکی تهلیل ذکر لا اله الا
الله کفتن تهاون کاهلی وسستی وخواری تهتک پرده دری
وسبکی وبیخودی وبته افتادن از بالا تهدیم خراب کردن

وشکستن تهجد بیدار بودن در نماز شب تهیه آماده و مهیا
و تیار بودن تهجی هجو و ذم گفتن و چراغ روشن کردن تهیگاه
اطراف کمرگاه تهلیب بریدن موی تهوع غثیانی که قی نشود
اما باد معده بطرف گلو حرکت کند بلا قی تهد باز گشت و
رجوع ت ی ۲ تیه میدان و صحرا و حیران و متحیر و متکبر و
سرکش تیم و تیمه کاروان سرای گل خام تیمار غمخواری و
بیمار داری و مرحمت تیسر آسانی و توانگری تیقظ بیدار خوابی
تیاق طلایه و بنك و چوکیدار بیرون لشکر تیق درشت و
بدخوی تیمور فولاد و فخر کو تیماج چرم سختیان تیتی کلام
بیهوده و طلب مرغان جهت دانه و طعمه مرغان تنیس
جوان مقدم گله و نهاد و بدرقه گله حیوانات تین
نام میوه و انجیر و نام دمشق تیکفن نام دو کوه در
ولایت شام تیکف تنك داشتن تیک یعنی آن دو ماده

تیکف

تیه

تیه حیرانی و تکبر الثاء مثلثه فوقانی ث ا
ثانی دوم ثاقب روشن و درخشنده و سوراخ
کرده و بمثقب و درفش ثار کثیر و انبوه و تارک
سر و فرق سر و فربه و کنده و خرمای از پوست
بیرون افتاده و از جا دور افتاده و صار بصار
نیز نوشتند ثابر هالك و نابود کننده و ثبور
هالك و زانی و لوطی و مانع و حاجب و بر انگیخته
ثالث ثلثه سیوم سه عدد ثبت العرش ثم انقش
اول ثابت نما تخت بعد از آن بر آن نقاشی کن
ثاثا دفع کردن آفت و رد نمودن بلا ثاب درختی
ث ب ثبات آرام و قرار و استحکام و نوشته
ثبر هلاک و منع و لعنت کردن ثبور هلاکت و
زنا و لواطه و منع ثبته کرده و جماعت و ثبات

ثبيط بازداشت ومنع نمودن ثبج كوژ پشت خميده
وكوبه فت ج ثج جوشيدن وفرو ريختن ثجاج
ريزنده وجوشنده وروان كردن آب ثجيج آب ريزان
وباشاني ثج فرو ريختن آب باران از بالا
ثخ بسيار كشتن وكشتن ثخن ميانه ووسطه
وجوف فت د ثريا پروين ثروت مال داري
وتونكري وغنا ثري خاك نمناك وزير زمين
هفتم وسجين ثريد نان در شوربا تر كرده ثريد
واشكنبه وماليده ثرب ملامت وسرزنش
ويثرب نام مدينه مبارك وپيه وجرب روده
وشكنبه ث ز ثزي پي پي ث ع ثعبان روان
كردن وثعبان ومار ثعلب وثعاليب روباه
وشغال ثعيب مار واقم ث غ ثغر وثغور



سرحد ولايت ورخنه وشكاف اطراف قلعه ودربند
وكناره شهر ودندان سكسته پيش را پيوند كرده ونام دندان
ثغره مغاك وسينه بند ويا دم زين وشكاف دربند قلعه
ث ف ثفل درد وكدر وخزينه واسباب خانه داري
واثاث بيت ثفر پاردم زين ثفنا سندان ث ق ثقل
كراني بار ورخت از جائي بجائي بردن ونام جسد واجسام
واثقال ثقيل كران باري ثقب استوار وسوراخ ثقبه استوار
ومعتمد ثقبه روشن وسوراخ ثقوب استوار وروشن ثقلين و
ثقلان عالم جن وانس فقط سواي ملائكه وحيوان ناطق ثقلت
كران شد ثقف دست يافتن وقدرت ثقفو دست يافت
ث ك ثكلي و ثكلا نام زني كه اولاد او اصلا زنده نماند واو
لا ولد باشد ث ل ثلم قوم وگروه وشقاله وهم سنگ سوده
وغالب ثلاثه سه گانه ثلث غساله سه پياله شراب صبوح بامداد

که ساکن اخلاط است ثلمه ریشه وشدیه دندان که بخلال
دندان بر آوند رخنه ثلم لب وبینی بریده وشله اثلم
نقصان کننده وبینی بریده ومضرت رساینده مردم ثلث
عیب کردن وطعنه ومثالب ث م ۲ ثم پس از آن وبعده
وآنجا وپس از حروف عطف است برای مهلت ثمر میوه
وبار آوردن درخت ثمن بها وقیمت وجرچی وروغن
وهشت یک ثمانه وثمانیه هشت ثموم زهر باد ونام قبیله ثمود
قومی از عاد عظیم جثه که با حضرت موسی عداوت داشتند
ثمام گناه صغیره ثمل جرمیه ثمو حرب وجدال ثمیل آب کم
ثمد سرمه وآب کم ث ن ۲ ثنی گردانیدن ودو تا کردن و
دوتویه ثنا حمد وستایش وتعریف کردن ثنایا نام دو
دندان پیشین ثنوه در ایستادن واستثنا یعنی ان شاء الله
ثندوه پستان نیزه ث و ۲ ثواب جزای عمل نیک وپاداش ثوب

ثوب جامه

جامه وپارچه وبازگشت مثواه جای بودن ومثابه و
مثوبه پاداش وجای بودن ثور گاو ونام برجی در آسمان
ثولب خرکره ثولول زخ ووسه ثواثوی [?] نام ستارهای ایستاده
وکواکب مقیم غیر ستاره سبعه ثوم سیر وفوم ثیب د و
ثیبه وثیاب زن بیوه شوهر دیده نه دوشیزه و [illegible] باکره
وجامه ثوابت مقیم شدن وایستادن ودر یک ثواقب روشن
ثوبان رجوع وبازگشت وتوبه کردن ثواج فریاد گوسفندان
الجیم ج ا جار همسایه وزنهار خواه وجیران الجار الجنب همسایه
بیگانه دیگر جاری روان جاریه راه وکشتی جاهلیت نام ایام پیش از
بعثت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم جارحه دست و
پای وجانور شکاری جان جن ومار خورد جابیه حوض کلان
جابر ظالم واز راه برگشته جالوت نام کافری جانی ظالم وتبا [?]
پاک جاف خنک جاش انبار وتوده وغله جالب جمع کننده و

وگیرندهٔ باج وخراج وفرود آمده وتعلبندی دهنده
بملك غالب جانی ظالم وشوربانگین ومسخره وعاصی جاده
راه جایگه وظیفه روزینه جانوم دیوخواب جاثم وجاثمین
زانو زدن وخوابیدن مرغان برسینه خود جایز روا
جایزه انعام وصله وروان شدن وگذشتن از پل جایزه
جایع گرسنه جابر پرکنندهٔ نقصان جاحد منکر شده
جالس نشیننده جادرس ارزن جاموش گاومیش
جانج منادیکر جابرقا وجابلقا وجابرصا وجابلصا نام
بادی که از جانب قبله ونام دو شهر که یکی در نهایت شرق
ودیگری در نهایت غرب است جاج مهره وشترخاد
جادی زعفران جالب رباینده ودوشنده جایق بریدن
وکندن جار همسایه وفریادخواه واستغاثه وزنهار
جاریه کشتی وکنیزک جامع مسجد جمعه ومعبد جاجا

وجوجی

وجوجی سینه مرغ وکشتی جاجب خرکره وآهوی شاخدار و
سخت وغلیظ جالوت سباع ودد درنده جاج انصاد
جاسد خون خشک شده جاج اعوال ومکاری جالوم نوعی
از انجیر وتین جارقیان سرد وران جامز طعام زن نوزاده
جاحظ دیده بیرون آمده جاث زیر باز رفتن مرکب ج ب
جبا جمع کردن واجابت نمودن وقبول کردن وتحفه وکماة جب
چاه وبریده ومقطوع ودمیده وغلبه جابز بزرگ وسرکش
وپرکننده نقصان وظالم نام خدا وشکننده جبوح برانغ
نشستن جباب خم جباجب شرارهٔ آتش که از نعل ستور جهد
جبابره درخت بلند عالی که میوهٔ آن بدست نتوان چید
جبایه باج وخراج دادن وجمع کردن آب جبلت اصل و
خلقت وعادت قدیم جبان نامرد جبر پرکردن نقصان جبیره
لته روی جراحت وزخم جبانه صحرا جبت وطاغوت بتانی

۱۰/۲

که آنها را بجای خدای تعالی پرستند جبر بزور بر کاری
داشتن و شکسته بستن و پر کردن نقصان جبب فاله
کوپی و ساحر و جادو کر ج ث ۲ جثه مقدار و ترکیب و
شخص و بدن و جثمان جثمان شخص و بدن و خنبر جث
اصل و بیخ اجتثاث از بیخ کندن و استیصال جثو و جثوم و
جثم بر سینه خود خوابیدن حیوان و بزانو افتادن و مرده
افتاده جثیا بزانو افتاده و جاثم ج ح ۲ جحد انکار
ماضی جحم و جحیم آتش عظیم دوزخ افروخته جحش خر کره
جحفه یکی از میقات ج جحمرش پیر زال جحابه احمق و
ابله جحذب و سبز فام و ملخ پادر از ج د ۲ جد جهد
و سعی و بهره و بزرگی و جد اعظیم و بخت و پدر کلان
جدیر لایق و سزاوار و در خور اجدر لایق تر جدید
تازه و نو جدت تازه کی و راه در کوه و توانگری جدث

کور و

کور و اجداث جمع و قبور جدار دیوار جدری آبله
و کلوخ جدل خصومت جدود پر مین و تن بسی جدی
بزغاله جدد راه راست و کشیدن و ربودن و بره کو سفند
و شتر فروختن و انگیختن و گرد آوردن جدیان شبان
روز و ملوان جدیب قحط سال و زمین خشک و کوژ پشت
و خمیده قامت ج ذ ۲ جدول جوی آب و جالاک خطوط
حواشی کتاب و تنه درخت جذع تنه درخت جذواد
بری جذو و جذاذ ریزه ریزه بریدن پاره پاره شده
جذو شراره و گیاه نیم سوخته جذر کاجو و خراب کردن مرب
عدد در نفس خود جذب جانب خود کشیدن و باز
داشتن کره از شیر ج ر ۲ جریان و جری روان شدن
و رفتن و وظیفه جرح کسب کردن و خسته نمودن و
طعنه زدن و نشناختن و زخم کردن و دور کردن و جرح

جرم گناه جريم جرمانه جراد شمشير جر ومد زياده
وكم شدن آب دريا وگل تيره وسياه جرف عمق دريا
جراد تيز رفتار وگرده دم جراره لشكر تاراج كن ملك بيگانه
وزلف دلبر وگزنده جراده ملخ جرمه اسب زرده جرات
كشتن جرات دلير وسبو جرب خارش وجانوري
جرير دلير جرجه وجرذ صحرائي بي آب وگياه جر كشيدن
جرم شناختن وكسب كردن وچاره نمودن لاجرم ناچار
جرعه آب خوردن وقطره جراب انبان ويا افراز وعيب
جرياله رنگ سرخ جرذ موش كلان جراف ناد انسته
گرفتن جرا پاره ودشنام وسير شدن شتر از آب جرشب
درست وفربه وسطبر جريث نوعي ماهي جرانچي
نام قلعه در بحر جرج زمين درشت وگرديدن انگشترين
ج ذ ٢ جزا بدل نيكي جزء پاره وبهره جزير سر شماري كفار

جزع

بتمام

جزع عجز وناشكيبائي ومهره سياه جزر كاجر جزيل
روان وكثير جزالت روائي وتمام شدن واستواري و
فصاحت كلام جزم عزم درست ومحكم ج س ١٢
جسم وجسد وجود وتن واجسام واجساد جبرئيل
وقنطره كشتي جسارت دليري وشوخي جس درخشيدن
جسده درد وغم واندوه ورنج ومحنت جسيم تنومند و
فربه ونمايان جشا تاول وتغبه بستن دست از كار
جساله دو تيغ ج ش ١٢ اجشا آروغ معده جشميزج
ادويه چشم دانه چاكسو ج ص ١٢ جص چونه واهك
عمارت ج ع ١٢ جعد موي بافته جعبه تركش وشتر
خريدن جعل گردانيدن وكرم سرگين گردان جعاله
پاي مزد جعس چركين وناكس وجنب جعب تيردان
يعني تركش وزخم كه درون ريم دارد وازبيرون

بهم آمده باشد و باز دو پاره جراحت شود تا زه گردد
ج غ ٣ جغد بوم جغز غوك جغراق دشنام جغاس
وجغان شین گدا و دریوزه گر جغان و جغنه کاسه
بوزدك وکلان جغانر سازی جغات مار گیاه خوار
ج ف ١٢ جف وجفاف خشکی یبوست وجانب
جفال وجفنه دیگ وکاسه کلان وچوب نقاره جفان
وهیمه خشك جفیر ترکش وجعبه جفته تکیه ماك
انگور جفر علم خاص ائمه هدا جفت بزرك وکلان و
زرق ومکر وحیله وزوج جفا آنچه رود آب آرد و
آوردن ودوری مهاجرت وآزار ومحنت وکاری کردن
که ترك آن کار اولی وبهتر باشد جفه سرفه وسعال
ج ق ٣ جقماق آتش زنه جقمار نیزه جقاجق صدای ضربت
شمشیر ج ك ٣ جکاد تا رك سر جکال گرانی وثقل و

ملال وکلال جکره قطره چکیدن جگر غصه ورنج جکاو
مهره کردن باز جکاوك سرخاب جفون پلك چشم ج ل ٣
جلب وجلاب کشیدن وکشنده وادویه تلیین شکم
وجلب کسی را نامند که غله را پیش از شهر رفته سر راه
خرید آرد ودر شهر گران فروشد وزن نامقیده
نیز نامند جلف درشت ونادان وگیاهی آبی جلالت
بزرگی جلادت چلدی وچالاکی ودره زدن جلد ده
و پوست وچرم جلباب پرده وچادر جلی روشن جلاء
روشنائی ودور افتادن از وطن قدیم وآوارگی ونفع
ومنع جلجلان کشنیز جل جلاله بزرك یاد بزرگی او
جلمد وجلمود سنك جلیباب بت وچوب دریچه
جرجل مرکب جلالر زمین وجانور جرکنت خوارده جلبان
ملك جلواخ بر راه کشاده جلود سرعت وشتابی وجلدی

ج م ٢ جم فوج ومردم انبوه وکثیر ونام سلیمان وجمشید اگر
بخاتم ومهر منذکور شود سلیمان باشد واگر بخاتم مذکور نشود
جمشید پادشاه باشد جمال وجمیل حسن وخوبی جماله ریسمان
کشتی ودوال بند شمشیر جمادی برخفش جلاهی دمه و
آهنگر جمهور توده وریك وعوام الناس جُمّل شتر وحساب
ابجد جمد وجماد وجمود فسرده وسخت شده ویخ بسته وسنك
کشته وبرجا ایستاده جموح وجماح سرکش ونافرمان وتوسن بالجام
وحریص جماع وصحبت جموش وجماش سرمست وشوخ دلیر وحیله
وخوش خرام جمان خرام جماق نیزه وگرز جمانز سیالر جمازه شتر
جماع الاثم شراب وباده جمله الامر ازجمله جمره جوشیدن
وسنك ریزه وخزان واخگر وانگشت وتف وحرارت که
درایام بهار از زمین برآید ونام جانوری که در بهار در سله بهم
جماجم کاسه سر جمین آب ناپاك وبول وغایط جمام موت جما

فراوان

فراوان جمات برخفش ج ن ٢ جنان دل وجنت وتاریکی در
آمدن شب جنت بوستان باد رخت جنات درخت جنه
لشکر وفوج جن دیو ودیوانه وتاریکی جان دیو ومجنون
جنون دیوانگی وتاریکی اول شب وابکان جنب الله امر
خدا تعالی جنی خنا وچیدن میوه وبرگزیدن ودیو جنیان
جنین چیدن میوه از درخت ونطفه در شکم جنود دور
کردن واجتناب جنب پهلو وکناده وامر وناپاك وغسل
وجماع کننده ودور کردن واجنبی وبیگانه واجتناب نمودن
جنوح کشتن ومیل کردن جناح بال وپر وبره وگناه جنبر
سپر ودیو جنف وجنیف میل کردن ومایل شدن جندان
سنك جنوب دور کردن وجانب میانه شرق وغرب
وباد جنا گوزپشت جنیت اسب سواری وجنایب جمع
جنجره نای گلو جناب درگاه جنابر شرطه وگرو وبهم جسیده

وتوام زاده جنازه تخته ومرده جنبخ برکردن
مرغان ومیان شب جندبا وجندبل صندل جندره
شل جنجب ملح وظلم وسختی ج وع جو میانه آسمان
وزمین وشعیر جوف شکم ودرون جوا درد و
سوزش جود فیض وبخشش وبایان وته وباران
بوقت بادیدن جواد سخا واسپ خوش راه جواد همسایه
کشتی بادبان برکشیده جوجب دنبه وبریدن وسوراخ
کردن وآب شعیر وجو جوسلق کوی انکله جورق مغز
جوز وجوز بویه وعود جورجب پا افراز ونان رغیف جوت
صفا وسره جوارش نوعی از مفرح جوز چهار مغز جوع گرسنگی
جوز کم شدن آب دریا وبریدن بار خرما وکشتن شتن
جودي نام کوهی در مکه جوتیه کشادکی در میان دوابر
ودرزه کوه جوس وجواس تاراج وتفحص کردن اموال مردم

وقطع مسافت جواب پاسخ دادن وبالا دادن وکرداب وکرد آب جعلان
وبریدن وسوراخ کردن

در خانه

در خانه انها وقت غارت وکردیدن جهة غنایم در شهری
بیکانه بتاراج جول وجوله زنبور خانه ولاته وتار
عنکبوت جواز رخصت دادن واجازت وزنهار وپناه
دادن ورهانیدن ودرکذار نمودن واغماض وسوزش
دل وظرف برآوردن روغن وشیره وجوازخانه جولق
وجوخر خرقه وژنده کدا جوق فوج وجماعت جوزه
وجوجر بچه مرغان جوسق قصر وکوشک جوسنک با
سنک ترازو جوزقر غوزه ج ه ۲ جهد سعی وکوشش و
توانائی وقصد جهاد جنک وابکار جهاز سرانجام و
سامان جهاد وجهر اشکار وبلند وهویدا جهل نادانی
جهنم دوزخ جهالت ایام پیش از ظهور اسلام جهد مقل
مشقت تنک ومعاش جهینه نافذ جهیم ترشرو وعبوس
جهام ابر خالی از باران ج ی ۲ جی وجیا آمدن ومجی جید

کردن و رقبه وصاف جیاد اسپ خوش رفتار تیز و
جلد جیران همسایه وجار جیب کریبان جیفه ناپاك
جیش لشکر جیره وظیفه جینه حوصله ومرغان
ودانه جیئه آمدن جیم ضحاك جیّد سره و مصفا

جَبی
نا ترقیسیه تربیلی

## الحاء مهمله ح ا حافی مهربان ومشفق وپا

برهنه حاذق طبیب دانا وخوشه خرما حارس نگهبان
حارث مزارع وشیر واسد حارص طامع حادث
نو وتازه وپیدا شده حاجز مانع حایل میانه و
وسطه حاجب پرده دار وابرو حامض ترش
حاد تندی وحدت حایر حیران کننده ونام
کربلائی که آب فرات آنجا دخل نکرد حاشا بخدا
پناه میکیرم ومعاذالله وپاك وبی عیب حانوت
دکان غله فروشی خاصه آرد کننده وآسیا حاکك

سیاه بیره

سیاه وسبیره حاقن ساعد دست از زند تا آرنج ونام قیامت و
احاطه حایل دشنه دار ودام وحامله حامل بردارنده وآبستن
حاصن وحاصنه زن شوهردار ومحصنه حاجت نیاز حاقد
نواسه ونبیره وخوادم حاقه قیامت حاصب باد سخت که
سنك می آرد حافره اول کار وحفره کننده حام وحامی حمایت
کننده ونام شتری که ده بچه آرد وآزاد شود از خدمت بار
کشی حافظ یاد کیرنده ونگاهبان حاویه وحاویّه محیط
ودرمیان کرفته وبازکیر حامیه کرم وسوزنده حاویه
جرب روده حایك جولاهه حاسك حاسد وکینه ور

## حاضرة البحر دیه کناره دریا حاش دوری باد ح ب

حب دوستی حبه دانه جو وسنك حبل وحباله رشته
ودام وعهد وعقد نکاح ودیدن صورت در آب و آئینه
حبا محب وندیم حبج درد شکم مراکب حبل الورید رك کردن

حبله حامله وآبستن حبل نام رگی که از جانب ظهر بمثانه
می آید ودعای بول ست حبذا مرحبا وخوش آمدی حباب
قبه آب حبحب دابوغ وتربوز حبل المتین رشته محکم و
قران مجید حبك راه ستاره وآسمان وابر تنك که آفتاب
دیده شود حبط وحبوط باطل شدن عمل واحباط وسیاهی
ودانائی وامامت حبوره وحبره شادی وبرآمدن شکم
حیوان از خوردن وموج وشکن آب در راه وتوده ریك
ح ت ۲ حتی تا آن وقت واجب کردن بر خود وبندر حتم
جلد وشتابنده وشورند حتما لازم ختا ریشه تافتن کرم
حقت تراشیدن ودور کردن مانند منی خشك از جامه و
ازار حتات تراشیده ودور کردن برك از درخت وتا آنکه
وتا آن وقت ح ث ۲ حث شورانیدن وتحریض وبر
انگیختن وشتابانیدن حثیث جلد وشتابانیده وشورانیده

کلیم

حثاث

حثاث شورش وجلدی حثا کلیم درشت ج ج ۲ حج
قصد زیارت مکه وسال واراده حجافه بایکدیگر دلیل
آوردن حجه سال ودلیل وکفارت حجت سخن درست و
دلیل حجر سنك وکناره گرفتن وضمان وترتیب ونام صحرائی
ومغز وعقل وحل کردن وحرام حجره خانه وکناره گرفتن
ومعانقه وباز داشتن ومنع ازفایشت حجز مانع وحاجز
وباز دارنده حجاب پرده وپرده دار ودربان وایلچی
حجی مغز وعقل حجاج حجت آرنده حجله محفه عروس وپرده
خانه آراسته وجام وتخت حجام فصاد رگ زن وسه
تراش حجابت دربانی وپیشوائی وایلچی گری حجاب حاجب
حجاه کیك فراشتك حجوز مقعد حج دلایل وآهنك حجا
شاد شدن حجاز ولایت مکه ودریای حجاره سنك ریزه
حجال حجله بان حجم مقدار وسطبری حجب خاص وحجب ثدهشر

قبایافت وپرده ولباس درخدا پرستی مانند طالب علمی و
تجاردت. و نیز اعنج ح د ۲ حد کرانه واندازه و غایة
حدت تندی وانبوهی وتیزی حدث ناپاکی وبالاو
نوجوانی حدس دریافت وسرعت ادراك حدب دیه
وبالاوپست ومحدث فربه وکوزپشت حدید آهن
حداد آهنکر حدیقه باغ دیوارکشیده حدح سلاح و
ترسیدن حدیث کلام حدقه سیاهی دیده حدیا زن
کوز وکوزپشت حدن دوست حدرج روشن وتابان
حدج درخت حنظل وسخت ومحکم حداء تیشه وتیزتیز
حدات بوروتیر دوسر حداثت جوانی حدق حقیقت
وبادنجان وزیرك وماهی ودانا حدی نی شتربانی و
نام جانوری حدیله روشنائی قبس ح ذ ۲ حذر پرهیز
واجتناب وبیم وبهتان وفراد وسلاح حذوب قوم و

جماعت

جماعت حذف بریدن ودورکردن وزیرك شدن درکار
وسخت ح ر ۲ حر آزادن ولایق وکرام حری حر اولیتر ونام
غاری حروف مقطعات قرانی چهارده قرانی که مجموع
آن این ست صراط علی حق نمسکه حرس نکاهبانی حرز تعویذ
وپناه حراقه سوخته چقماق ونام فلك آفتاب حربا
آفتاب پرست وکرکت حزة قطع وآزاد وکرم حریف همپیشه
ومقابله حرص جاده وحفظ واستواد وادعیه وآزو
طمع حرام دورخانه وکرداکرد ومنع وجای امن وامان
وباعزت وحرمت ونادولایی حری دلیر حریم جای احرام
بستن واندرون خانه حریق سوزنده وسوهان کردن
وندان ازخشم وغضب در وقت اعراض برهم سودن
وتندی نمودن وکاهی حرمان دوری وناامیدی ومنع
نمودن حرب جنك ومال غضب کردن سنك لاخ وکرمی

وحرارت وآزاد ولایق وسزاوار حرارة تحریر دار الحان
وکلوکردانی ودرس ودخواندکی وکرمی حرج نقصان وزیان
کردن وتنک کرفتن وبطالت وکاهلی وتنکدلی کردن درکار
حرمت عزت وحرام بودن وبعوض نمودن در نفس ومال و
عرض مردم حرف کرانه وکمان حرفه هنر حرام ناروا واحرام
بستن وماه بزرک حریر ابریشم وتحریض حرور باد کرم وخشم
ومحروم کردن واندک شدن ومنع وتنکی حرق سوختن و
سوهان کردن ودندان از خشم برهم زدن حراست حفظ و
نکاهبانی حرب جنک حرض شورانیدن وبرانکیختن وکداختن
شدن از اندوه عشق محبت وهلاکت حرو تحری وصواب
جستن حریض آب دهن وتف وشورانیدن وتحریض وتیغه
وتندی کوه وشمشیر وماده شتر لاغر ودروازه وابواب
ح ز ۲ حزب قوم وکروه وانبای جنس وسپاه حزن غم واندوه



حزم استواری تدبیر واستحکام رای واحتیاط واهتمام
درکار وتجربه خرام تنک زین اسب حزا بر داشتن چیزی از
سر آب ح س ۲ حس ادراک بحواس خمسه حسب کافی وبسنده
وتمام وپنداشتن وزیرک وکوهر وشرافت کسی در نسبی حس
نیکوی وجمال واحسان حس ادراک وکشتن خشم وکشتن
آتش وداغ کردن حساس ادراک کننده وماهی خورد حسیس
آواز بلند شدن آتش وشور شر سوختن وآواز نرم وشوق
حسیب شمارنده واحساب کننده وجای فراخ حسبان پنداشتن
ونحس وشوم وبدفال وهدم وصاعقه وبرق ومظنه حسنی
خلل حسر درمانده ورنجور وعاجز حسرت پشیمانی حسم
بریدن وقطع کردن وکی حسام شمشیر برنده حسک بد
خواهی وکینه وحسود وحساد وبدخواه وحاسد حسان
نیکو وخوب رو وشاعری حسوم پس یکدیکر شدن تالی واستیصال

مجرد وعزب که با وجود قدرت جماع زن نکند وصوفی
باشد حصین نبرد زین وفارس وزندان وحبس وکلام حطب
پدید آورده شد حصب آواز کشیدن کمان وآتش افشاندن
وفروزینه ح ض ۲ حض برانگیختن وشورانیدن وتحاض
وتحریض نمودن سرعت حضور حاضر آمدن واختصار
حاضر آمدن در مرض موت حضیض سفل وپستی وته اوج
ودامن کوه حضوض باده وشراب ح ط ۲ حط در کنرانیدن
وفرود افکندن وکم کردن وکلمه که بگفتن آن کلمه گناه
از قایل آن عفو شود ومعاف وبخشیده شود وپرستش
باقی نماند وبخشیدن وهبه نمودن وکلمه شهادت
گفتن حطوب فربه وکنده وحطب حطاه آتشکده حطا
افکندن حطرم کثیر العطسه حطم شکستن وریزه شدن
ودوزخ وسقر وریزه کننده حطام گیاه خشک ریزه و حطه وحاطه
شکسته

ریزه وشکسته ومال ومنال دنیا وریسمان کشتی ومهار و
دیوار مفقود کشتی قطعه وقلعه حطیم شکسته ونام جانبی بیرون
کعبه حطاره بزرگی وامارت حطب هیمه وپشتواره خار و
غمازی ونمیمه خطبه کلمه شهادت خواندن خطار بوزنه
سفید ح ظ ۲ حظ بهره وفایده ولذه ودقت تلف مال وفرود
آمدن زین از اسب وزه از کمان حظر باز داشتن وحرام
کردن ومنع حظیره خوابگاه ومرقد وجای محافظت گله
گوسفند وغیره ح ف ۲ حف مهربانی وگرد آوری حفی
مهربان ومشفق دانا حفاوت وحفوات مهربانی وشفقت
ومنع بمبالغه وبرهنه پایی حفوف مهربان وگرد خبری در
آمد حفره سوراخ وشکاف حفظ نگاهداشت حفظ الغیب
غایبانه خوب یاد کرد ومدد حفین نگاهدارنده وسوراخ
کننده حفد فرزندزاده ونبیره ودر خدمت شتافتن و

جلدی نمودن وخادم جلد حافن اول **حفته** هر دو کف دست
را یکجا کرده پر از غله دادن و هر دو مشت دست یکجا کرده
آب خوردن وغیره **حفا** الحاح ومبالغه در سوال کردن
**حفلج** موکسی که پای او بهم سوده شده باشد رفتار و آن را
کلنج نیز نامند **حفیف** آواز دیدن اسپ وصدای پریدن
مرغ و مهربان **حفاوه** خوش پرسی و مهربانی **حفت** کوفتن
و مهربانی **حفث** سرکین اندرون شکینه و فرث **حفج** باقی
آب حوض مانده **حفاجر** ملائکه نگاهبانان و حافظان ح ق
**حق** راست و درست و سزاوار و واجب کشتن خدا تعالی
**حقت** واجب گشت و لازم و سزاوار شد **حقب** مدت دراز
و مدید و مدت هشتاد سال احقام جم **حقف** توده ریگ
درهم و دراز و کژ احقاف جم **حقر** قیامت و حاقه **حقد**
کینه و آرزو و حسد **حقن** بخود بر گرفتن و حقنه کردن و

باز داشت

باز داشت و حبس بول **حقیقه** علم و کرانه **حقایب** جاودان
ح ک ۲ **حکم** فرمان **حکمت** راست گوئی و عمل صالح و لگام در
دهن ستور و بود بند ستور و حکمه **حکیم** عالم عامل راست گفتار
درست کردار و استوار کار و دانا و توانا بقدر طاقت بشری و
ما ینبغی و حکمه در معاملات **حکمه** در تحقیق معامله **حکه** خارشت
و گر **حك** تراشیدن **حکاك** تراشنده **حکك** سیاهی **حکایت**
قصه و ماجرا **احکاء** سائیدن و حك کردن ح ل ۲ **حل** کشادن و نرم
کردن و فرود آمدن و نزول و شایسته **حلال** فرود آمده
کشاینده و جاری و روان و نرم کننده و شایسته شدن و واجب
العقوبت و سبو **حلول** فرود آمدن و جای گرفتن **حلم** تحمل و برد
باری و خواب دیدن در رویا و آهستگی و احتلام در خواب **حلو**
شریف و پیرایه بستن و حلاه و آراسته شدن **حلیله و حلول**
زن و شوهر و زوجه و شو **حلوان** کسی که مهر دختر خرج خود

کند وبره حلاون وحلام بره کوسفند حلج پنبه از دانه جدا
کردن وعلاجی نمودن حلوب دوشیدن شیر محلوب دو
شیده حلو پوست تنك وزخم رسیدن که پوست شکافته شود
حلسه اسپ تاختن حلقیت انکوره حلبه میتی حلی پیرایه
ولباس ونشان حلیه چهره وصورت ولباس وجامه حلف
سوکند وقسم حلق موی سر تراشیدن وکلو وبالا بریدن
بهوا حلاوحل مهتر وپیشوایی قوم حلیب آورده وشیر دوشیده
حلاوت خوشه حلد دلح مرتبه حمد سپاس وستایش اعم از آنکه
مقابل نعمت باشد حمل برداشتن بار وآبستن زن حمال بار
بردار حموله دواب بارکش حمیر وحمار خر حم فاقه واحتمام حمات
فاقه وحم وحامی ومددکار حمی تب کرم وسوزان ومنع وتوزع
حمیله دیك بوم نرم حمحمه فریاد اسپ در طلب دانه وکاه
حم سوکند بنام حلم وملك خدا حمره شاخ خرما حم عشق سوکند

بنام خدا

بنام خدا حمت حراره وتب کرم وغضب حمین تب کرفته وسحر
کرده ونام بول وغایط حمام موت ومرك وکرمخانه حمیم
آب کرم سوزنده وکوارنده وباران ایام کرم وجوی آب و
خویشاوندان حمیت ننك وعار ورشك وحسد وغیرت
حمیه جاهلیت کافری وکل سیاه وتنك ور ونزکاری ایام
جهالت حماة کل ولای تیره جسبنده وخویشان شوهر حمه
زهرمار وکزدم حمامه کبوتر حمص نخود حمض وحمزه تلخ وترش
وترابتینه ونام عم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حمس
ثوابت ودلیری نادره ذم حما وحامی شتری که بچه او بکار
آید وتب وحمایت کننده حمان موی چیر حماط کیاه ماریح حلان
برف حماد افزاینده وغایت حرن حنطه کندم وکافور حنوط
کافور مالیدن حنك بخر سبز وترنج وجانه حنور کلام درشت
وسخن حند وحنیذ نلا بریان کرده وقلیه ومشوی نموده

**خنا** ناله وماند ومهر ورافت ودست تنگ بودی ده ودنگ
**حن** بر ومهربانی ورافت **خناله** ناله ونام ستونی در کعبه
**حنین** نالنده ومشتاق ونام وادی در مکه **خناق** تنگی
نفس وخناق وضیق نفس **خنظل** اندرین تلخ **حنجره** گلو **حنان**
بخشودن ومهربانی **حنیف** پاک واز دین باطل برگشته
اختنای وان بیخ برکنده **حنث** بزه وگناه سوگند دروغ
وخیانت بزه کار بقسم دروغ که بر آن کفارت لازم می آید
**حنظل** دست انبوه وچوز **حیث** حریص ونرم ودروغ سوگند
**خنیش** بلغور **حنق** بودنه وکینه **حنب** پشت خم وفراخ کام
ح و ر **حوت** ماهی **حوب وحوبه** جرم وگناه وبزه **حوایج**
مصالح ومایحتاج **حوز** غلبه کردن **حور** سیاه چشم وسفید
فام واز راه باز برگشتن ونقصان بعد از کمال وبدحور
رانده شده ونام دراج **حواری** یار وصاحب وخازنوا

سفید

سفید **حواشه** حاش لله گفتن از روی شرم وتنزیه خواستن
از ان **حول** سال واطراف ودوره واز جایی بجائی دیگر نقل و
تحویل قوة وقدرة وبدل وعوض ومدد شنبه **حوض** تالاب
باغ **حوصله** بردباری وجینه دان مرغان وآشیانه **حوص** اندوه
ناکی وسوخته وگداخته محبت **حواد** خواب **حواجل** سفالی **حوراء**
بچه کبوتر **حوجا** حاجت **حوافی** فروکوفته ها **حوشک** کوزه
بانوله **حوش** لازم **حوث** بیرون آوردن چیزی از چیزی
**حوزه** احاطه وتصرف وچیز **حوجه** تقریر وحد **حوبا** وجود و
تن وجسم حی **حی** زنده وصحرا وقومی **حیات** زنده گی و مار
**حیه** مار وجرب روده وحادثه **حیران** فرومانده وبیخود
شده وراه گم کرده **حیرت** سرگردانی **حیض** بی نماز زنان
**حیص** گریختن وفرار **حیا** شرم وباران بهار وفراخ سالی **حیف**
ستم وبیداد **حیق** در گرفتن وفرود آمدن وهلاکت واحاطه

کردن بلا حیوف رسیدن بلا حیل جدا کرده حیله چاره
حین وقت موت حیوان آب حیات وجانوران حیوان عجم
جانور وحشی حیث آنجا وها هنا اینجا حیفر کثرت وانبوهی
حیلولت مانع وحایل شده حین بون بیوزالحید کزیدن و
کشتن وبد رفتن حینك دستك زدن از شادی و
خوشحالی وچشمك زدن با یکدیگر وراه آسمان حیوة زندگی
حیدر شیر واسد ونام حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله تعالی وجهه حینیده برجسته واسب یوز حیس
اقط وپنیوا حیص گریز وگریزگاه وبد حیثما هرکجا باشد
حیتان ماهی وحوت حینوت حشو بالین وپینه نهالی

## الخاء معجمه فوقانی خ

اخانقاه جای درویشان خاتم
مهر وانگشترین وبهتر وبرگزیده وآخر وختم کننده ونام
خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم خاتون

حیله ومکر

حیله ومکر ودغا خاله کاروبار وخواهر مادر خالع زن بلند
وآواز درشت خاصه وثیره ولا یوجد فی غیره خاق برگزیده
خامت تاوان وبدی ودخامت خایب نا امیدی وترسنده
خاسر زیان رسیده خامل گمنام وبیعزت خاب پنهان ومخفی
کردن وعاجز خایف وخاشع ترسنده خاضع عاجز خایم نامرد
وبددل خایل خیال کننده وخاوند خداوند بسیار وصاحب
خول وحشم ومتکبر وخبری دادن بهلاك کسی ودولتمند و
دراج سفید وکبك الخیر خارج بدر کرده خاطف روشن و
تند وربایند خارق درنده وبرهم زننده ودروغ کننده و
کرامات انبیا خاکی خدمتکار خاشه دیزه خالی البر بیچی که
آفتاب در وباشد خاور مشرق زمین بست ومغرب خانه باز
مقامر خانه برانداز عاشق وسخا ومسرف خاکدان دنیا ومزبله
که در وقته خانه آنجا اندازند خامیان خمیازه خام ناپخته

وخم ومانده وریسمان بادکش وجکر وجرم دباغت ناکرده
خانهٔ مبارك وخانهٔ راستان وخاتون عرب وخاتون
کائنات خانه کعبه مبارك خاتون قیامت حضرت
فاطمهٔ زهرا خاویر ویران وافتاده خامه قلم وتل ریك
توده کا خافیه پرهٔ نشتن مرغ خاسی بی عیب ودور از
نقصان خات وخوت صدائی پر جانور شکاری در وقت
صید کردن وآواز پر عقاب وباز هنگام دویدن در
دنبال الصید خ ب ۲ خبیر کالو کرفتن وتنك کردن نفس خبایا
دانستن ما فی الضمیر وکشف قلوب خبرت تجربه کاری
ومقیم وقیمت دادن خبث درد وناپاکی خبا پنهان کردن
وباران وکیاه خبل دیوانه وشل شدن دست ومخطنا
ومخفی خبت زمین ودیك بوم بست وآب مبنی خبت ترس
وفرونی وعجز وخبت خبث دو باده کردن وخناط ونام



سلطان وشکننده خانز فریب وخدع خباط هشیاری
که بقصد خود را در نظر مردم دیوانه نماید بتقلید حال اگر
دیوانه نباشد خب خاموشی ومکر وفریب وحیله وکرین
وتوده ریك ونا امیدی وزیاده شدن کیاه خود رستن
در زراعت وپنهان کردن خبو پنهان ومخفی نمودن ومردن
آتش وخمود خبات عجز وزاری واخبات وعاصی وکهنه
کادو نرم دلی خبال تباهی وکمراهی وفساد وشر خبث و
خبیثه پلید کادو بد کادو دغا خبط خلل دماغ وجنون
وزروافکننده خبر آکاهی محتمل صدق وکذب خبز نان
خبیب جوله وکوم نام خبالا نقصان وفریب ودغا وفساد
خبر ودولك خار پشت وسرکین کردان خ ت ۲ ختام
مهر کردن واتمام ختم مهر کردن وبر کزیدن واتمام ختر فریب
ودغا واختر وفریبنده تر ختان وختنه سنت کردن ختلی

اسپ خاصه ترکی ختن عذر کردن و داماد دختر ختامه
فضلهٔ خوان خ ج ۲ خجسته مبارك و شوخ چشم و سرکش
و بی شرم خج دام و مطیع خ د ۲ خدا واجب الوجود لابدایة
ولانهایة له خد رخسار و اخدود مغاك و چهره خده
دوست خدع مکر و حیله و فریب خداعت مکر و حیله
و دغا بخیلی و کساد بازار و خشك شدن دهان از حرارت
و بسوراخ در رفتن سوسمار خدوك دغدغه و طیره و ملوك
خدره تیره و خوف و ترس و بیم و ملاحظه خدر کرخت و بحس
شدن عضوی خدوك و خدوك شرمنده و خجل خدیو اندازه
و اراسته خ ذ ۲ خذ بگیر خذلان گمراهی و یاری ندادن
و فرو گذاشت و جور نمودن و بی راهی خذ دلا یاری ناده هند
خذام تنك اسپ خذامه حلقه بینی دنت خذاج ناقص
خلقت و افگانه و سقط خذو تف و آب دهن و زبون

وسست

وسست و تواضع خ ر ۲ خرسند راضی و شاکر و قانع و
خوشحال همه حال خرستان کنایه از حضرت امیر المؤمنین
علی ابن طالب کرم الله تعالی وجهه خراج مالیه و تاوان
خروج بیرون آمدن خرج مزد و دادن خرود دروی
افتادن خرض دروغ خراض دروغ گوی خرطوم بینی فیل
خرف قطع نمودن و بریدن و سوراخ کردن و دروغ گفتن
خرق پیر فرتوت بی شعور شده خرط تراشیدن و سوفار و سودن
خراب و خربه ویرانه خراز جرم دوز و سغفه سبوس سر خره
و خروس مرغ و جذام خرزان چوب سرم دسته جامك و
شهری خرابط نادان و فاذ خرا دایی و سینه ان خراه حیکل
خرافات هرزه گویی خرس گنك و اخرس و دب خرفرو
افتاده از بالا بته خراصون دروغ گوی و خدود خرور
فرو افتادن بته خرد دیدن و دروغ و کذب گفتن خرات

استادي خرص گرسنگی و برگ خرما خرامك درم سیماب ریختن
وقلب خرزن چوب سر تیز خرد انه و کاوتین کن خرج برید
به تیغ و ماد کزیده و کاذب و دروغ گویی و ویران و کوش
شکافته و توشه راه دادن و آماس کردن پستان شیر
خرت سوفار زدن خریت راه برنده قه خرخاش و خرقان
عیب و نقصان و وهم و بیم و شکافتن و صدای شکست انگشت
دست و یا از کاهلی خرغول زبان بزه خرخیون دیو خواب
خرنوب گیاهی از ادویه خ ذ ٢ خزامد و خزام حلقه
بینی و مهار و نقصان و قطع و کم کردن راه و برگشته آمدن از
راه و هستر درختی که از آن ریسمان کنند خزینه کنج و شرم
زدگی و خواری خزی شرمندگی و خواری و رسوائی و
افکندگی و اخزا شرمنده تر خزانه سوگند خوردن و فزری
وشرقه خزمه دسته غله و خلقه سینی خزف سفال ریزه و

دامن

دامن خزن نگاهداشت و حفظ خزنه خزینه دار و خازن
خزانه خ س ٣ خسف گرفتن ماه و خسوف و کسی را در زمین
فرو بردن و گرفته شدن و نه بالا شدن و فرو رفتن در
نه خسارت زیان و تاوان خس کمینه و فرومایه و خاشاک
و گیاه ریزه و خام مگس روی آب خسران خسر تاوان در تاوان
خسو دور شوید و خوار شدن و خاموش و دور ماندن خسو
دور شوید خسار زیان کاری و تاوان زدگی خربدهن عاجز
وعلت خواه خسته بسته خراب و پیوندی ریزه شده نهایت
نانخورش و ادام خست قصد و اراده خسا دور کردن و
راندن سگ خ ش ٢ خشب حطب و چوب و جامه درشت
و شوخی خشت نوعی از حربه خشود دود کردن خشوع
ترسنده و تواضع کننده خشی و خشیته حس ترس و بیم
خش و خشیف درشت خشول خش و خشوك والدالزنا

وبدکاره خشنی لولی وفاحشه خشف آهوبره خشار نه
خشاره جای مانده وسبوسه خ ص ۲ خصال خوی وسرشت
خصام دشمنی خصب ارزانی وفراخ سالی ویافتن مقصد
وجمال خصف کمال جوع وگرسنگی وحالت مخمصه که حرام حلال
شود خصاصت فقر ودرویشی وبدحالی خص وخصوص
ویژه وخاصه وچیده وگزیده خصیبن تبر وقاس خصف
برهم نهادن وجهم دوختن وچسپانیدن ومحکم واستوار کردن
خصف ریسمان سیه سفید محکم خصیب رسانیده وکل
اگنده خصیف درخشیدن برق درشب خصلیص شکاف
ودرویشی خصیص افروشه خصوع تواضع وملایمت
خصیه خایه خصم وخصیم دشمن وعدو خ ض ۲ خضرت
خضره سبزی خضرا سبز وبارد وسود خضد خار وشوك
خضوع عجز وزاری خضود درخت میوه خار زده خ ط ۲

خطا

خطا گناه وناگاه وکذب خطیه گناه کردن ووسوسه خط
تحریر واعتاب واعراض خطوه قدم وگام خطبه زن خواستن
خطاب کلام درحضور وبرو وعتاب خطف ربودن و
اخذ کردن واختطاف خطب کار عظیم خطر بزرگی وقدر و
بیم وترس هلاکت خطرات اول فکر واندیشه وبدیهی دریافتن
وخرامیدن خطاف فراشتد خطام سرپوش دیك خطره خارج
اختیار ودیعت خطط آرامگاه وامر عظیم خطیفه آرد بشیر
خمیر کرده ونان شیرمال خ ف ۲ خف موزه وسوخته وچماق
خفیف سبك خفر افشردن گلو خفقان تنگی نفس ولرزیدن
دل وجنبیدن لوا ازباد خفر شرم خفاجیر دزدان راه مکر
خفتو دیو خواب خفی نهان وآهسته رازگفتن تخافت آهسته
گفتن خفض کسره وشکستن وفرو افکندن وفرو بردن خافض
افکنده خفا نهان شدن حماقت آواز آهسته واستخفا

خفت سبکی استخفاف سبك برداشتن خفافت آرام وآواز
برزدن جانور کلان خزیق بدخوی وشوخ وخرق خفیر
بدرقه راهنما خفاش شب پره وکریان خفط دیده بیرون
آمده خ ل ٢ خل سرکه خلال میانه و وسطه ودوستی خلت
دوستی خلیل دوست خلوا گذشتن وخالی خلت گذشت
ورفت ودوستی تهی شدن خلد بهشت وشکاف جاودان
خلود جاوید وهمیشه بودن خلط آمیختن خلیط انباز
خلع وخلاع دورکردن جامه وفراق وترسیدن از فراق
وغم واندوه عشق ومکر وحیله وجذاع وطلاق دادن زن
عوض مهر خلاق بیوفائی در وعده ودروغ گفتن ومخالفت
ونام درخت بید خلف ازعقب رفتن وخلاف نمودن
واولاد ماندة واعقاب خلفه پس یکدیگر شدن خلافت
ولایت وبجای دیگری ایستادن خلیفه قایم مقام خلاق



بهره وآفریننده خله وسواس وآسیب ودغدغه وباد شکم
ودوستی خلم آب بینی خلیقه زنهار خلصان دوست خلب
پرده دل خلاب وحل وچهله وسامان خلق آفریدن ومخلوق
واندازه کردن ودروغ وکذب وخوی وخاصیت نیك و
جامه کهنه وخلقان خلو خالی شدن وخلوت گزیدن و
گذشتن وترك مالوف ومحبوب جسمانی وقطع خواطر وهمیه
نمودن وگیاه ورباینده خلوق خوشبو وطلخه وادکبر
بگاف فارسی
ازمشك وعنبر وعود وغیره مرکب وزبون ساخته خلاصه
چیده وگزیده خلیع العذار رام وخوش لگام ومطیع خلاعت
سرکشی ونافرمانی والدین وعقوق وبی باکی وبی قیدی
ومهار شکسته وبی سامانی خلون خالی شدن ازکار فراغ
یافتن وآخر کردن کار خلاوت خالی شدن وگذشتن خلوص
خاصه وجدا شدن خلفا وخلف وخلفه ازعقب آینده

خلقان وخلافت کهنه ومندرس خلاء دوستی خلاوش
فریاد وشور وغوغا خلخ شهری خلیج جوی خورد وقومی
خ م ۲ خمول کمنامی وعدم شهرت خمد وخمود مردن آتش و
انطفاء نایره واختیار ذلت وخواری وبیعزتی برخود خمر
باده انکور خمار شراب فروش وزوال کیفیت ونشاء ومعجر
ومقنع زنان خمص نهایت کرسنکی وجوع وحالت مخمصه ولاغری
کرس خمیط کوشت بریان وکباب خمت تاوان وزیان وخسادت
خمس پنجم خمس خمط خاردار ازاک وکیاه شور ومیوه ترش
وتلخ وحالت مخمصه وکمال جوع خماهن سیاه آبه که بدان
چرم راسیاه کنند خ ن ۲ خنور خانه پنهانی که جهة نهدن اشیا
اسباب نفیس خانه ومخفی نمودن در عمارت کنند وقماش
خانه داری خنوس پنهان شدن وواپس جستن وهلاك
شدن خناس پنهان شونده وجهنده خنس مازپس جهنده

[illegible]

درخود

درخود کشیده ومتواتر شونده وماز پس شده ونام کاو
وحشی
کوهی وحشی خناق وخنق واختناق مرض خفه شدن کلو و
کرفتی نفس خنزیر خوك خنثا نه مرد نه زن که آلت مرد وزن
دارد خنفسا کوم سرکین کردان خنظل کربیر وهره خنبر
مفلسی که بدروغ لاف تونکری زند ومرتبان وکوزه خنبره
بد بو ولاف وکذاف مفلس خندریس شراب کهنه خند خنده
وکنده خنیر انکشت واصابع خندب راه کشاده وفراخ
خنیب دراز قد وبلند وبالا خ و ۲ خواجه کاینات وخواجه
مساح رسول خدا صلی الله علیه وسلم خوشاب روشن و
آبدار خوشابر دور کردن کیاه خود رسته از زراعت خو
دور نمودن کیاه زراعت وخوشابه وبریدن شاخ درخت
کهنه وتهذیب وبرافشانی ونام تف وخیو وعرق وخوی
وخاصیت خورده کیر سخن چین وعیب جوی خوافی شاه برمغان

وآن دهست خواص زنبیل باف ومحرم خون خیانت خوان
با استواد خوالف زنانی که در غیبت شوهر در خانه خلیفه
باشند خوض در آمدن اندرون جائی وبغور رسیدن و
تفحص وجست وجو کردن در ته آب فرو رفتن وشورانیدن
خم باده وتحقیق کردن ودر رفتن خواجه تاش دو نفر ملازم
یک صاحب وهم در خانه خوشگوار لذیذ وهاضم خورده
شراره آتش وسخن گیری وعیب جوئی ونام کتاب زند و
پازند وریزه ریزه خورده دان دانا وباریک بین ونکته
سنج وخوش فهم وسخن چین خوذطبع بد دل وتنک حوصله و
اده نا خوذی دزد وسارق خوخ شفتالو وتاج خروس خوش
گزین انتخاب وگزیده گزیده وبرچیده وخلاصه
خول خدم وحشم وخدمتکار بسیار وخوب وبسامان ورعایت
ترتیب کردن وبرگزیدن وسرکشی واستغنا وتکبر داشتن و

چیزی

چیزی بکسی در وجه تملیک بخشیدن خوا خالی افتادن خوف
بیم خورده مرغ وجذام خورد اعضا روشن وتابان وبددل
وجذام خوار فریاد گاو وسوا خون خیانت وقتل ودم خوج
کلاه آهن وبیضه مرغ خوله خادم بسیار وعطا دادن و
در کمال افکندن خوی وخواه افتادن دیوار وخالی خانه
از مردم وخلاء از کثرت خواق شیر دوشیدن ودر میان
مردم دوشنده وتنک درآمدن بزو رخی ۲ خیر نیکی و
مال کثیره وبرگزیدن وصحت وجود وسلامت وعافیت خیب
وخیبت وخاب ناامیدی وبی بهره ویاس خیط دوختن
وسوزن وریسمان وخیاط درزی خیرت برگزیدن وزن جمیله
خیل قوم وشکم دار واسب ولشکر خیمه پرده وچادر خیانت
نقصان خیر بود الاجی خیم خصال وشیم زشت خیک مشک آب
خیب بوئیدن ونا امیدی خیب نا امیدی وگرفتاری و

تاوان وزیان خیبه ناامیدی وبی بهره وکرفتار تاوان
زده خیض زیاده شدن خیر البلاد مکه ومدینه خیر
السکنات روزکار حلال خیر الحرکات وخیر الاعمال
نماز وروزه خیرلکم بهترست برای شما خیر الامور وسطها
بهترین خیرها میانه وحد وسطهاست خیر الثیاب جامه
سفید خیال فوج درآینده درفکر وحیوانات خیر الکش مرهی
مردم موزی وسزادهنده وجلف پرور خیل باش ملازم
عمده ونوکر خوب وسردار غلام خیر تف وآب دهن ولعاب
جیفه بیم وخوف خیزران هرزه کزیدن خیاط درزی وسوزن
خیام خیمه دوز خیر نیك ذات وحمیده اخلاق خیطل کربه
وهره خیس آفتاب وسرکش وبیشه خیش یار الدال
مهمله داد داور حاکم ومدعی ومدعا علیه داد ار حاکم
عادل دار الملك پای تخت ملوك دار دارنده وملکی



درد والم دریا دابوغ تربوزه داین کرد نده وبازپس مانده
بازبستن کردش روزومدور دار خانه وقلعه دن داب
رسم وعادة ودوام وجد ورنجیدن وخوی وخاصیت وهمیشه
ورنج ومحنت وپیوسته درفرمان خدایتعالی دابة الارض
کرم چوب خواره وارضه وموریانه داره خیر کثیر وشیر وخانه
داج شب سیاه ومکاری دامغ زخم سرکه بدماغ رسیده
باشد دابر جنبیده متحرك بالاراده داس آلت کیاه بر وحصاد
داش کوره سفال وشیشه پزی دادبواد دوزخ دانی قرض
دهنده وپایین وبعد وعیب کردن داسه ریشه مانند سوزن
که برسر دانه جو وکندم وشالی باشد خلنده داعیه آرزو
داد عدل داخص لغزیدن پای وبطلان نجت دام حیوان
کزنده بغیر دد که درنده است ونام تله صیاد دانق
دامك ومحکم دانیر نهایت داجن کوسفند پرورده وفربه

دات لطعام لذيذ وكنين داع وهاج نامرد وبددل داحي عاقل
در کار دنیا ومکار ودغاباز وحیال وکین وجربز وبلاو سخت
دائرة السوء گردش بد وزکار دایل زمین سیلاب برس
وقام بذری داو دشنام ورده دیوار گل ونوبت بازی نرد
داره خیر کثیر وشیر خرمن آفتاب دب ۲ دجب ودباب
ودبیب کمین کردن وآهسته ونرم قدم نهادن وجماع کردن
وقام خرس وموش دبس دوشاب شیرین دبا کدو دبور
باد مخالف غرب وازوقه گشتن دبر پشت دادن وگذشتن
تیر از نشانه ومادر پشت دبر ودبران پشت ریش
وزخمی ولاغر دبیر محرر وصحراء دباغت نمک مالیدن چرم دبرات
مدبر وبیننده آخر کار ومدبرات چهار فرشته است که تدبیر
مهمات عالم میکنند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل دب
ودوب کرا وخرس وباز گشتن وازپس در آمدن دبر عقب



وادن لك عور دبش نقطه ودوشاب وجره وجهاد وآذوقه
کشتی دث ۲ دثر جامه کهنه وفرسوده وتدثیر وادثار جامه
در سر خود کشیدن وخود را پیچیدن ومدثر سر در جامه پیچید
دثار جامه بیرونی دثور کهنه ومعدوم وکمنام وبی نشان
شده ومال داد وخواب آلوده وکمنام وخود را پیچیده دثث
باران ریزه وافشان دج ۲ دجله کناره دریا ومجری
دجاج مرغ دجیه شب سیاه ودیجور دجور شب تیره
قوة ودود کردن دجر دور کردن دجو فرش کردن وگستردن
دح ۲ دحو ودحور دود کردن وخوار شدن داخر خوار شده دحص
حجت باطل شدن ادحاص تبه شدن حجت بنزعه دحق ذایل تباه
کردن وباطل نمودن دحق دقه دح فرش کردن وگستردن
وراست کردن دخو باده کرده دخ ۲ دخان دود دخنر
ادرن دخمه مقبره گبران دخل در آوردن در تباهی و

خیانت دخول در آمدن وجماع کردن دخیل صاحب دخل و
حیران دخا فریب ودغا دخود خوار ورسوا شدن دخر
داخرون خوار ورسوا شده دخ دود تاریك وتباهی و
خیانت وسوکند دروغ دخو کسترانیدن دوش کردن
دخیا کسترانیدن آن دد ۲ ددو ددد حیوان درنده
وسباع ومردم دن ۲ در بازداشتن ومنع وخصومت
انداختن وخیر وکثیر دره من قال خیر کثیر یا در کسی را که کفت
وبوذ دهن درك دریافت وادراك ونام دوزخ دری
ستارهٔ روشن ودرخشنده وزبان فارسی قدیم فصیح ومدار
باران کثیر ودور کردن درس ودراسه خواندن علوم
وکهنه شده دراست اکاهی وقوة وفهم دروس کهنه
ومندرس ونابود درایت علم ودانش وفهمیدکی درکات
دوزخ درست اشرفی زر وسپید وزر مسکوك درقه زره

درخت

درث جرکنت وریم ونجاست دربره بول ریختن آب
از نوله درب دروازه درح بینزاله درق سرخرمن
درو دور کردن وبازداشت درب عادت وخوی و
دلیری درحرب درابن کهنه ومندرس دره فروهشتن
ودود کردن درار وظیفه وادرار درد کنار آب وکدورت
والم درحا حسرت خوردن درش بینزاله وآب کشیدن دراج
دراج حقه وداخل کردن درای زنکوله وکلام درجان در
کذشتن ورفتن درا معلق وآویخته وسرنکون درفش
درخشیدن برق وتیر وآلت چرم دوزی وجیم زانوی
آهنکران درمنه کیاهی تلخ وچهل دراعه روزه وبرو مال
دراجه زینه خورودنیچه دروازهٔ کهرکی درهم زر مسکوك
درخنك داما نام شجری که اکر برك آن زیر بالین نهاده خواب
کننده هرچه در روز فراموش کرده باشند شب درخواب

بیاد ایشان آید درمك نام نان سفید وخواری درمه نیکو
وپاکیزه ومصفا دس ۲ دس پنهان کردن در خاك وچیزها
مخفی داشتن دسر ودسار میخ آهن ولیف که تخته کشتی را
بدان باهم پیوند کنند دفع کردن نیزه مانند آن دسم ودسومت
بوی بد چربی وپیه وغله دع ۲ دع بکذار دو بمان وبهل و
دور کن وراندن بعنف ودکه وآسیب بدع دور کنند دعا
خواندن وطلب دعی وداعی پسر خوانده متبنی و والد الزنا خوانده
وخواهنده دعاله دعای خیر وآفرین دعا علیه دعای بد
ونفرین کردن دعبوب راه کرفته دعم خانه پر ودعمه
ستون خانه دعب مطایبه مزاح کردن دعث دور اول
از ایام بیماری دعا کلمزاد دعس نیزه زدن دف ۲ دف
ودفو کرم شدن از لباس وغیره مانند خیمه وخرکاه
وکرمی روز ونام مقعد ودایره وجلد دفا ودفاه کرم

وحرارت وبخیلی دفع ودفاع باز داشتن منع کردن وجوش
بجوش وسوختن دفو منافع شتر مانند شیر وپشم کوسفند
دفق برجستن برآمدن آب مانند فواره ومنی در احتلام
دق ۲ دق کوفتن نقاره وآرد باریك ودقیق وباریک و
کدای ودر بوزه وبرهنکی وعریانی ونام مرض جوانان
دقیق باریك وآرد دقواب آمدن تاریکی شب دقاق
پارچه فروش وکدا وآسیابان دقل میوه خشك کرده مانند میوه
موپز وخرمای خشك وتیر کشتی دقوال بنان دقه
آلت جولاهه وساز چادر تاره زنکی کوفتن دك ۲ دك درهم
شکستن وخورد کردن وکوفتن دکر دکانچه وآسیب و
ازدحام دل ۲ دلیلك متکا دلج شتاب وسرعت وجلد
دل قلب ویك تخته دروازه دلوك کشتن آفتاب از
نصف النهار روز والـ دله کنر بردشتی وکرك دلقه لغزانیدن

ودهم

دلوف کشتن آفتاب در نصف نهار دلب چنار دلهاث
شیر واسد دلس لباس ومکر وتلبیس دلوث پراکندکی وپریشانی
دلق ژنده کهنه وکربه دلاله قواده وبدکاره وبراه نمای
بدی وخود را فرو کذاشتن ونزدیك شدن وبحث آوردن
دلص ودلاص براق وحربه وسلاح دلال ناز وسیله دلاء
مالنده دست وپا دم ۲ دم خون ونفس ودنباله دما خونریز
وهلاکت ونابودی دمار هلاکت ونابودی واندوه غم
درته کلام بخشم وعذاب وهلاکت کردن ودمار برآوردن
ونابود کردن تدمیر هلاك کردن دمع اشك چشم وشکستن
سر ومغز شکستن وباطل کردن بدمعه نشکند اورا دمدمه
آوازه ومکر وحیله وفصیل دیوار وخشم غضب وعذاب و
هلاکت وخرابی قلعه دمر سرنکون ونبشت بر اسمان خوابیدن
وجانم دمن حریم خانه که از دود سیاه شده باشد ومزبله و

سرکین

وسرکین وبارکین خانه وتوده سرکین وشغال دملایه دم
جنبانیدن سك پیش خاوند خود دموعه ودمع اشك وچکیدن
بر روی از چشم دماغ مغز سر دمغ زخم شکستن سر که بمغز
دماغ رسد وهلاکت وخشم کرفتن وخوار وخراب شدن
دمث نرم شدن وریك بوم زمین از رطوبت وتری ونرم
وملایم دمیجه موش بران ولعبت فاطمه دمامه نقاره
دمه خفه وضیق نفس وبرف دن ۲ دن خم باده دنب ستارهٔ
دنباله دار دند نادان وخودکار دندانه کنکرهٔ عمارت
دنبه نهادن فریب ودغا دندانمزد خیرات نقد که
بعد از طعام بمهمان دهند دلغا خاك نرم دنابر قعر دریا
دناب دنبه کوتاه دناص ودنوص سلاح شعوری و
جبه نمائی درخشیدن اسلحه در نظر خصم وترسانیدن اعدا
ونقص سلاح شعوری دنی نزدیکی وقرب وکم ذات وادنا

وسودی وبرودت زمستان دنو نزدیك آمدن دانی نزدیك
آینده ادنا نزدیك نزدنات فرومایکی وادنائی دنیا جهان
وسماء الدنیا آسمان اول دنائات زبونی وفرومایکی دنا و دنیا
نزدیك وناکس وادنا دندنه خبر آهسته زیرلب باملاحظه
وترس افشا دنه نغمه وترانه دنکل پیش نشین صدر مجلس دندان
داشت امید دو ۲ دولت مال ومتاعی که ازدستی بدستی ودر
ویکجا قرار نکیرد ودرمیان کردان باشد مدا وکر کردانیدن
ودادن دوران کرد کشتن طبل دوق دوار کرد کردنده ومرض کشتن
سر دایرة السّوء کردش دوام ودوم همیشه ومدام دون
وادنا وبمعنی غیر وسوا وجز ونقیض قوة دواج چادر روی
عروس وپرده دوك میل چرخه ودوکدان چرخه دوشیزه
باکره دوده کرم وخانه واده وپیمانه دوله نوجرسك درشب
وماه وپیمانه دول کهنه وزبون دوشاخه چوب کنده کردن

محبوس وهلاکت استیصال دوستکانی پیاله حصه خود بدیکری
دادن دوال دغا ومکر دو بیابان دوحله جای خرما دومص
بیضة الحدید دورق پیمانه باده دول بیحیا وسفله ودایره
ودست کردان ده ۲ دها عقل هوش وزیرکی وهشیاری
درکار دنیا وحیله ومکر وکربزی وبد دلی ده دعای بد
ونفرین وبخدا سپردن دشمن دهر روزکار دهره خنجر دهان
ادیم سرخ دهام کاسه ادهام درخت وکیاه سیاه شدن و
سیرآبی وادهم سیاه مدهامتان وبرك سبز ودو باغ قرین
یکدیکر راه درمیانه دهن روغن وپوست سرخ ادهان
نرمی وآسانی کردن درکاردین وزبان وسستی وسختی
هنون وخیرکی کردن مدهون زبان کاران مداهین ونرمی وآسانی
دهان پیاله پر از باده پی در پی دادن ومتوالی رسانیدن
ده نه زینت وآرایش وقرین درمرتبه دهانس فرج عورت

دهیق کو دهو سکالیدن دهق بی دربی وشکنجه دهی وهی
کادن رک رسیدن دری ۲ دیان نام خدا تعالی وقرض دادن
کردانیده وکردان شده وحساب کننده وجزا دهنده وفرمان
برداری کردن خوار ورسوا کردن دین کیش وملت وپاداش
وجزا وقرض و وام وشمار وحساب کردن واطاعت نمودن
وقیامت وحشر ومقهور وخوار ورسوا شدن دیون
وام وخوار ورسوا شده وجزا داده دیباجه سرنامه کتاب
ونیمه روی دیار خانه وصاحب خانه دیت خون بها دراج
مرغ دیر بتخانه ومیکده وکلوخ دیجور شب تیره دیوث
قلتبان وقواد دیهم تخت وتاج دیدا سخت دویدن مرکب
دیدان کرم ودوده دیمه زمین للمی افتاده موقوف آب
باران وخشکی الذال المعجمه ذ دا آذا خداوند وصاحب وذو
وخاوند ذلك آن مذکر ذات وجود وهستی وخاوند وصاحب

وسوی

وسوی وحال ذات الیمین صاحب دست راست وعباد و
زهاد واسخیا ذات الشمال صاحب دست چپ واشقیا و
عصات وبخلا ذات البروج فلك هشتم وفلك البروج
ذات العماد بهشت شداد ذات العرق نام میقاتی در
مکه مبارکه ذایب گداخته ونرم وآب گشته ذام ملامت
ونکوهش وطعنه زدن تند وبانکوهیده ذاهل فراموش کار
ذالو دیوچه خون آشام ذاریات باد صرصر تند وشتاب کننده
وویران کننده عمارات وبشتاب راه رفتن وچلدی وتندی
ورام شدن ودندان افتادن وترسانیدن وبیم کردن ذا
وذانك برهان وحجت ذادوق سماق ذات الصدر ورم سینه
ذات خفه کردن وتنك گرفتن وخاوند ذب ۲ ذب نام گرگ
وکسی که مکس بسیار برو نشیند وحمایة مظلوم وراندن
ودور کردن ذباب مکس ذبال آنچه موی جیر بدهن گیرد

نام قومی از اعراب و راندن و دور کردن و در تردد شك
افتادن ذبول لاغری و خشکی گیاه ذبذبه آواز و جنبانیدن
و تردد کردن و بی قراری کردن و باز گردانیدن و تردد
در ملت ذبح بسمل کردن و حلال نمودن حیوان بکارد و خنجر
ذخیره جمع کردن و پس نهادن و یکجا گذاشتن ذخار عمق
و ژرف و موج زدن ذخیم سطبر و بر و فربه و مذخم ذر ۲
ذره فرو کذار و جهل و بهتان و افزون کردن و بسیار نمودن
و نام مورچه خرد و روشن و نمك سوده و کوفته و غبار
که از روزنه در هنگام طلوع آفتاب نماید ذرادیر کرده
مورچها ذریت اولاد و فرزند ذرع گز و پیمودن و ذراع دست
و سینه و قد و رخ و پوشش ذرو طلوع و بر آمدن آفتاب
ذریع افزون و غالب کردن و کشتن و قوی شدن ذراری
اولاد فرزند ذروه اوج و بلندی و کوهان شتر و سرحد ولایت

ذراف

ذرافت روان شدن اشك و افزونی و زیادتی ذریعه وسیله
و دستگیر ذرب تباه شدن ذفر و اذفر تیزبوی ذع ۲
ذعن الطاعت و اذعان نمودن و گردن نهادن مذعنین
مطیع اذعان کردن نهادن و اطاعت و فرمانبرداری نمودن
ذعلب تیز رفتار و خوش خرام ذعطه و ذعقه و ذاغته
تنگ گرفتن در میان قبر عاصی را ذق ۲ ذقن زنخدان و
چانه ذقه معجونی که اطفال را روز تولد دهند پیش از شیر
و آن را از خرما و شهد و زعفران سازند ذك ۲ ذکر یاد کردن
و پند دادن و مرد و مذکر ذکره آلت مرد و آلت جرم بریدن و
ذکا آفتاب و روشنی و صفای ذهن و سرعت فهم و افروختن
آتش ذکی پاك و روشن و بوی کننده ذکوة ذبح کردن و
حق الله دادن ذکر الحکیم قرآن مجید با حکمت ذکری پند
و نصیحت کردن ذلات خطر ذل ۲ ذال حیوان فرسخته و

مطیع ورام کرده وخدمت آموخته ذل خواری ورسوایی
ورام ونرم وفرداعت والطاعت ذله بقیه طعام سفره
که فضله خوان بردارند ذلك آن مردم ذمم۲ ذم هجو و
نکوهیدن ومذموم ذمه تباه آوردن وزنهار دادن
ودرعهده گرفتن ومذمت نمودن ونکوهیدن ذمیم
بدخصال ومذموم ذمي مال گذار ومطیع الاسلام ذن۲
ذنب گناه ودم وستاره دنباله دار ودم ذنوب گناه
وبهره دلو چاه وسجال آب کشی ومانند بهره ذو۲ ذو صاحب
وخاوند ذود راندن واشکارا کردن چشیدن اذاقه
چشانیدن ذو القربی اقربا ونزدیکان ذو النون ماهی و
یونس پیغمبر وبهره وخفته ذو فنون صاحب هنرها ذوا
الحال صاحب حال وشتاب زده ذوالر نام کرک ونام خطی
که از حرکت دادن اخگر روشن در شب تیره در چشم نمایان

شود

شود از غلط حس ونقطه دواله ذوایب گداخته وگیسوی
وموی ذوی نغمه وصوت حزین نازک خوش آینده ذوب
وذوبان گداخته وآب شده وواجب شدن حق ذوا
القرنین نام سکندر ذه۲ ذه گناه وجرم وزلف ذهب
طلا ذهاب راه رفتن وچشمه آب روان ودور کردن
ذهول فراموشی ومشغولی وپاره از شب گذشته
ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِم برد خدا تعالی روشنائی ایشان را
ذی۲ ذیب گرگ ودنبه گرگ ذي خاوند وصاحب ذیاد
راندن ودور کردن وگیسو وزلف ذیتون روغن زیت
ذیا قطع وفضیحت وتم الراء المهملة ر۱ راز سر و
سردار قوم وبلند وعالی رافت مهربانی وبخشیدن و
شفقت رایت علم ولوا ودیدی تو رای تدبیر راعی شبان
نگاه کله ورعایت کننده راد جوانمرد فاضل وکامل وآراسته

بفضایل وکمالات ومکارم اخلاق ومحامد اوصاف رامن
جوی آب خورد رابض سوار کار وکله بان کاو وشتر راقد
خوابنده راکد آب ایستاده راقی افسون کر واجل راوق صاف
کردن باده واز لته در کذرانیدن رامشکر مطرب رامین
سلاح زانوبند رال لغامه راشن شاکرد راسن ادویه
ران غلبه کناه در دل وخواب مستی در چشم ودرد ورم
وبیهوشی راهق فربه راسخ استوار راود دسته هاون
رادی رقاص وشراب راشی آرد کنجده راجل پیاده راحل
مرکب ومنزل در راه کردن راه آورد تحفه راتقه زنی
که پاره کوشت سخت شده در فرج او باشد که جماع با او
نتوان کرد وراه بول او بسته شده باشد مانعه الجماع
وفتق کوشت پاره سخت شده باشد در فرج راویه
ظرف آب راوو نغمه تانه راح باده وراحت راعن متکبر

ومعجب

ومعجب راس براس سربسر وبرابرهم راقب امیدوار و
حافظ ونکاهبان وریزه ریزه وخرد شده راتمه باد بود
ورشته در انکشت بستن تا فراموش نشود وکره در بند
جامه زدن رامو طالب وخواهنده وبمعنی روم راموز
ملاح ونام خدای راهطا سوراخ موش دشتی راغ دشت
دامن کوه رای تیرانداز رامین عاشق ویسه راجی امید
وار راجفه صور اول ونخستین راخص لرزان ورعشه زده
راخص ارزان ورخصت دهنده راکب سوار راهب
زاهد ترسا ومحتاج راجفه اول نفخه صور روز قیامت
رادفه نفخه دویم صور قیامت ومحکم رایا خواب دیدن
ورویا رای العین بچشم خود دیدن راویت دیدن و
دانستن رارا شراب راجفه اول روز قیامت وجنبیدن
ولرزیدن ورعشه رابد میر منزل که جهة قافله منزل

مناسب با آب وگیاه اختیار کند راب اندام راسی کوه
بلند واستوار وابکار راوده بازگردانیده ورد شده
راویه مشک آب بکال راصد حافظ راب پیوند واصلاح
کردن وبد راندن ومانید ربیه واندام راغب خواهنده
رام مطیع ومنقاد ره انجام وراه نورد مرکب سواری
رب ۲ رب پروردگار وآفریننده ومربی ومهتر قوم و
پرورنده وشیره وشربت بسیار ربی وربانی خدای پرست
وحق شناس وعالم ودانا ومجرد وبرهین کار ومعلم ومربی
وراست واستوار در دین ربیبه دختر زن از شوهر
اول ربا بسا وبسیار وچندان ربح فایده ونفع وحلال
سود ربا سود حرام ربص امید وچشم داشت وتربص
ربط جای بستن اسپان وطویله خیل رباط جای بستن
اسپان وخانه بسیار دروازه ودروازه دری وعقال و



بازوبند وحرب وعداوة ربط طویله ومقدم ومهتر قوم ربه
وربما بسا وبسیار خصوصًا وبی تحاشی وفی الفور وکما ینبغی
وخواه کم وخواه بسیار ربواه وربو زیاده وافزون شدن
وبلندی یافتن در رتبه وارباه ربع چهارم حصه وچهارم
حصه اسطرلاب وراه ومنزل وتب نوبة تب لرزه رباع
چهار دیواری سرای سر راه وتارک سر رباح نفع وفایده
وپیاله ربقه رشته وریسمان ربت بریدن از مردم و
روی گردانیدن از صحبت ومعتکف شدن در غار وخانه
پنهانی رباب سحاب وابر وسازی وقبیله وعاشق وتیر
وعهد وسوگند ربض سرای سر راه ربغون زاهد وصالح
ربو رغبت وفریب رتج دروازه وسبزفام رب رب.
رمه گاو ربیب توده فالیز وخراب کرده ربیع بهار و
خورد ربوه توده خاک ربا چشم داشت ودیده بان بام

وسور قلعه اطراف شهر رت ۲ رتع و رتوع چراگاه حیوان
و مرتوع رتق بسته شدن راه خاصه جماع زنان را تقه
رتل کشاده خواندن و ترتیل کشاده خوانی و گیاه دراز
در یا رتو بستن رتبه سختی در کار و مرتبه مرتج بسته
شدن راه کلام رتقا زنی که مرض اتقه دارد یعنی گوشت
در فرج رتوت ایستادن و وایت خوار ور وزینه دار
رث ۲ رث کهنه و فرسوده شده و منده س رج ۲ رجل
مرد و پای راندن و سنگ سار و نفرین کردن رجم
سنگسار رجیم رانده رجحان افزونی رجم و رجف و
رجفان جنبیدن و لرزه و رعشه و خبر دروغ و بد افکندن
رجب جنبانیده شده فراخ و بزرگ رجس ناپاکی و پلیدی
و مکر و حیله و مانند دیو و رعد و برق و ابر رجز عذاب
پلیدی و تب و تعریف تمام و نسب خود کردن در حرب گاه با خصم

رتو



ومنع و وسوسه رجولیت مردی و قوت باه رجعت و رجوع
بازگشت رجع و رجعی باز آمدن و رجع جای بازگشت
رجیع باز گردنده و سرگین خر رث مهتر قوم و خوك کلان
رتت سردار قوم و خوك و کنك رتبه عروس رتاج دز در بند
دروازه رجف جنبیدن و لرزه و خبر دروغ و بد افکندن
و اراجیف و ارجاف خبر دروغ و مراجف دروغ خبر رجا
امید و بیم از جا و ابس کردن و کرانه و کناره رجله مرکوب
رجعان جواب و سوال و رد و بدل و کلام رح ۲ رحمان
روزی دهنده عالمیان در دنیا رحیم بخشاینده مومنان
در آخرت رحم مهربانی و شکم و در ارحام خویشان رحم و
رحمه بخشودن و عفو کردن جرم رحا اسیا و باد رحب و
رحبت فراخ شدن مرحبا و فراخی و خوشی رحابة افراخ
شدن رحبه بادیه فراخ رحلت کوچ سفر رحل رخت سفر و

مال وبالان شتر رجیل روان شدن رحیق مصفا وروشن
رحل باردان طعام وزاد سفر ومرکب رحاف بحر رحمان
مهربان وبزرك وبخشاینده وعفوکننده جرم مومنان در آخرت
رخ ۲ رخا نرمی وملایمت فراخی وخوشحالی رخصه آسانی
واجازت ورخصت وارزانی بها رخیص ارزان بها رخات
نرمی ویا دیگی آواز وفراخی وخوشحالی رخام سنك مرمر
رخنه شکاف وبالای دیوار برآمدن رخت افکندن
اقامت رخت بستن سفر رد ۲ رد یاد ورفیق وباز
گردانیدن ومردود ردی هلاکت ردف نزدیك
پی آمدن وکسی را در عقب خود بر مرکب سوار کردن ارداف
از پس یکدیگر گذشتن مردف از عقب یکدیگر گذارند رادف
نفخه صور دوم قیامت ردم دیوار وبند استوار رخنه و
برده محکم ردا طیلسان پناه ونابود ردع ورداعت

بازایستادن

بازایستادن ازکار وترك کردن عمل وآلوده شدن بخون و
اثر رنك وبو باقی ماندن ردی هلاکت ومردود وشکستن
وتبه انداختن ردیع سریع وشتاب زده ردبان راه
رفتن حیوان وبوی گرفتن ردیف دو کس بر یك مرکب
پیش وپس یکدیگر سوار شده رذ ۲ رذل ناکس وارذل و
دون ودور از فضایل رذاذ باران ریزه رز ۲ رز تاك
انگور رزل بخیل وممسك ورزقت وخوار رزق روزی
رزین صاف واجود وآهسته رزانت صفائی وآهستگی
رزات آهستگی رزف روز قیامت واهل قیامت رزاع
لرزه ورعشه وجنبیدن اندام ورجف رزب ناودان و
میزاب رس ۲ رسول پیغمبر وفرستاد رساله پیغام وریسمان
ورسن مرسلات فرستاده‌ها وملایکه وبادهای سخت رس
چاه کندن وگلوبند وصلح دادن ومحبت وباخود اندیشه

با

کردن و زهر قاتل و سنك انداختن و ایستادن و درنك
وچاه پر کردن بسنك رساء ورسو محکم واستوار کردن
راسی کوه استوار و دیك بزرك رسوخ استواری و
استحکام راسخ استوار و محکم و بیخ کروه رسمی وظیفه خوار
رستخیز قیامت رستی نان وخبز رسته وراسته بازار
وخلاصی رست غالب و دلیری رستاق صحرا و جنکل
رساتین آلت قبل و دبر وخصیه رسل پیغام رسان هم
آهنك صورت و مدکش ساز رسب ورسوب ته
نشین آب و درد و ثقل رسوب غوطه زده و ته آب نشسته
مانند کرد و غبار و درد رش ٢ رش چکیدن و ترشح آب باران
وافشان کردن نوز و ذرعه رشاشه قطرات و رشحات
رشد راه راست و ترقی در مرتبه رشید قابل و پیش
آمده در راه راست و تدبیر صواب و مترقی و حلال زاده

رشف جوشیدن لبن وشیر از پستان مادر بمهر فرزند
رشیق بالا بلند رشم لایه کردن و دم جنبانیدن حیوان
پیش خاوند رشوه پاره رشحه قطره رشا آهو بره رشاد راه
راست یافتن و تن‌آتیزك که دانه آن واجب الرشاد نامند
رشوح چاه کم آب چکنده رشاق روشن و نمایان رص ٢
رص بنیاد دیوار محکم بی شکاف و تنك در برکرفتن و
برهم نهادن رصاص کلکاد و ارزین رصد ورصود چاه و
راه کذر کاروان وخراجگاه که نکاهبان وچوکیدار انتظار
خراج داشته باشند و امید وچشم داشت و ترصد و انتظار
رصاد وعده کاه وجای انتظار رصین محکم واستوار و
رای صواب رضاب آب دهن رصیت فراخ نوعی از سدر
وکنار رصب لعاب وآب دهن و باران رصیف بار ملك
وجوان و محکم رض ٢ رضا اختیار و تسلیم و پسندیدن

وخوشنود شدن وراضی بودن رضاع و رضاعت شیر
دادن اطفال ودایه شیر گرفتن رضی و رضوان خشنود
شدن وپسند افتادن ونام فرشتهٔ خادم جنت رضه دقیق
وطرء رطب تر وتازه وآبدار وخرمای تر ومرطوب رطل
پیمانه ووزنه وکیل وپیاله ونیم پیاله واندازه ووزنه رطوم
احمق وابله رطا احمق وکولی رع ۲ رعا گله وراعی وگله بان
رعی چرانیدن گله رعشه لرزیدن اندام رعایت پیروی و
امداد ونگاهبانی گله رعب ترس وبیم رعیب ترسان رعد
بانگ برق وابر وعاشقی رعاث تاج وافسر وگوشواره و
حمایل رعنا خوب وزیبا وشوخ ودلیر ودوره ویه وشعله
شمشیر ورونق واول واسبق رعونت کبر وعجب وبیخودی
ونگاهبانی وپاسبانی وزیبائی ورعنائی وخرام تکبر وتجبر
وخودنمائی رعاف مرض خون رفتن از راه بینی رعیت تابع

وپیرو ومالکدار رغ ۲ رغبت آرزو ومیل وگردیدن ونفرت
واعراض رغم خشم وخلاف وعکس ومقهوری وشیردارو
دوشا رغد نعمت فراوان واطعمه واسع وفراخ زندگانی
وخوش عیشی ومال بی رنج وسیر شکم ووسعت رزق رغیف
نان تنک لواسه رغام خاک نمناک رغمه سوختگی وآتش خواره
وحسود وکلنک وکیک رغم خشم وخلاق ومقهور شدن
راغمه بخواری راندن ودور نمودن رغاب زمین نرم و
فراخی شکم رغبه مال کثیر رغیب فراخ شکم ورغبت کننده
رغبه رغبت از چیزی گردانیدن ومراد ومال شت خود
رغب مال پرور جانوری وخواهنده رغث بستان رف ۲
رفاده ورفیده دست پناه از آتش تنور نان وسفال و
استخوان ریزه رفت ورفات پوسیده شده ومیم و
سفال ریزه رفث جماع کردن ودشنام ورسوائی وفحش

کفتن خالصه رفض بیرون آمدند و رد کردانیدن و انداختن
و کذاشتن رفق و رفاق همراهی ارتفاق تکیه کردن بر آرنج
و رفق خود رفیق همراه رفق و مدارا و همراهی و رفاقت
و نرمی و ملایمت رفاهت و رفاهیت آسانی و دلاسا
دلجویی و فراغت آرام و پیوستکی رفرف بساط کرانمایه
تابش و مرغزار و سبزه و ایوان و محفه و هودج و دولی رفاج
در بند عقب دروازه و قفل رفش بیدار شدن خفته و
جنبیدن از خواب و حرکت کردن رافد رفاقه استخوان
دیزه رمیم و رفات رفد عطا کردن و یاری و مدد رفع
بالا برداشتن و اظهار کردن ماجرا نزد حاکم و دور نمودن
رفشا نظر سیر رق ۲ رق بنده و غلام و پوست آهو
باریک کرده مانند کاغذ ساخته که بر آن چیزی
توان نوشت رقت نرم دلی رقیق باریک و نان تنک

رقاق نان باریک و زمین نرم لی ریک و درخشان رقبه
کردن و کلو و معاونه و بنده رقم نوشتن رقیب نکاهبان
و حافظ و دشمن رقاد و رقد و رقود خوابیدن راقد
خوابیده مرقد خوابکاه رقیم تخته احوال اصحاب غار که
بر آن احوال رقم کرده بودند رقوب امید و چشم داشت و
ترقب رقی بالا شدن و ترقی رقیه افسون خواندن و سحر
و بالا شدن و ترقی نمودن راقی فسونکر و بالا رونده
قوة خیر کردن رقون حنا و نکار رقاب کردن و بنده
رقاع شور با رقو ایستادن آب چشمه رکی ۲ رکن ستون
و کرانه و خویش و قریب و بزرک و آرام رکون مایل شده
و آرام یافته و صابر در فراق و جمیع ستون و ارکان رکوه
قرابه و ظرف آب پارچه رکوب سوار شدن و بر هم نشستن
و نزاکم و نزاکب و قائم اشتن رونده ترکیب نشیند رکیک

تباه واندك وكم وسهل ركود ایستاده شدن کشتی وآب و
باد بان کشتی راکد ایستاده رکن سوراخ نیزه زدن بر زمین
ودوانیدن اسپ واواز نرم ومرکز نقطه وسط وآواز
ملایم رکض پای خود جنبانیدن وجهیدن کردن ولکد زدن
بر زمین وپاشنه کردن مرکب رکاس باز کردانیدن ودر
کردانیدن رکوع پشت خم نمودن در نماز رکم بر هم نهادن
وبالای یکدیگر گذاشتن وتراکم رکنی زر خالص وسره
رکت ضعف رکان خزانه وگوشه رکام بر بالای یکدیگر
ومتراکم رکب سواری ورکوب رکاب مرکب واشتر
رکض پای زدن وتیز دوانیدن ستور وپای مهمیز کردن
ستور رکبه زانو رکی چاه وبیر رکون آرام وقرار وصبر
ومیل کردن رك بند دست وپا بکردن بستن رم رمح
ورماح نیزه وسنان ولکد زدن ستور والین رمان



انار رماد خاکستر رمل ریك رم نفرت ومغز ومال وزر
وگل وطین ولته حیض ورمیدن وسرودن وباطل کردن
رمیم بوسیده وفرسوده شده رمخیز نزدیك مرده رابطلح
آوردن مانند اسپ دم خیز رمانه فوج کشن ولشکر
انبوه ویکی رمه استخوان ریزه شده ورمیم رماغه فرق
وتارك سر رمی انداختن تیر ودشنام وشتم رامی تیر
انداز رمت تمام وکمال ومرمت واتمام رمس قبر رمات
دوشیدن شیر وجغرات شدن رمث چراگاه رمز اشارت
پنهانی کردن بچشم وابرو وغیره که معلوم غیر نکند رمضان
گناه سوز وایام روزه که گناهها رامی سوزاند رمق
باقی ماندن حرکت جان در گوشت حیوان مذبوح که
یکساعت متحرك وجنبان باشد رمول اقامت رمص
سوخته شدن از حرارت افتاب روح جان وزندگی

ورحمت وراحت وخوشحالی وشادی وآسانی وبوی خوش
ونام حضرت عیسی وجبرئیل وملائکه که تنها در یکطرف
باشند در مقابله صفوف ملائکه بسیار ونام شب دلیل
ارواح جمع رواح شبانگاه رفتن واراحت باز آوردن
چاروا از چراگاه آخر روز روح القدس روح الامین
حضرت جبرئیل رویدا اندک ونرم وآهسته روضه باغ
ومرغزار روع وروعت بیم وترسانیدن ودر پنهان کردن
راه رفتن از ترس وعقل بیش بین رویت دیدن بچشم
ظاهر وتدبیر وفکر بصواب وعقل وادراک وتجربه
کاری وآزمودگی روی حرف او قافیه شعر وراوی
وراویة کننده احادیث واخبار واشعار رویا در خواب
دیدن خبرها روم بیشم وولایت وطلب وخواهش
روهنا فولاد روناس وروین مجیث روال لعاب



رواسی کوه استوار روید مهلت دادن رواسی کوه بلند
ورؤس وراس سر روغ وروغان میل ورغبت پنهانی رویدا
اندک ونرم وآهسته ومهلت داده رونهب پیمانه کلان
وصاع وحاجتمند وراهب ره ۲ رهب ترس وبیم رهبان
ورهبانیت زاهد ترسایان وراهب وترسنده رهط گروه
وقوم ومقدم قوم زیاده از ده نفر رهق پوشیدن حق
ترسیدن وگرفتن بیگناهی را بعوض گناه کاری دیگری و
ستم وتباه کردن وکبر وخواری وبیراهی وبزه وخطاو
فتنه وضعف وآرمیده بناحق وبتوا وگاهه ترهقا
بپوشید آنرا وبگیرید بگناه دیگری اورا رهاق بگردن
در آوردن وبناحق تهمت کسی را رهن ورهینه گرو
نهادن ورهان رهو ورهوا خشک شدن وآرامیدن
رهم ورهیم کسی را که کم ذات باشد وخود را بد روع

١٢ بستن

١٥/٢

اصیل و شریف گیرد و اصالت خود را پنهان کند و او را
مرهوم نامند رهوار رمیدن رهمه باران نرم و اندك و
افشان رهط گروه و قوم و قاری و لغت دان و اکابر و
فاضل و اسیا و طاحونه رهق مانع شدن در آمدن و تباه
شدن و کمند و رسیدن و هق و پوشیدن و یکی را بگناه دیگری
گرفتن ری ۲ ری دیدن و روية و نهادن و آب داری
و سیرابی و تشنه سیراب شدن و شهری ریح باد و بوی
و دولت و صرصر دبس جامه تنك و باریك ریحان بوی
داد و نازبوی و روزی ریاح بوی دار ریع و ربعیت
جای بلند و کمال و اوج و دخل و اول و افزونی و کمال
برآورد و امتحان و نمونه و نعمت و نان و نزول ریعان
اول و آغاز و کمال جوانی و بهترین ایام زندگانی و
درخشیدن سراب در صحرا و چکیدن روغن از طعام



چوب ریا حسن منظور و دیدگی و کاری برای حصول
شاباش و احسنت گفتن مردم کردن رین غلبهٔ گناه در
دل و رنك افکندن و افزونی اندوه و گناه غلبه و
خواب در چشم و درد و ریم و غلبه مستی و بیهوشی و
گناه در دل ریب شك و شبه و مظنه و گردش و زکار
و حوادث زمانه و مکر و حیله ریب المنون فتنه و حادثه
گردش و زکار و مکر و حیله و شك و شبه و آرزوی
حادثه ریاست مهتری قوم و حادثه سرداری جماعت
ریه شش ریاض باغ و مرغزار و رضا و خوشنودی و
ادیب و معلم و رایض کله دیطه چادر پوش عورات
مستوره که بالای معجر و مقنع اندازند مانند برقع ریمن
بدفعل و سرکش دیم چرك و کله دیو مکر و حیله و شکل و
شمایل ریش پر و بال مرغان و لحیه و زخم و جراحت و لباس

١٥/٤

وجامهٔ نیکو واصلاح کار مردم ریزه پاره واحسان ریان سیراب
وتازکی وملکی وغفلت کننده ریا سیراب شدن زراعت
ودواب از آب ریح باد وبوی ودولت ونصرت الزاء
معجمه زا زاد توشهٔ راه وافزونی وزیادتی زاویه
کوشه وکنج زاج زاک زاد بفارسی لاغر وزاد وناله وغریدن وانده
زاجر مانع زاجرات ملئکه مانع باریدن باران ودافع
ابر زاد توشه واستاد معمار زاده عجز وزاری واولاد زاهد
فراموش کار زابل دور کرده بر فرتوت زاله چراک مرکب
ساز وتکرک زاغ حوصله مرغان زاژ یاوه واشترخار زاریات
دمیدن بادها زایب جغرات کداخته زاهره روشن زایر
وزاز بانک ونعره زاریات بادصرصر زب ۲ زب آسان
ورایکان وآواز بلند وخشم وکین والت تناسل وذکر شیر و
شدید ودراز موی زبد وزبده کف دریا ومسکهٔ دوغن

وکزیده

وکزیده وچیده زبره آهن زبور وزبوره نوشته وتهدید
ونام کتاب حضرت داود وعدد حروف الفاظ زبرجب
آهستکی وزورق وتیز برب زبرجد جوهر سبز زبانی و
زبانیه وزبنیه ملائکه موکل دوزخ زبیب مویز زباک
شهد زبر پاره پاره وکروه وفوق وعدد حرف بحساب
جمل وغایط زبل بول وغایط ونجاست زبن دفع کردن و
باز زدن زبد کف دریا ومسکه زج ۲ زجر منع وباز داشت
وملامت ومنع از کار وستیزه وبانک بر مرکب زدن برای
شتابی وفال بد کرفتن بمرغان وتطیر وتفاول زجرة منع
وباز داشت روجار بند کرفتن وراندن وبانک زجاج
آبکینه زجیه زن ناپاک در حالهٔ حیض تاده روز زح ۲
زحف وزحاف قرار نمودن یکنفر مسلمان از حرب ده نفر
کفار حربی در محاربه دعوت اسلام وکریختن وخزیدن.

وفرار نمودن از جنگاه با مردم انبوه وکثیر وانبوهی وتیز
زحرجت وزحرج دور نمودن زحام تصدیع وزحمت زحیر
درد شکم وکمر وبیمار عاجز زج سفید مایل بسرخی زخ ۲ زجر
وزخارف هرزه وبیفایده وزرد وکیاه الوان ولباس و
آرایش وزیور ولباسی ومزخرف زخلوف جای لغزیدن
ولخشیدن پای زخ خال ومسه زخمه نغمه ساز زخرت
سطبری زر ۲ زرجعفری طلای خالص اولده دهی زراد
زره کر وسرباف وسلاح ساز زرف لعل وعقیق زرق
مکر وحیله ونفاق وسرکین افکندن وکبود فام زرقی
جره باز زرود ادویه چشم زرفین حلقه سر دروازه
که زنجیر بر آن انداخته دروازه را قفل کنند هندی کونده
وحلقه زنجیر زرع سبز کردن نبات زراعت زرد دمیدن
باد وبر باد دادن ورنك اصفر زاریات دمیدن بادها

وکرسنه

وکرسنه وبسیار خواره وجایع زربیه بساط کرانمایه طلاه
زرابی وزربیه فرش وبساط بزرکانه فراخ زراط راه
وصراط زرعت کیمخت وجرم سبز زرد را خوار داشتن
وبچشم خواری دیدن زرش درشت وتندمزاج زرافه
بیل آهن که بدان آب در زراعت اندازند وجانوری
رنکین بصورت کاو دروفیه زراق مکار ومشك آب
سقا زرده ملاقات کردن در راه زرش وزرك دانه
ترش مزه زراغن وزراغنك شوره بوم وزمین ریك
زرنك وزرند درخت عرعر زردشت پیر آتش پرستان
زرق دشنه وباز سفید ومکر وحیله زغ ۲ زغم کمان و
مظنه با دعوی واعتقاد یقین باخود زعیم وزعام وعامد
ضامن وکفیل وپذیرفته وواسطه وعازم ومهتر زعب پاره
اموال زغش پیوز ووزیدن زغ ۲ زغم حرص وطمع زغامت

لغزیدن ولخشیدن وازخود درگذشتن ومیل کردن بجانب
باطل وناحق کردن وسروری زغاره وزغاره زمین نمناك
وخم رنك بر داده وغازه وکاو زغط تنك شدن وبهم آمدن
اطراف قبر عصات وافشردن زغنه یکایك ویك دفعه
ویك پاره وزود وفی الفور وبغتاً زغب موی زرد وجه
جوزه زرغب آب بسیار غرقاب زرف ۲ زفر وزفیر و
زفرات وزفین ناله وفریاد ونوحه وبانك خر وجوش شدن
آتش ونالیدن بیمار ازدرد اعضا خورد زفاف شب اول
دخول عروس زفت بخیل وفربه وترش وبدمزه وصمغی سیاه
وقیر زفیف وزفوف شتاب وجلدی وسرعت زرف
رعشه زقب تنکی وبخل زرق ۲ زق مشك زقه معجون
اطفال نوزاده زقوم درخت تلخ تهوهر دوزخ زقان
زرقلب وناسره وکم عیار زقاق کوچه تنك زك ۲ زکی

پاکیزه

پاکیزه وذبح وحلال زکا پاکی وزیادتی بصلاح آمدن و
بالیدن زراعت وفراوانی نعمت زکوة فریضه مال واجب
دادن وپاك وخالص وخوب شدن وبالیدن زراعت و
زر کثیر وزیاده شدن وبصلاح آمدن زکال انکشت و
اخکر سوزان زکاد زر وسیم نقد وزکاز زکت پر کردن
مشك آب زك ۲ زلال آب مصفا وخوش مزه زلزال جنبیدن
وزلزله زلف دروغ وفریب شدن وسم حیوان وظلم و
ساعتی از شب وکلاله زلفه وزلفی وزلفت فریب وپاره
از شب ازلاف نزدیکی وتقرب زلق وزلیق لغزیدن و
لخشیدن زمین لخشان وبی کناه وفقر زلم درخت کنکر
وتیر قمار زلوك رام ومنقاد زلل وزلیل لغزیدن ولخشیدن
وعاجز زك زله لغزیدن قدم وطعام پس خورده برداشتن
زمر ۲ زم سردی زمستان زمه باربسته خرجین وتلیله

وازمه زمن زمانه وزمين كوز پشت وبجا مانده زمام مهار
ولكام زمهرير كره سرما وباد سخت زمره قوم وجماعت و
آرايش وشكوفه زار زمزم آب چاه مكه زمزمه آواز زم
زمر ني زماري نى نواز وكم موي وبي حرم وبي مزه وبي انصاف
زماغه فرقه زمجي دنباله مرغان وكافر مال دار زمكي دم
مرغ زملج بازوبند زمج عقاب زموج سرمه زميت آهستگي
ووقار وتاني زملت خود را در جامه پيچيدن ونرم در راه
رفتن مزمل پيچيده شده زمول شتابنده وپيچيده زن ٢ زنجبيل
نام چشمه در بهشت وچيزي خوشبوي وبامزه وباده
زنيم ولد الزنا كه بدروغ دعوي اصالت وحلال زادگي كند
زنخ زدن تمسخر وهزل ولاف زنيد بر هم نهاده زنه و
زنه وزن كردن وسنجيدن زنو نزديك ز و ٢ زوج قرين
وبرابر زوال فرود آمدن وكشتن زواله خط دايره كه

ازحركت

ازحركت دادن اخكر روشن در شب تيره بنظر در آيد از
اغلاط خس وخاشاك وميوه ومردم مجهول زود مكر وحيله
وزياده ودروغ زواد زياده كننده وكدا وخادم زندان
زوبت دويت ونمودار شدن وقرين زود وادي بي آب و
گياه وزر ودر زودق كشتي خورد زويغ عاقل ودانا ودبير
ونيك راي زولق سرفاي زوش تند وسخت زه ٢٤ زهد
دل سردي از دنيا وفراغ زهر وزهود روشني ستاره و
آرايش وشكوفه وگل زهول فراموشكار زهق وزهوق
رفتن وگذشتن وباطل وهلاكت وخرابي وتيز رهوا
زهاب چشمه آب جاري زهيدن جوشيدن وتراويدن
اندك زهش ترك دنيا وزهيدن هد زهام ابا واجداد و
اسلاف زهرخند خنده با نفعال زهوج زاهدان زي ٢
زي لباس وزيبائي وزندگاني وزيستن وطرف وجانب.

زینت آرایش زیت روغن زیتون زیاده افزون و زیاده
و توشه راه زیادة پرستیدن و کرد کشتن زین آرایش کردن
و سرج زیغ و زیغوغه گردیدن و کشتن و از حق درگذشتن
و میل بسوی باطل کردن و میل کردن آفتاب بغروب و
کند شدن قوة بینائی و نظر و لغزیدن قدم زیف زر قلب
و فاسره و کم عیار زیفهان زعفران زین مرد زن دوست و
زن بر او تار ساز باریك آواز زید زیادتی و نام صحابه
و جدا شدن السین س اس سام طلاه و مرك و موت و
قتل ساد بدی و سوء سائبه شتر آزاد کشته از بند سایغ
جاین و رخصت داده و رها و فرو دفتن آب و طعام و درده
دامن دراز در کلو و جاری روان شده و کوارنده ساخت
جرم بکذرین و شکاربند ساحل کرانه دریا سایل سوال
کننده و روان سام شب قصه خواه و روی زمین ساح

میانه سرا

[illegible]
و میدان و صحن خانه و وسعت درگاه سامری ساحر موسی
سامر غازی که صاحب رمان از آن ظهور نماید سامی عالی
ساقه مقدم لشکر و جند اول سادق دزد سامت ملول
و تنگدلی و دلگیری سالیان سالها سام ابرص ماریسه سایم
چرید سالم دسته ساعیه دندان زیاده سادی خواهنده
سام موت و هلاکت و طلاء و نام بدر زال ساله کذرمان و
راهدار ساغب گرسنه ساحات لشکر کشیدن ساعت
وقت قیامت ساجی بهوش ساقط افتاده و سنك ساره
برهنه رو سالب دورکننده و آرنده سابه آزاد شده سافیر
جوی خورد و جدول و کنیز و جاریه سات خفه کردن
و افشردن حلق تباه و باهرد و سالطع بلند و عالی سانجه
فال نیك از گذشتن آهو از جانب دست راست ساسا
وقت آبخوردن بحیوان گویند تا آب سیر بخورد سالطع درخشان

ولامع وروشنائی وجلا وآشکارا ودمیدن بوی خوش و
صبح صادق سابس جایر وآداد وبنا واساس کننده وآبادان
سازنده ساتکین پیاله وشیشه ساق جان کندن وزین زانو
وتنه درخت وشتالنك وکبوتر ساری بهمه جا رسیده ساکو
مکار ساز عنبر سفید سان مثل ومانند وقدیدن لشکر و
آلت تیز کننده آهن سادسان مثال ومانند سامان
اسباب وقدره وقرار درخور وشهر ودیه وقومی از
ملوك آل سامان ساعد باذو ودستوانه سار جانوری
کوننده وشتر وفعل ماضی سادح ادویه وعین محض و
وپاك سابق اول وسردار وپیش دستی ساهره هاله و
صحرای قیامت ومحشر سانی لب تشنه وروشن کننده
وعده ساین سیر کننده ورسیده وفروعی زیاده از مال
واجبی سازفه دونده وستون ساهی سهو کننده وغماز

وراعی

وراعی ساعی تردد کننده وبد مددی نماینده ساخیان جدا کردن
سابحات ملائکه تسبیح کننده وطاعت کننده وسیارات و
دخانه سبحون سانمود ومانند واسا وصابر وبزرك وتنور
آتش وسودن واسودن سادن خادم وخدمتکار وسدنه
سامور الماس زره ساو خراج وباج ساجیه باران عظیم ساغر
پیاله سامه سیر برآمدن سابغه زره فراخ وتمام کردن و هفتم
ساجد سجده کننده ساعب کوسنه ساکب آب روان وریزان
سایب موی سفید سالك رونده وباسلاح ساج خادر
دیوار وادویه وشجری ساج جوانمرد سالج اسب کشاده
کام وباسلاح سامد گوینده سرود ساخط ناپسند وخشمگین
سالح خوش رونده وروزه دار ساحر رونده ونویسنده و
محرر سابحات ملائکه شتابنده در فرمان خدا سام ونامت
هلاکت وبستوه آمدن سابجه زره فراخ دامن وتمام

ساده سید و مهتر سایل و سوال خواهنده ساعر و سوء بدی
سر ب سبط احفاد و نبایر سبطین امامین همامین حسنین
سبح روان شدن بر روی آب و زمین و تصرف در معاش
سبیکه زر و سیم گداخته و شوشه سباحت عبادت و تسبیح
کردن سبد موی بره و جوال فطرت سبحه تسبیح سبت
دستار و دشنام سبوط قوم و احفاد و مکه مبارک سبسب
صحرا و دمیدن سباق بیش دستی سباک و سبارک
کبوتر سبا مرکب و شهر بلقیس و باده خوردن و اسیر و بند
کردن و غاره نمودن سبع الالوان طعام هفت رنگ
سبع طوال نام هفت قصیده که بر در خانه کعبه نوشته
آویخته بودند سیا و سبل راها سبلت بروت سپاس
حمد و ثنا سبب پیوند و دروازه و رسن سبت یوم شنبه
سبات دو نکار و نیش کژدم و آرام و راحت و آسایش

وفراخ

وفراخ و علامت زشت سبح خدا را پاکی یاد کردن سبحان
پاکی و فراخی و شناوری دریا و غازی سبع درنده و هفت
سبوغ تمام شدن و فراخ سبل راه و گل سفید چشم سبایا
اسیر و بند کردن سباحت شناوری دریا سبب رسیمان
و عهد و پیوستگی سبیك زر و سیم گداخته سبزپای بدشگون
و شوم قدم سبث صد پایه سباح سیاهی سبح بین زالك و
شبه و شی سباطر خانه روفته سبح تسبیح کردن و شناوری
و تصرف در معاش و فارغ شدن براد رسیدن و معیشت
کردن و بر روی انداختن و در جستن و سباحت شناوری
سبروت زمین فقر بی آب و گیاه و مردم نادار محتاج سبحا
لهویلا فراغ از خواب و قضای حاجت سبت یوم شنبه و
خفتن و سر تراشیدن و راحت و آسایش و بیهوشی و مرده و
بیمار و افتاده و جرم کاو پیراسته و خرمای پخته و خواب

باآرام سرت ۲ ستن پرده ستراح مستوره ستا مدح وثنا
ستان وباسمان برپشت افتاده ستام دمجی ولجام وکوهان
شتر ستروین عقیمه ستوه تنك آمده وبیزارشده ستوفه د
ستوه زهرقلب ستوهش ملامت ودرشتی ستیزه درشتی
ستور چاروا ستیره در پرده ستاحت در طاعت رفتن
وعبادت کردن وروزه داشتن ساجات ستن پستان
ستوان پوست سر س ج ۲ سجده سربرزمین نهادن سجر
پرشدن دریا ازاب ودرهم امیخته وخالی شدن وپرشدن
تنور ازآتش وجوشیدن دریا وتافتن تنور سجود وسجود
آرمیدن دریا وتاریکی درشب وطرف وبحر سجره پرکرده
شده سجل مهرونشانه ومردم وحکم وعهدنامه وتوقیع
وفرشته سجیل خشت پخته وبرجوشیده سجین زندان و
ته زمین هفتم وکوم خانه وسجن سجن زند وبندیخانه



سجود آرام کرفتن وتاریك شدن شب سجی تاریك شدن
آرام یافت سجار دشته که نامه بدان بپچند سجاف فراوین
جامه سجاله دلو آب کشتی سجنجل آئینه سجابذه سردق مادر
شده سجایا وسجیه نامه بچیده وخصال مرضیه سجون راه
دور وبندیخانه سجاج ریزان وساکب سجام سیاهی دیکدان
سجابه زن بلند آواز ودراز قد س ح ۲ سحاب ابر سحت هلاکت
واسحات وخدام واستیصال وکوشت از استخوان ریختن
سحر جادو وبامداد سحب بروی کشیدن یسحبون بروی کشیده
شوند سحق سودن ومالیدن وجلدزدن ودوری باد سحور
طعام سحرکهی روزه سحر حلال وسحر ناب اشعار لطیف وخوب
سحف فربه وکنده کوتاه سحب کشیدن وحرام وهلاك کردن
سحك جامه بکری سفید سحام آفت سودیرا خراب نماید
سحیق رانده ودور کرده وسوده وسائیده سحبان باقی

آب در دلو شاعري در عرب سجیه خاصیت وخوي سجیس
آب متغیر شده سحق یاسمن وسودن سخ ۲ سخره مطایبه و
تمسخر وفریفته وخدمت بي اجرت وبیکاري ورام کردن و
تسخیر سخط خشم وغضب ودشنام ودرشتي سخافت سبکي
سخن جوف وحرارت وبري وکلام سخلان کل یاسمن سخاب
عقد وکلوبند زنان سخت اماس کرده س د ۲ سد کرانه و
بستن وبند وپرده وکناره وبند رخنه وابر سیاه سداد
وسدید وسدود راستي ودرستي واستواري وانسداد
سدي فرو گذاشت کردن سدر درخت کنار ودوران سر
وپیچ سدنه خادم وخدمتکار مکه سداج کاذب سدوم
شهر لوط که ته بالا شد سدیو دیو در خاتم سلیمان
سدکیس قوس قزح سدان باران تند سده دکان ودهلیز
خانه سدل لب فرو هشته سدم غم وندامت سده تنگي

نفس

نفس وبیکاد س ر ۲ سر رازنهاني واسرار وهوس ومهتر
وسردار قوم سرو سرود شادي وخوشحالي وفراخي و
اساني سریر تخت سره ذر وناف وشب راه رفتن سرادق
سراپرده سري جوي خورد ومهتري وسرداري سرج زین
سراج زین دوز وچراغ سراب کور آب که در صحرا بغلط آب
نماید سرمد همیشه سرحان گرگ سرهنک دربان وپیاده
سخت روي ذبردست بي باك سرد وسرب شیشه تفنك
وادرپیز وسلح وبیرون شونده ومغاك وكلهٔ آهو ساذ
بیرون شونده ورونده وراه سربال وکرمه وذره و
ازاد سراح وسرح چرا کردن وکشادن حیواني براي
چرا تسریح کشادن وکسی را بجا فرستادن وخوار داشت
کردن سرو میخ حلقه زره ومهتري سریع شتابنده
سرف زیاده خرجي واسراف مسرف بناحق خرج کننده

زیاده از سخاوة سرطاب کاسموی سرعجه بند مصحف سراوخ
شتر ماده سرها جوی آب روان سرواد نکاح وجماع ونهان
سریه اسرار وراز نهانی ته دل سرای خانه فراخ وشادی
واسانی سرد زره وپوستین وسخن کفتن وزره یافتن و
میخ وحلقهٔ زره وجیزی بریکدیکر نهادن سرا تخم نهادن ملخ
در زراعت سرجوب وسلجب ومسلجب مرکب کاواك دراز
سرق دزدی سرقه سری واسری در شب راه رفتن و
جوی خورد وکلهٔ آهو وفوج مرغان بیرون شده وخردل
سرسام خلل دماغ سرهاس نیزه وپارجه که روز تولد المقال
بو سر ایشان بندند سراویل ازار سرایا وسریه فوج فرستادن
ساحیة تاداج وتاخت ملك بیکانه که کم از جهارصد نفر
نه باشند سرایت تاثیر سریان بهمه جا رسیدن سراری
داه وغلام سریت ته دل وپنهان سرو جامه ازکسی باز

اسری

کردند

کردن واندوه از دل بردن وغضب کردن وشادی نمودن
وشاخ ودرخت صنوبر سرطراله فالوده سرویه قوس قزح
سراح وسروح وسرح دهای وبجرا کذاشتن حیوان وسر دادن
ومستراج واسانی سرج زره بستن وکلام نیکو سرب
برون شده سردمر آسیب بد که وصدمه سرح خلاصه و
انتخاب سرب سردابه وراه وغار وته خانه وشیشه کوبی
س ط ۳ سطح بام کسترانیده وفرش کرده وهموار ومسطح
سطحت کسترده شده سط میانه ووسط سطو حمله کردن
وغلبه وتسلط در نهادن اسب لکام را بردندان وسرکشی
سطوت حمله وتندی ومشکل وقهر سطر نوشتن وافسانه
واساطیر وقصه واستطاده سطام کفجه اهن سطح کسترده
شده ونام کاهنی مشهور سطل طاس سطام تیز کردن حربه
برسان وسند س ع ۳ سعی تردد وکوشش وشتاب سعید

نیك بخت سخه فراخی و وسعت سحر حرارت آتش وگرسنگی و دیوانگی
سعیر آتش افروخته سعال سرفه سخابیب بدمددی و بخیلی سعفه
سبوس سر سعتر کاکوتی و زنان شوخ زلف وجوان و زیبا سعدین
کوکب مشتری سعبان شاخ زننده سعیط روغن وبیت سعدان گیاهی بستانی
وخار وخسك س غ سغب سغبه جوع وگرسنگی وافغان وشیفته
وفریفته و از راه برده وگرسنه سغدی کیموخت وچرم کبود فام
س ف ۲ سفك خونریزی وخون ریختن سفاك خون ریز سفح زنا و
بدکاری سفاح زانی وخون ریزی سفاد سفود بر جستن بر ماده و
جماع کردن سفل ادنا وسفله وکیمخت سفه نادانی سفیه نادان و
ابله سفه غلام سفرجل سیب بهی سفر برهنه وکردن عورت و
بخانه بنشستن ومسافره سه روزه راه وجهاد بازکشیدن و
نوشتن خط ومسفره روشن شونده سف زره بستن وتیز کردن
کارد وریختن آب بهدادا وخوابیدن واز حال گردانیدن وصوت

کردن

کردن وتاسف خوردن سفع فراگرفتن موی پیشانی بدست و
کشیدن ناصیة وسوختن وسیاه کردن سفینه کشتی سفن
سوهان وغلاف سفیع شورانیدن وسرکشیدن وبرآتش
سیاه کردن وموی پیشانی گرفتن سفیله یاوه ومنکر بدیهی و
یکطرف افتاده وجاهل وبی انصاف وخودکام سفجر خربوزهٔ
خام نارسیده سفیفر آستانه در سفراق پیاله وقدح سفره ملایکه
نویسنده وجر سفاق پرده دل وفرشته وروشن شده وکتابت
سفیر قاصد ورسول وسفارت رسالت سفرات جغرات سفین
کشتن ونام حربگاه سفاهت نادانی وابلهی سفاله دو رسد ن س ق ۲
سقی آب دادن ومشك وآب وته خانه وسردابهٔ سقا
آب دهنده سقا وسقایه کوزهٔ آبخوره سقر دوزخ سقوط
افتادن وانداختن وسقط بچهٔ خام افتادن از شکم مادر و
افکانه وادویهٔ عطسه دربینی کردن وتیز زدن سقانیم بیمانه

بمانه سقف آسمان نه خانه سقیم بیمار وشکسته سقط خرجین
رخت وتلف شدن وافکانه ودرشتی واعراض عنط سقام نادر
ونام مرض بینی سقلاطون پارچهٔ حریر ومنقش اعلا سقلاب سکانی
وشهری سقاف زمین هموار ومسطح بالاخانه سقیفه بندقبا
سقین طمع کند سقیط شبنم سقراط جغرات ونام حکیمی سقط برافتادن
ودست گزیدن از حسرت وپشیمانی س ک ۲ سکب وسکوب ریختن
ورنیان شدن آب چشم مسکوب ریخته شده سکت آرامیدن
وسکون وخاموشی سکوت خاموشی سکر مستی وچشم پوشیدن
ونام قند وشکر وبستن راه آب سکرت چشم بسته شدن و
بیهوشی حالت موت وسکرات سکون آرام سکنه آرامگاه و
مسکن ساکن وآرام گرفته سک ریختن آب وقباله وخط سکین
کارد سکینه آرام دل سکوک خط وقباله سکته مرض بیدم شدن
دد عهد طالوت آمده بود وبچی شبیه بمردن هندی فوها ونام

چیزی

چیزی که اطفال بترسانند تا از گریه خاموش شوند سکه لباس و
نقش درم ودستهٔ خرما سکاک سکه زدن وهوا سکرات شب
جان کندن سکاب سیه آب سکینه آرام ونام تابوتی که از
آسمان فرود آمده بود سرش بصورت گربه وروی او مانند آدم و
دو بال ها مانند مرغ داشت ودر عهد طالوت آمده بود س ل ۲
سلعت متاع وکالا سلام وسلامت تندرستی وصبر وتسلیم
سلم آشتی وصلح وزینه ونردبان وزرپیشکی دادن در خریدن
متاع آینده واسلام وتسلیم واطاعت کردن سلف مردم گذشته
وپیش رفته سلب دور کردن وربودن ورخت وجامهٔ مقتول
که تعلق بقاتل مسلم دارد ودروغ ورسن سلاح آلات حرب
سلخ کندن پوست وایام بی نور شدن ماه انسلاخ کشیدن
وگذشتن اسلاله اولاد واحفاد وشیره وعصیره وکل شتر
که از کف دست بیرون آید سلوی تدرو ویریان سلسله

نجیر و برف سلاجب رخت مرده وجامهٔ ماتم و سلب سلوت
آرام و قرار و امن و امان و خوشحالی سلیم ساده و مار گزیده
سلسبیل جوی بهشت و امر سوال و آسان فرو بردن بگلو
و بلغ و آب خوشگوار سلق چغندر و فصاحت کلام و سلیقهٔ
سخن سلحفات سنگ پشت سلاجت ادویه ماه سله
مختوم و خرجین گدا و مادافسا سلطان حجت روشن و غالب و غلبه
و تسلط و ملك سلوف کشتن سلك رشته سلوك راه رفتن
و در آوردن سلط غلبه و تسلط و دست دادن و برگماشتن سلقوا
زبان آوری و فصاحت سلیطه زنی که بسیار شوهر کرده و بدزبان
و موذی و درست باشد و درد و ثقل حمر و فصیح و نامفید
و فاشره و خرجین اسباب در سفر باشد سلیب ربوده و برادر
کشیده سلا خرما سلو بی اندازه سلیقه خاصیت سلامان
درخت و شجر سل و سال کاهش و شجری و کشتی چوب بانس و



و ساچه و برکشیدن سلو قافله و متاع قافله و سلعه سلا دوغن
جدا کردن از جغرات و دوغ و نام نوعی از خرما سلت جو برهنه
و کاسه بانگشت پاك کردن و بریدن و مثله و بند حنا دور نمودن
و سر تراشیدن و تازیانه زدن موافق حد س م ۲ سم سوراخ و
سوزن و زهر سم سم کنجد و اختلاف سما آسمان بلند و ابر سمو بلندی
و علو سمد ماهی و اسماء فه خانه سماك ماهی فروشی سمی باران و
توم و هم نام سموم زهر باد گرم سمن فربهی و یاسمن سمع شنوائی
و بچه کرك و فریاد فهری سمر افسانه و مشهور و شب بی ماه و قصه
ماری سمود بازی و غفلت و سرود و قومی و غنا یم سمند نان
سفید سمج و سماجت سردی و بخیلی و درشتی و ناخوشی و سوراخ و فراخ
و ته دل سماحت درگذار و تسامح و صلح و بخشیدن و کرم نمودن و
عطا سماك نیزه و دو صورت بر افلاك بصورت نیزه اندا عزل و رامح
سماط دعوت و نعمت و الطعام و صف مردم و اسب بادگیر و مرغی

الوان ودسته وخرم سماع جاسوس کلام وشنونده سمعت ریا و
ودیده کی سمانه تدرو سماعیلی ملاحده سمین فربه سمت راه وجا
وعلو سمات علامت ونشانه وراه سمایت ندامت وشرمندکی سمور
پوستین سم دوباه سماع شنیدن نغمه وحال کردن سمیر روزن سمه
شب راه رفتن وشب ماندن سماق تتم سمجه سردابه وتهخانه سمند
وسمند ور آتش خوارده وسمندر سماد خاک سرکین آمین وکه کل سمیق
جوب مقروع ودسته سمت راه وروشن وقصد سمه داغ ووسمه سملق
دشت هموار سملاخ ریم وچرک گوش سمط رشته مروارید سمرا کندم
خام سماکین دوستان وبر زمین سمل جامه کهنه س ن ٢ سن
دندان وسال وسن وسنون صاف کننده دندان از حال کشته و
کنده شده آب حوض وبنیاد نهادن وصورت کردن ورغیتن و
بد بو شدن سنه وسنا روشنی اسن کنده شده واز حال کشته و
مسن وبلندی وبزرکی سنه خواب سبک وسال قحط وروشنی سنباج

خوش

وغادبه ومارتدیه وغیره که در تحقیق حقیقت اشیا اختلاف
دارند سوره پاره از قرآن مجید مقدار سه آیت یا بیشتر از
سه آیت وتسور از راه دیوار بخانه در آمدن بغیر راه در
وازه معتاد سوابل کذران وچرنده سوات عورت وقبل و
دبر وبر سوائی وزشت خوئی وبرابری وفادر برابر کردن
سودق جرع سوه قبل ودبر والفسر وسلقته س ٢٥ سهم
تیر وحصه وبیم واندیشه سهو غلط وفراموشی سهل زمین نرم
وآسان ودوروبه سها ستاره خورد وسهو وغلط نا سهر
بیخوابی وبیداری سهی سرو صنوبر سهولی لجام ولکام سهم
رط تیر بی پر وکز سهلب فروش خانه سهب مرکب فراخ کام
س ی ٢ سید مهتر وسردار قوم ونهان سیر رفتن وبر شکم
وخصال نهانی وسیرت وراه وروش سیه وسی وسیآت
کناه واساءة سزا ویاداش بدی سیل زیادتی رود تسویل

گردانیدن ومکر وحیله وفریب اساله دوانیدن آب وسیلان
سیرت روش سیما خصوصًا ونشان ورنگ رو وچهره وپیشانی
سیاره کواکب هفتگانه کاروان وقافله سید کرك سیطره
برگماشته شدن سیاحت سفر درخشکی سیاقت دوانی سیف
شمشیر سیخون خارپشت سیوم شتاب رفتن ورنج وخواری
وجرا کردن وعذاب نمودن وبها کردن وگرفتن باده وتنها
وثالث سیاست کرده وجولیده موی سیاره کاروان وکواکب
سبعه سیا سیر کردن در باغ وبوستان سینا نیکو ومبارك
وکوه درخت تاك سفر دریا وروزه داشتن وطاعت سیب
دویدن اسپ وازاد شدن دواب در راه خدا از خدمت
بنده وروانی آب درجوی الشین معجمه شش آش
شادب جوان وخوب سال شان حال وکار وافعال وسبب
وتقریب ولخت شهد شامخ بلند وعالی شاهق قله کوه شامه

حرد ماغ

حرد ماغ وخال شایگان ارزان وبسیار قافیه شومعیوب
شاکی شك کنند وگله مند شاخص سایه شخص قایم ونیزه بارك
ایستاده وخیره باز مانده شاهت وجوه شکفته روئی وگشاده
پیشانی وخنده روئی وزشت روئی وکریه شاذ نادر ودور
از استعمال ومعیوب وغیر مشهور شافه قلیته ادویه شامل
درگرفته وبهمه جا رسیده شاق مشکل وسخت وطناب بسته و
شکافته شایبه شك وشبه وآلودگی شارع راه عام شایع
مشهور شانئ دشمن وشکایتمند شارق آفتاب شاکله مانند
وامثال درخوی وخصال وعادل واسپ فراخ کام شادك
قوس شار پارچه تنك واستر جامه شاطی کرانه دریا شادن
آهوبره شاشك سار رباب شاعر قافیه گوی شاداب تازه
شادروان سراپرده وفرش وایوان عالی شاه سرغم ریحان
شاه اول وبهتر اجناس شابوی عنبر سارا شاهول بایان

شاموك ديسماني كه راستي عمارت معلوم نماند شامت شادي
ونكبت شاخ جوان سال شاهي بدچشم وخداوندي شاهرة
صورة شاخوره داس خشت بران شاخص مقدار وقد شخص شاطب
مايل وسرسبز شاشا خوراد بر راه ايستاده كردن شادي شبانه
روز وطرب شات كوسفند ش ب ٢ شباب جواني شبه شك
وتمثال ودانه سياه سبع سير شكم شبان كوسفند چرا شبد
كوئ كردن بنياد عمارت ونادانى وتكبر وفريب ونام دريچه مشبكه
خورد كه از اندرون بيرون توان ديد وازبيرون باندرون
نظر نباشد ونتوان ديد شبكه بنجره ودام شبيكه وشبكي دام
وبت پرست شبق حريص جماع شباق زن باكره شبل بچه شير
شبوه عقرب شبلك صغير وآواز باد دهن شبث دنك آب
ونشانه شبكير سفر آخر شب شبيه جواني شبح مثال وابدان
شخص شوت ٢ شتا زمستان شت وشتى براكندكي وپريشاني

واشتاب

واشتاب شتران باران عظيم شتوان لايق وشايسته شتم
دشنام شتود شهد فروش وسوداكر شهد شتاد زمستان و
براكندكي تر ج ٢ شتى درخت واختلاف شجود وشجره مخالفت و
عداوت ومشاجره وكردانيدن ونيزه زدن وچيزي برسرباي
افكندن وسلسله ونسب نامه شجن وشجون غم واندوه و
كلام نادر برابر وفا موافق وهملو وحاجت وبن ركي وبن ك
وبيخ درخت شجا نقره وقضنه شجاع سير كشته ودلير شجب و
شجوب غمكين ولاغر شجنه قرابت وشجر شرح ٢ شح بخيلي و
امساك شحيح بخيل شحم پيه وچربي شحن بركردن وراندن و
بركندن ومشحون شحنه حكم وآمر شخ ٢ شخص كالبد ووجود
شخوص نقل وتحويل وچشم بهن باز ماندن وشاير بهن برون
آينده شخودن وشخوديدن خراشيدن وبناخن كندن
وكوشيدن وشوريدن وغريدن وبند شدن شخيص نزاك

شخب آخر شیر از پستان بیك کشیدن بر آید شد ۲ شدة تنها
واستوار و محکم کردن شدید سخت شدق کج دهن و کناره لب
شدیار زمین کافته شذ ۲ شذیه شاخ پراکنده لایوتهدب
واصلاح و باریکی شذخ کثیر و شکست اجوف شر ۲ شری و شرا
خرید و فروخت شریان رگ جان شرنك زهر شری بیشه و
جنکل و آبله و سرخباد شراك بند نعلین و میخ شریط ریسمان
محکم از برگ خرما شرط نشان و علامت و وعده و عهد و لایق
و مناسب و موافق و پیشانی و نام برگ سبز اول زراعت و
آبجوی و کناره دریا شرع کناره آب و عدالتخانه و پدید
کردن دین حق شریف بزرگ و اصیل شرح کشادن و جدا کردن
و پاره نمودن شراع بند نعلین و جاری و بادبان کشتی شره
حرص و بدی و شرارت شریعه بحش شکاد شرناق نور شرنبث
سطبر و درشت شرج آبراهه در کوه و بند و طناب خیمه

شرخ

شرخ اول ایام جوانی و تیغ آب نادادهٔ شرد و شاردین پریشان
و متفرق کردانیدن شریده پهلوی چرنده شرط آب دریا و عهد
و پیمان و شریش شرج السّما کاه کشان شرذمه جماعت اندک شرخ
لکام و بادبان کشتی شرب نوشیدن و بهره و شربت آمیختن شروع
ابتدا و راندن در آب دریا شرعا در آب راندن شریعت راه
راست و بلند و ظاهر و پیدا و نهادن شرفه کنگره بام خانه
شرف محل روشنائی و مطلع آفتاب و روشن کردن و مشرق
شرج بند خیمه شریب هم پیاله و هم کاسه شرجب و شرعب طویل
و دراز شروب لاغر شدن دواب و حشش ط ۲ شط و شاطی
کرانه دریا شطوما دور و مهجور شطط درشتی زیاده از حد
و بیداد و تشطط و دروغ و بد دلی شطاط درشت و بد دل
و بیمروت شطح سخت مزاج و بی باك هرزه کو و پند و نصایح
شطا نام سبزه اول دمیدن زراعت و سبزه زراعت شطر پاره

وجانب ونیمه وبهره شطره نام زنی که توامان نزاید تا یکسال پسر
آرد ویکسال دختر زاید ودوشیدن شیر وکثرت شیر ولبن
شطن ریسمان شطی شست ماهی گیران شطاد گروهی از مشایخ
شطب شاخ سبز وتر شرع شعبه شاخ وقومی وراه شعر
پشم وصوف ودانستن واشعار وکلام با قافیه واگاهی شعرا
نام ستاره که از عقب جوزا بر آید شعبر وشعاده نشان طاعت
گاه ومعبد وپیدا شدن سفید موی سیاه وهمه را در گرفتن
ونام مرض در پلک چشم مانند شعشعه روشنائی ونور
وباده شعبده بازی گری وساخته شعشعان دراز قد
شعرا عقاب شعثا جولیده موی شعیب مشک کهنه پاره
شده شعشاع بلند وبالا شعث گرد آلوده وجولیده موی
اشفت آلوده موی تر شعار جامه درون شعریان تاره ستاره
سهیل یمن وشعر یمن که مذکور شد شغف بیچارگی وبی

اختیاری

وخوشه شنی روشن وعالی سندس پارچه حریر سند تکیه دیوار
کهنه وپناه وپشت پناه سنوح واقعه تازه روداد سنین قحط سالی
وازحال گشتن سنود کوبه سنت راه ونهاد وطریق وروش سنجه
شوره بوم سنجاب جانور پوستین سنب وزن کرده وسخته وبعقط
افتادن سندات مکسران سنب پاره از زیور زنان سنتی مردانه
ودلیری در حرب سرو ۲ سور شادی وقلعه سوره پاره سوف نازو
سوق بازار وراندن سوط تازیانه سوغ آسان بگلو رفتن ورود
کولرا شدن وجای سواغ باده از شب ونام بتی سوم رنج ودرد وزخم
ودسم تکلف بخواری وعذاب ورنج دشواری وجرا کردن وبها کردن
سنوح وسوانح ظاهر شدن سوام موی فرمایت سول وسوال آرزو
سوء بدی واین کار بد وغم وعورت سواء این کار بد وسرود سوا
یکسان ومساوی هامون سوی راست وتمام خلقت وهمواری
وسرداری سودد سرداری سواد دستوانه وجنگی وعربده جو سون

کل آسمان چونی سوس مهکی وارضه وپشم خوارده سویدا خال سیاه جگر

سوزیان سود بعد از زیان ونفع ونان سوی اجر ومیانه

ویکسان وهموار وتمام خلقت تندرست وراست سوب جامه

سواد سیاهی ومیانه وافسانه سودا مرض جنون سویق تلقان

سواد اعظم شهر بزرك سوایم حیوان کزنده سوتش براده سو

سوهان آهن سای سواهل زرنقد سوك ماتم سوا میانه

راه وبرابری وبغیر وجز سوسناخ خار بالاء دیوار وخار بندی

سوات الباد بلند زود سوخته پنبه جماق سوء شرمکاه و

کالبد وتن وبدی سوء المساوات غمکین کردن سوء السنه

بدی وکناه سود فایده وسیاه سواغ بت وساعت زمانه و

قیامت سوم بیخ وچشانیدن عذاب وخواری واکراه واسامت

وتسویم نشان کردن وسامت به تنك وستوه آمدن از عذاب

سوفسطائیه اقسام حکماء فلاسفه مانند لا ادریه وعنادیه

وعنادیه

اختیاری ودوستی ته دل ودیوانکی شعبان سیر شکم

وشبعان شعاع روشنی شعیره عبادتکاه شعرا دانا وعالم شرع

شعف شوق وشورش بافراط محبت وبیچارکی وبی اختیاری

وفریفتکی شغب شور وفریاد وفریب شغاف پرده دل شغاد

برادر رستم شغل مشغولی وکار شغرب پای پیچ وپای تابه

قله کوه شغوده زرق ودروست شرف شفه وشفت لب

شفا صحت ونام کتابی در فن حکمت وکرانه دریا وداد شفیق

مهربان وبرادر مشفق شفتن چین ابروی شفش شاخ درخت و

کری که نداف بران پنبه جمع کند شفاهنك نام تخته

بار کشی سیم وطلا شفاعت حمایت شف لاغری از غم واندوه

واندیشه شفع جفت وزوج وحق خواد وشرکت در ملك و

املاك شفق سرخی شام وسحر شفره جرم بروکه ذن شفر پلك

دم ذین شفا عر خواهش ودرخواست شفا صحت وکرانه دریا

شغبه زبون ونا... شغب کونکلم

شفلح زن فربه وشتر فراخ بيني ش ق ٢ شق پاره كردن و
دشواري شقه سفر دور با مشقت وبجر لوا وجامه فرجي شقي
بدبخت وبخ ديده وكناه كار ودشمن شقا بدبخته شده شقايق
لاله شقراق جانور رنكين شقت شكافته وپاره شده ودره
كوه وغار شقاق دشمني وخلاف شقنه در روي وقطع بمشقت
شقا وشقاوه وشقوه بدبخت وعاصي شدن ومخالفت و
راندن شتر در راه ش ك ٢ شك مظنه وكمان شكل مانند
شكر حمد وسپاس وقند وفرج عورت شكود حيوان كشير شير
دوشنده شكرف خوب وزيبا وبزرك وعجيب وغريب وفربه
وزفت شكفت عجيب وغريب شكال مانند وعقال ودوال
شكوه بزركي ومهابة وكله شكيب صبر شكاف رخنه و
تفرقه وچشم باز ماندن ودشواري وبي آرامي شاكل خو
وخاصيت شكيمه كوشه ديك شكير كياه خرد ش ك ٢

شل

شل بيدست وپاي شلال دوختن بغير بخيه شليل ميوه
شله قصاص وبدل خون وفرج وبت پرست ولته حيض ش م ٢
شمع موم وچراغ شمه اندك وبوي خوش شميم بوي خوش
شمامه بوي خوش كه در انداز زند شميدن بو كردن شمام مردم
كوهي شماس آفتاب پرست شمن آتش پرست شمد جادو شمار
ساحر شماط ابله روي شميط سحر كاه شمراخ شاخ انكور تاك
شمال دست چپ وباد جانب راست شمر حوض خورد وبرج و
سخت دل وبچه روة شماخي پاي تخت شروان شماتت طعنه و
ملامت اعدا شمايل اخلاق وخصال واشكال شمول بهمه جا
رسيده وهمه را در كرفته شمله طره دستار شموش توسن و
بد لكام ورميده شمروخ خوشه خرما شمع الهي قران مجيد
وفرقان حميد شمليت پشم دسته بسته شملت شاد شدن
بغم دشمن وطعنه اعدا ش ن ٢ شنا وشناد وشنود

دشمنی وعداوت ودور کردن شتار طعنه وملامت وعیب
وعار وغرابی شناعت ملامت وسرزنش وطعنه وبد
کوی وفریاد سك در شب ماه ودوله شنك شوخ و[illegible]
رعنا وزیبا وسازوبازوصلح ودرخت سرو شکول خوب
زیبا ورعنا شنفت شنیده شنج زمین شوره وسخت شنقاد
رحلت وجانوری شن ریخته ومشك کهنه شنان آهسته
شنب صفا وخوش آبی دندان شنت شترخار شنیت
تعلق وآویختن ش و ۲ شود دشمن دار شوی کرانه دست
وپای وبریان کرده وکباب شوا کباب وبریانی ومشوی
شوب درآمیخته وشبه ناك شوك خار وکیماق وجغرات
وشیر بسته وسلاح وحربه وقوة شوط زبانه شعلهٔ آتش
وشواظ جم شوکت قوة وقدرت وجاه ومبازرت وسلاح
شوخ بی باك وتیز چشم وبی شرم شوله نادان وشوم و



سرکین دانجر کین شوشه پاره شوری تدبیر ومشورت کردن
شور درخت کن ونمك وفتنه شوالك اسپ خاصه وخوش
لکام شوارب بروت دراز شوامخ بلند وعالی شولوب
باران کثیر شوقب دراز قد شوهب خار پشت شوشك
سازرباب شوارع راها شواش کینه وعداوت شوات پوست
سرشره ۲ شهاب ستاره درخشنده وشرارهٔ آتش شهود گواه
وشاهد شهید گواه حاضر ومقتول در راه حق شهر ماه و مصر
شهیق فریاد خر وشاهق فریاد کننده وقلهٔ جبال عالی ونفس
زدن بقوة شهوة حرص وآرزو شهیره وشهله پیرزال
شهلا نرکس سیاه کاسه شهی وشهوی آرزو واشتها
وچست وچالاك شیرین وگوار شهره شمشیر ومشهور
شده شهامت دلیری وشجاعت ومردانکی شهادة گواهی
وتیره دلی وبناحق مردن شری ۲ شی چیزی وبریان کرده و

مشوی و نواعی از پوستین شیب پیری و سفیدی موی و
شیبت شیخ پیر زیاده از چهل ساله شیعه گروه شیاع آشکار
و ظاهر شدن و پراکنده و مشهور و تشییع پیش رفتن و
استقبال شید مکر و حیله و فریاد و ناله بلند و خانه بلند
و گچ کردن بنیاد عمارت و بروج و قصر بلند و محکم مشید
و افراشته و استوار و نام آفتاب و خورشید شیده خانه
بلند بر افراشته و گچ کردن عمارت و مکر و حیله شیدا دیوانه
و آشفته دماغ شیوه هنر شیون نوحه و نقصان و شور
شین شور و نقصان و عیب و زشت شیئاً لله گدایی شیم خصال و
خوی و سردی و برودت شیخ نجدی شیطان شیبان گله بان
و شبان رمه شیشک بره گوسفند و سبزک و غله
شیفته دیوانه شیار زمین کافته جهة زراعت
شیرخدا و شیر بیشه و شیر شوزه و شیر غاب
شرزه
کنایه

کنایه از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه
شبط هلاکت شینه نکار کردن و نشانه
و رنگ مخالف شید مان کولک پیر شیمان هشیار
شیسا خرمای بیدانه شیاط طعام سوخته و تب
کرم الصاد مهمله ص اصادق راست کلام
و راست گو صاحب یار و مصاحب و وزیر صاحب
الجنب همسر و همسفر و همپهلو و فریادی سخت که گوش را کر کند
صاحبة صاحب مرکن اهل دل و گوشه نشین و صاحب حال صالح
زاهد و صلح کننده صاع پیمانه صادم شمشیر برنده صاعقه
رعد و برق و بیهوشی صاخته قیامت و آواز درشت که گوش را
کر کند صایع شایع و مشهور صانع هنرمند پیدا کننده صادر
گردیدن صاد دیگ آهن و گرداننده و صابی ملت
گردان که از کیشی بکیش دیگر رود و بر یک دین ثابت نباشد

صایب راست کار صالب تب گرم وحمام صاروره حج ناکرده
صالغ گاو جوانه صافن اسپ بسته وایستاده وسم چهارم بر
زمین نهاده ونام رگی ودست وپا بسته بهر قربانی صاح گناه
وفریاد مرغ صاغر خوار وحقیر وخورد صا باربستن وترسیدن
وجرك وزنك که پاك شود صافات صف زده وصافیات
اسپان صف کشیده ایستاده صابون سلطانی رزی که حاکم
ظالم از رعیت به بهانه صابون ستاند ص ب ۲ صب ریختن
صبح وصباح بامداد وسفیده دم صبوح باده خوردن بامداد
صبر شکیب ومصبر وابلوا صبی کودك صبغه دین وملت و
رنك ورنگ خورش وادام صبو وصبوه مایل شدن ومیل کردن
از دین بر گشتن بهر محبت صبیان کودك صبه خال وپسر
صبیح سفید فام صبیحه خواب بامداد که مانع وسعت رزق است
صباغ زمستان سرد صبره کتان صبح قندیل کلسا وبامداد

صبا

صبا باد خوش آینده از عقب سرد باد مشرق خلاف دبور
صبان کنده بغل صبل بلا کره صباحت تنکی وسفید گوشتی
صبیب شور شوق عشق وتنك دلی صبو بر آمدن دندان طفل و
نام صابی بدین ملت کردان ودندان بر آمدن صباحت
تب صباح فریاد روباه صباد خرما وصابر ص ح ۲ صحت
کوفتن وخصومت وفریاد وشور ص ح ۲ صحف وصحیفه
وصحیفه کتاب ونامه وکاسه کلان سر کشاده صحو هشیاری
وخبرداری وشعور وادراك صحبت همدمی ومصاحبت
صحیم آب اندك ص خ ۲ صخ کر ساختن گوش از بانك فریاد
وشورش واز کار بردن قوت شنوایی از افراط فریاد سخت
وحش وقیامت وصاخته وکر کردن گوش صخره سنك خاره
سخت کبود فام صخت ناله وفریاد ص د ۲ صدق راستی کلام
کرانه دو کوه مقابله هم دو دستی صداق مهر کابین صداع

دردسر وشکافتن تصدع شکافته شدن وفرمان بردن
وآشکار وپنهان صد روی گردانیدن وبرگردیدن
یصدّون باز دادند وروی گردانان تصدی فریاد
کردن تصدی پیش آمدن واستقبال وتصدیه
دست بر دست زدن صدید زرد آب وفریاد
صدد سینه وبازگشتن ومکان صاحب مجلس وبیرون
شدن صدف کرانه کوه وگوش ماهی وروی گردانیدن
ویصدفون روی گردان شده ها ونام سنگ زیر
آسیا وخانه قطب کره ودانا وعالم صدمه آسیب
ودکه صدره جامه سینه پوش صدقه خیرات
صداو صاد دیگ آهن وآوان وگردانیده صدب
سوداز قوم صدود برگشتن وروگردانیدن صدوف
صدوف بازگشتن صدع شکافتن وفرمان بجا آوردن

ودردسر

ودردسر وگیاهی صدا داغ سینه شتن وآواز گنبذ کوه صدام صداع
ودردینه سر ورنگ گرفتن آهن آلات صدق درکشنده تار
سیم وزر وراستی صدیع بامداد صیدی زنگار گرفته ص ر ر
صر رهای سرد وبرودة وجمع کردن صرصر باد تند ونام جانور
چو پاسك وچنگره که از سوراخ دیوار خانه شب فریاد میکند
صریر صدای تحریر قلم بر کاغذ وسرما وبرودت صرف زیادتی
ورنجان ونام منزلی از منازل ماه صرة فریاد ودردسر وثابت
بودن برگناه واصرار وصر برگناه بودن وبدره زر وهمیانی
صرح خانه عالی وقصر بلند صریخ فریاد والغیاث واستصراخ
وخروشیدن وبرهانده صراط راه پل واول شب کود صرطاط
فالوده صرم بریدن زراعت پخته وچیدن میوه درشب از
درختها ودریدن وقطع نمودن از صحبت مردم ودرشب
بریدن وجدا کردن صریم درویدن زراعت وبرچیدن میوه از

درخت وشبانه روز وملوان ومیانه شام وسحر صرع یا یکدیکر
کشتی کرفتن وپهلوانی نمودن ونام مرض وبیهوشی ومرکی
صرد کذشتن تیر از نشانه وباد سرد وخالص شدن وجانوری
خوش آواز صراد وصرده سپرده وحواله صرایر ضامن وکفیل صرع
هوای ابر سرد وباد وسردی صراد یوز بند کوساله صراح خلاص
هر چیزی وخانه عالی صرف وصروف از راه برکشتن وانصراف
صرب ترش شیر شدن وجغرات شدن ص ط ۲ صطره کماشته
شدن ومصطر نکاهبانی کردن ونظر بند ص ع ۲ صعب مشکل
ودشوار وسخت وتند وشاق صعلوک کدا صعد وصعود بالا
رفتن وعقبه ودشوار صاعد عالی شده صعید بالا بر شده
وخاک برانکیخته وزمین برجسته وکرد تیمم اصعاد شتاب
بالای کوه شدن وتصاعد ورد بیابر آمدن صعوه مرغ چه
وکنجشک صعق بیهوش وبی شعور شدن ومردن صاعقه برق

ورعد

ورعد وآتش آسمان که بیهوش کند ص غ ۲ صغر خوردی وخواری
صغیره کناه خورد واندک صغار خوار وحقیر وسبک صغی
انعام وبخشیدن وهبه صغات آغوش وکنار صغت خشاوه
وبیک مشت صغب سرکش وخودکام ص ف ۲ صف فوج و
رسته وبوریا وپرده صفا روشنی ولغزان وهمواری وسبکی
نام کوهی در مکه صفو وصفی میل کردن وصفو صفت میل و
صصف
ثنا وامثال صفصف زمین وهموار ودشت صفوان سنک
پاره لغزان صفد صبر او بند وکره عقیله وعقده وعطا اصفاد
بندها صفح در کذشتن وعفو کردن ور وکردانیدن صفر و صفرت
زرد فام ونقطه صفون چراغیا شدن اسب وکژ کردن صفیر
آواز باد دهن وشبلک دستی صفیق تنک صفیح سنک پهن
صقاع چادر وبرقع وبانک خروس صفصاف بید زردن
زمین سم ونشاط نمودن ستور صفوت پاکی وصفایی صفر

بلندی بهوا و بند کردن و رشته کردن و ریزه کردن گوشت
بکار د. و نشان دادن و ایوان صفورا نام زوجه حضرت موسی
دختر حضرت شعیب پیغمبر صفصفا درخت بید صفا و مروه نام
دو کوه در مکه صفی صاف دل و با خبر از عالم معنی و حیوان بسیار
شیر دهنده و دوست بر گزیده صفیف جامه سخت و بی شرم
و پر و بال مرغان برنده صفیح لطمه و سیلی و گردنی زدن صفت
توانا و تنومند ص ق ۲ صفق چرغ شکاری صقع شب گذشته و
چیزی سخت بر چیزی سخت زدن و صدای آن زدن و فریاد مرغ
و صدای ضربه صقب ستون میانه خانه صقب ستون عمده
صقع نوم و سفید ص ک ۲ صک دست زدن و کوفتن و حل کردن
صکاک حل کننده ص ل ۲ صلح آشتی صلب پشت و برادر کشیدن
و سخت و محکم صلف لاف و گزاف و تکبر و افتخار صلصال
خشک و سخت شده و کلوخ و نام چشمه در بهشت صلاح و

صلوح

صلوح اصلاح یافتن و نیک و زهد و تقوی و طهارت صلیل
صدای ضربه تیغ و شرفه بام صلبان گیاه خوش صلت وصل و
پیوند کردن صلا بطعام خوردن طلب نمودن و آتش افروختن
صلی در آتش در آوردن و سوختن و گرم کردن و بریان و سکالیدن
صله جایزه و قرابت رحم و خلیطه بارگیران صلات جایزه و
نواله و نماز صلوة نماز و درود و رحمت و استغفار کردن و
دعا و طلب آمرزش و سوختن در آتش و نام کنشت جهودان
صل نماز کن و مصلی جای و دست بر روی زدن صلد
درشت تاب و چین و لغزان و لخشان و سنگ درخشان
و مصفا صلیب زنار و بت و بتخانه و بدار کشیده
و خون ریخته صلابت سختی و تندی صله رحم دعایت کردن
از با و مرحمت کردن با خویشان و پیوستن و وصل
و جایزه صل نام ماری که افسون در و اثر نمیکند

وامی نماز گزاردن صلدم سنگ سخت و درخشان و تابان
و روشن و الخوان و فرش سخت صلح آشتی و اخلاص و
جنبانیدن و پاره کردن و رو بچیزی آوردن صلصل فاخته
و قمری و جانوری خوش الحان و خوش آوان صلب
دار و مصلوب بر دار کشیدن و پشت و سخت و محکم صلت
جایزه و پیوستن و کارد کلان و شمشیر زدوده و ریختن
آب از جام و تاختن اسپ و کشیدن تیغ و مرکب استوار با
نشاط ص م صمت و صموت خاموشی صامت خاموش
صم کری یعنی ناشنوائی اصام کر نمودن صمهن سنگ ریزه
و حصبا صمصام شمشیر صمد کامل بر از کمالات و بی نیاز
و پناه نیازمندان و بر آرنده حاجات محتاجان صمیم
ته دل و گل سوخ و رنگ رخساره صمین جا بود [?] [illegible]
صماخ سوراخ شنوائی گوش و قوت سمع ص ن

صن

صن اول ایام سرما بود عجوزه دی ماه صنادید اکابر قوم
صنع و صنعت هنر و کار کردن صنف حصه و گونه و
جماعت و یا کدامی صنوبر درخت سرو صنو و صنونه
دو درخت که از یک بیخ بر آمده باشد و اصل هر دو یکی
و نه جدا باشد و چند شاخ درخت خرما صنج نام یار
ساز و تنبیره و چنگ صنم اجسام جم و بت صند مهتر قوم
صناره بود صناب موم و سپندان بهم کوفته صناح
سودی صنوان چند درخت از یک بیخ صنتت مهتر و
صنادید قوم صنب نوعی از فام [?] ص و صواب
راست و درست و کلمه شهادت صومعه عبادتخانه
صوت آواز صورت چهره صور شاخ اسرافیل
قیامت و جمع صورت و چهره و میل کردن و گردانیدن و
جنبانیدن و پاره کردن صوم روزه صواع پیمانه و کوزه

وصاع وصنم وبت صوف پشم وایستاده صویدا نه دل وظام
صولت تندی صوجب جانب وباریدن باران ورسیدن نجم
از بالا بته وراستی صول وصوله حمله وتندی صون وصان
حفظ ونگهبانی صوان تخت خانه ونقاب وپوشش ودرمه
وگیاه دشتی وهاله ونگهبانی صوهره فریاد باز وجره در طلب
طعمه صواف دست وایستاده صوق هیبت وبیم ص ۲۴
صهر نسبت وامادی وخسود بایکدیگر گدازانیدن وگداختن
وسوزصهیرجم وسبیه آب کردن صهبا باده صهیل شبه و
فریاد اسپ صهلق اواز سخت ص ی ۲ صیت آوازه صیب باران
بی دربی باریدن وبزرگ قطره صیام روزه صید شکار
صیانت حفظ ونگاهداشت صیصه حصار وپناه وقلعه و
جنگ وخروش وشاخ گاو وشارستان صاصی جم صیرورة
برکشتن وگردیدن ازحال صیر جای بازگشت ومرجع صیف
تابستان

تابستان صیحه بانگ وفریاد صیاح فریادکننده وصیحه
صیر جنبانیدن وپاره کردن وشکافتن صیرفی صراف ونقاد
صیاغ زرگر صیاص قلعه وحصار صیل گروه صیحه بانگ
وعذاب صیر میل وپاره کردن وازحال برکشتن صیلمه ب
کماشته شدن ونایب کردن الضاد معجمه ض ض ضامن
متعهد ودرپذیرنده ضال وضاله حیوان گم شده وا ز
خاوند دورافتاده وشیردهنده ومرض شتر وبزمین
چیدن ضامر روباه کودکودن ودرانبهم آوردن و
استخوان پهلو ضاض توکش تیر ضان میش وگوسپند
ضاغوط دیو خواب ضادی وضام لاغروباریک میان
ضایع خواب وهلاک ضادل کنش ضاض حرص و
دیواجه ضام خوازنه وهم باجه وهم خواهر شوهر
وناله وفریاد کردن ازدرد والم وتب ضرب ۲

ضب سوسمار ضبی آهو ضبر نقصان و ضرر و غم و اندوه و خوف ضبه دام و زرد سیاه ضبع کفتار لنك
ضبح آواز تند و نفس زدن اسپ در حالت دویدن
و فوس ضبیب دویدن و قطره زدن و عدو ضبو
پنهان شدن کثرت اموال و شُبهه و مانند ضبث
سر پنجه گرفتن پهلوان ض ج ضجع پهلو بر زمین نهادن
و خوابیدن مضجع خوابگاه و ناله و عاجزی کردن
ضجرت ملال و آزردگی و دلتنگی و دلگیری ضجیج
ناله و فریاد و استغاثه ض ح ضحك خنده ضحاك
خندان ضحی تا وقت طلوع آفتاب پیش از طلوع و
چاشتگاه و خوی گرفتن ض د ضد مخالف یکدیگر
که بهیچ حال جمع نخواهد شد ضدید بی نظیر نتواند
و بی مانند ض ر ضر زیان و گزند و ضرر و رنج

ضرر گزند و رنج انضار رنج و اضرار و بیماری ضریع خار خشك
زهردار و برافکنده مقبره و صریح ضریح مقبره و خوابگاه
ضریر کور و نابینا ضراء ابناغه و دو زن در عقد یکشوهر و
دو سنك آسیا و غم و اندوه و گزند و ضرر رسانیدن بیکدیگر
و تنگی و بدحالی ضرب زدن و راه رفتن و بدید کردن و بیان
نمودن و خوابیدن و نام شهد و عسل و لازم گرفتن سفر
کردن و دور شدن و جدا کردن و باز گردانیدن و مثل زدن
ضرب الرقاب لطمه و سیلی و قفا ضرس دندان و دندانه
و باران نرم ضرص اثاث بیت و قماش خانه داری ضرع و
ضراعت عجز و زاری و تضرع و باغ و گیاه سبز زراعت و کشت
ضرام فروزینه آتش و گیاه ریزه و حرب ضرغام تیغ و شیر ضرمان
فروتنی در بنده ضراب قسمت ضروب کرته ضریبه قسمت
ضرطه آواز گوز و باد شکم ضراب زخم تیغ ض ع ضعف ابرو



ضرر

باوان مهلك وشرها ضغن بخيل و زفت ضعف ملال وسستي
و زبوني ود و چندان كردن ومضاعف ضعفا پير وكودك
ناتوان وپيري وكودكي وخواري ض غ ۲ ضغث خواب
پريشان وشوريده ديدن واضغاث احلام ودسته
گياه خشك وترود رهم جاروب انداخته ضغن وضغينه
خشم وكينه وعداوت ضغطه تنك كرفتن قبر ضغب فرياد
خركوش ض ف ۲ ضفا موی فافته وجعد ضفته پشته ضفدع
غوك ض ل ۲ ضل ضلاله گمراهي ضاله وضاله گمراه شده ضلع
كرانه وكوشه وچسپيدن وتعدي كردن كژ شدن اعضا و
استخوان پهلو ضلول فراموش وباطل ض م ۳ ضم آميختن و
فراهم آوردن ضمر وضمور لاغري وميان باريكي ضامر ميان
باريك ولاغر ضميره دل ضميم پيوسته وبهم آميخته و
دل ضماد ادويه ترماليدن ضيمران ريحان ضمران نيلوفر زرد

ض ن ۲ ضنك تنك روزكار وبخيل وتنك دست وسخت و
عذاب كور وضغط ضنين تنكدست وبخيل وسخت و زكار
ضنين وضنت بخيل وتنكدستي ض و ۲ ضو روشني وضيا
ضوضات فرياد وشور وغوغا والغيات ضور انتخاب كرده
وكزيده وچيده ضوب شتر توانا وقوي هيكل ض ه ۲ ضهب
خام ومضهب نيم پخته ض ي ۲ ضيف مهمان وضيافت مهماني
ضيغم شير واسد ضيا روشني وضو پرتو ضياب تومان و
بخارات وطل ونخل خرما ضيم ظلم وتعدي ورشك وانتقام و
عداوت وفراهم چيزي وظلم با انتقام بالغرض ضير كزند
وضرر ونقصان رسانيد وخوردن ضيزي كم كرده وكژ و
ناقص وضايع شده اضاعت هلاك وضايع كردن وحي
انصاف ضيتين لاغر ونزار ضينيق تنكي وتنك كردن و
بضيق تنكي ضميران كل بستان افروز ضيع نهادن ووضع كردن

وزادن وشتابي ضياع زراعت گاه وکشت زار وباغات
صينوق سزاوار ضيفوق ششم مرغ
## الطاء مهمله
ط ط اطام
پاك وپاكيزه طارق ستارهٔ صبح وهلال نو بهم رسيده و
نيكبختي روزگار وحادثه وشب آينده وطوارق جمع طارد
راننده ودوركننده طاغوت هرچه آن را بغير خدا تعالى
مي پرستند مانند ديو وبت طايفه قوم وگروه طايف
وسوسه وطوف كننده وآفت وبيم طاسر قيامت طالق
رها كرده طالوت ملكي طاير پرنده طاطاق خانه طالح
مجرم وعاصي طاق وترتيب جاه وحشم وتكلف وكروفر
طاقديس عمارتي عالي معروف طاعون مفاجات ووبا
طاعن نيزه زننده وملامت طامات مكر وحيله طاح هلاكت
طامه قيامت وبانك وآوازه بلند طاطا نيزه پست كردن
وزمين پست طاق منبر ومحراب خانه طارم بالاخانه

طار

طاعون زر آسيا طافح مست وبيهوش افتاده طايل فايده مند و
نافع وقدرت وافزوني وغلبه وترجيح در فضل وكمالات و
توانگري ومنت نهادن طاب خوشي وخرمي باد وطوبي
وخوشحالي ونام يثرب ومدينه طازف بال برزده ط ب ۲
طب علم طبابت وخوشي باد وطوبي وطبيب الهي مرشد كامل و
عقل كل ودرد لب وخون روان شدن از لب طبع مهر كردن
وشمردن ودرهم نمودن وآميختن وجادو وسكه زدن وتيغ
زدن وآغاز كردن وآميختن بته عناصر ومزاج طبق حال
مردم وموافق ومطابق وته طبله ظرف ادويه ويوري
طبطاب هدف ونشانه طبال نقارچي وطبل كوب طباب
دزد وعيار وطرار طبقا عن طبق حالي بعد از حالي طباشير
نام ادويه وشير پستان طبي پستان طبرخون ترشه طبرزد
قند ونباته ط ث ۲ طث نوعي بازيچه اطفال ط ح ۲ طحال

طبقري
... [illegible] جعفري
... [illegible] گويند و ...
... [illegible]
برهان

١٩/٢٠

سپیرز وامعا طحین اسیا کردن آرد طحان آسیابان طحو فرش
کردن وگستردن طحی بگستران وغرش کن طحلاون نشتر طحاب
نام چیزی که در آتش نمی سوزد طر ۲ طرب شادی طریا
تازگی وطراوت طرز راه وروش طراز علم وآرایش جامه و
شال ودوبته که بالای جامه بردوش اندازند طروب خوشحالی
وبی آرام طرین صحیفه طریف چشمك زننده وعشوه گر طرا
از شهری بیرون آمدن بسفر طره فرا زیام وموی پیچیده
وشمله دستار وبالاپوش طراد درد وعیاد وسرکش وکره بر
طرفا درخت گز طرطوس تاراج وغارت ومحله در بغداد
وگیاه ضایع طرق راه وچوب زدن بر پنبه وپشم وسنگ
زدن وشتن طرفة عین برهم زدن چشم طرا جلد وچمر طرقوا
راه دهید وپوش پوش طرید تعریف خود کردن در میدان
معرکه حرب طرح راندن وخلاف ورم وبدل طروب ابا

خوشحالی وبا آرام طرفه برهم زدن پلك چشم وتوش وعجیب وغریب
طروق آمدن در شب طروف بشب آمدن طرثوث شترخار
ومحله در شام طرخون توشه ودسته جابك طرمس وطرموس
دروغ وکذب ولئیم وزرك طرایف جوان چشمك زننده و
فریبنده طراقه علاقه علم ونیزه طری تازه وباطراوت طریده
نخجیر طرها شب سیاه دراز طراف باد طوما دطس ۲ طمس و
طسم طول وسنا طست طشت طستو ناگوار شدن طعام
اهمال وتعطیل طش ۲ طش قطره باران ریزه طشیش افشان
باران طع ۲ طعم لذه طعام طعن ملامت وطعنه وزخم نیزه
طغ ۲ طغرا سرنامه فرما طغیان طغوی غلبه وسرکشی زیاد
ازحد بیراهی طغوی بی فرمانی والطغا طغرل جانوری که
شکاری وملکی طف ۲ طف کشتن آتش والطغای نایره
طفل کودك طفیف کم بودن وناقص سنجیدن درخرید وفروخت

در وزن ترازو و پیمانه و کز متفیف کم پیماینده و عقیله و
عقال حیوان طفق و طفقا در ایستادن بکار و در ایستیدن
بکار طق ۲ طق طق صدای برهم خوردن دندان و لرزیدن
اندام طل ۲ طل باران نرم ریزه و تومان و غبار سیاه و
تیرگی هوا طلوع بر آمدن آفتاب اطلاع و دیده ور شدن
و پرسیدن طلعه نهال و خوشه و سر بیرون کننده از در خانه
و شکوفه و مادر درخت خرما و شاخ طلاق رها کردن زن
از عقد و انطلاق روان شدن طلح درخت میوه موز و
خار دار طلق درخت موز و کیله و ابهرك و نام گلی سفید و
صاف و مال حلال و درد زنان در هنگام زادن طفل و
بند چوب طلل بدن و جسم و بالاخانه عالی بهر اه ایوان
نشان عمارت طلیعه فوج و مقدمه و هراول لشکر طلایه
یزك و فوج چهار طرف لشکر که شب محافظت نمایند وحو



دهنده طلاقت فصاحت و بلاغت در کلام و شگفتگی و گشاده
رویی و آرام طلعت دیدار و رنگ پیشانی طلسم حکمت و تعمیه
که هر کس نداند طلاوه حسن خلق و قبول عامه طلو عقال
و زنجیر طلبه کدا و طلب علم طلا زر سرخ و شراب خاصه شراب
خرما طلال ویرانه طلار ایوان و بالاخانه طلیح مانده
طم ۲ طم غلبه و کثرت و مال کثیر و دریا و انباشتن چاه و
پر کردن و کار بزرگ طمس خراب و نابود شدن عمارت و
انباشته و برابر شدن چاه بزمین و مطموس بی نشان شدن
و جماع و دخول کردن و هلاکت طمث جماع و دخول و خون
حیض و بکارت بردن طمع حرص و بیم و دنك ناپاکی و
دنبر طمطراق آوازه طما بدبو و سیاه شدن آب حوض طمانینه
آرام و قرار و آهستگی در کار طمول کمان دراز خانه طمود
سلاح و جامه حرب طموع طرف بالا دیدن و بلند نگریستن

طمطم کنده زبان والکن وسماق طن ۳ طنب واطناب رشته
طنز طعنه وتمسخر ومطایبه وهزل وناز وکرشمه وخرام باناز
وشوخی وجست وخیز وبازی ومکر وحیله وشب طناز صاحب
طنز وشوخ وهزال وبناز وکرشمه خرامنده وحیال طنبی خانه
طولانی طنطنه آوازه وصیت وصوت طنبور وشور اب رود
خانه وماه طنجیر ظرف سر کشاده مانند پاتیله ودیکبر طنک
طسین طاس طنج تنك اسب طنور دمق وباقی جان در گوشت
طوق طوبی خوشی وخنکی باد ونام درخت سدره وخشت
پخته طور نام کوه با درخت ونوع واحوال ونزدیك شدن
وکناره آب وباز کونه طوس نام مشهد مقدس ومبادی
طود کوه بلند طول نفع وفایده وتونکری و... قدرت
وغلبه وفزونی در فضل وعطا ومنت نهادن وترجیح دادن
ودرازی وفراخ دستی ودریا طوی پیچیدن وجمع کرده و



کوسنکی ونام باد پیر وایستاده وبارمك میان طوع فرمان
برداری ورغبت طوف کرد گشتن وکناره ستون ومکر حیله
وبول وغایط طوفان آب عذاب وبارانی که بهمه جا رسد وغلبه
یکی از عناصر اربعه ومرك عام طوق زنجیر حلقه وکردن وطاقت
طوبیتر نه دل ورغبت طودسنقوس نام حکیمی طوقداو بنده و
زیبا طور سینا نام کوه بردرخت ونام دو مسجد است در ولایت
شام طه ۲ طهر پاکی وطهارت بعد از حیض ونفاس که مانع
عبادت است طه نام سوره از قرآن مجید وای مرد کنایه از رسول
خدا است وماه شب چهارده طی ۲ طی پیچیدن ونوردیدن
طومار وبساط وراه وباخر رسانیدن وقبیله طیب خوشی وخوشبو
وپاك وحلال طیب پاکی وخوشی ومطایبه ومزاح طیران پریدن
وتطیر فال بد کرفتن از پریدن مرغ وشکون کرفتن وبیم رسیدن
وپراکنده شدن طینت سرشتن ودرهم کردن وآغشتن

لهیف خیال پیش دل آمدن وکشتن خیال لهایف خیال پیش آینده
ووسوسه لهین کل لهیان کلکادو کرسنه وترسان ولرزان لهیره
لاف وکناف وملامت وپشیمانی وخشم وفال شکون بد کرفتن
باواز نجانو وعیب کردن لهاده ترازوی بلك پله وکشتی خورد
وپرنده لهیش لاف وکناف وافتخار وخرامیدن بخم وجم وخطا
شدن تیر از نشانه الظاء معجمه ظ ظ ا ظاهر اشکارا و
هویدا وغالب ظاغن مسافر وباقل ظغن سفر لهالغ حیوان لنك
وپاشکسته وبغل مال وکهنه لنك وشوربشت وزخمی ظار
مهربانی کردن حیوان بچه خود ولخاصه شتر بچه لهالم ستمکار
وسیاه کار ظاب خوازنه وهم باجه ظ ب ۲ ظباء ظبی اهو لهاب
یاسمن دستی سفید ظ د ۲ ظراب سرکوه وقله ظرف آوند ظریف
تازه روی وشکفته وخندان ظرایف زنان جمیله وپاکره
ودوشیزه ظربان جانوری شبیه کربه بدبوی که شوم

مهلك سست

مهلك سست لهرب بن دندان وکوتاه فربه ظ غ ۲ ظغن ظغین بار سفر بستن
وسر انجام سفر ونقل وتحویل ظ ف ۲ ظفر فیروزی وفتح ظفره ناخن و
فیروزی ونصرت ظ ل ۲ ظل سایه وچیزی پوشیده وشب را ودر فتن
مستوره وستون خانه وابره سیاه وروز کذشته وکذرانیدن وق
ظلول در روز کذشته عمل کردن وپشیمانی وبرخوردار کرفتن
ظلیل در سایه پوشیده مظله بیابان اظلام در تاریکی رفتن ظله فام
روزی که کفار تکذیب نبوت حضرت شعیب کردند وابر سیاه بر سر
مکذبان باریدن وهلاك شدن ظلیف در ویش ونادار وخوار
ظلفر برهین کار وتارك هوا وهوس ظلوم ظالم ومظلوم وجاهل
ظلیل سایبان وپاك ودایم وهمواره ظلف سم دواب ظ م ۲ ظمء و
ظماء وظمو وظمین تشنکی وعطش وخشك لبی ظمی سیاه فام شدن
سفید فام از غم واندوه وحرارت افتاب ظ ن ۲ ظن کمان وتهمت و مظنه
وبدرستی دانستن ظنه تهمت ودم شمشیر ظنین تهمت زده ظنون

کمی آب ومظنه **ظنوب** استخوان خشک شده ظ ه ۲ **ظهر** پشت و
پرهای کوتاه مرغ وکرم گاه ونماز پیشین **ظهور** پیدا وآشکارا شدن
وغلبه واستیلا وجای بلند وبام خانه وخاشاک انداختن در چشم
وپراکنده کردن وتومان ومنع وقوة وقدرت **ظهار** ابره جامه و
راه کم شدن وسوکند خوردن به پشت مادر **ظهارت** ابره جامه
**ظهری** پس پشت انداخته **ظهیر** پشت بان وانکه با زن خود ظهار
کفته باشد یعنی پشت تو همچو پشت مادر منست **ظهیره** نماز پیشین
کردن وشکافتن وپیدا کردن وتظاهر هم پشتی وامداد ومظاهرت
کردن ظ ی ۲ **ظمین** نام ادویه وشیر مادر وان را مرضع نامند
**لمیاع** سرشت **العین مهمله ع ع ا عالم** ماسوی الله ودانا و
جهان **عالی** بلند **عاطل** باطل وبیکار وکمان بی چله **عابر** کذرنده
**عالم لاهوت** عالم ذات حضرت باری که عقل را در آن ره نیست
**عالم جبروت** عالم بزرکی وجلالت وغضب **عالم ملکوت** ملایکه
**وعالم ناسوت** دنیا وآدم **غابر** کذرنده وعبور کننده **عاتب**
ملامت کننده وتغیر نماینده ورمنده ودرد چشم ورمد **عاصف**
باد تند وتیز وفرشته **عاهات** آفت وبلا ورنج **عام** سال وسایر
الناس **عایق** مانع **عانق** آزاد کننده وغلام **عاید** باز کردنده و
پناه خواه **عاقره** عقیمه وستردن **عاقر** عقیمه وپسر عم وصاحب
باغ وبستان وخاوند ضیاع وعقار واشجار **عاقله** زن خردمند
ودایه زن وزن تولد اطفال وباز اجیر وخاوند بندها وجماعت
اقربا که دیت خون از جانب قاتل بورثه مقتول دهند صاحب
دیت عاقله **عاطفت** مهربانی ورحم **عاقل** دانا وعاقبت اندیش
وعقال وپابند دواب ودیت عاقله وقبض شکم **عایل** عیال مند و
درویش داخل در عیال کسی شدن وحساب دان هندسه و معیوب
ومعیول وظالم ورجوع کننده وفقیر **عارض** مرض زود زوال
خلاف مزمنه که مرض کهنه است **عارض** ابر ورسیده ونماینده و سایر

وعالم نا

افکنده عادیات مراکب جلد و تیز و تند و دونده عاصي بزه
کار و سرکش عاکف مجاور و خادم خلوت کزین و کوشه نشین
عامر عمارت کننده عاذر عذر خواه عانه موی زهار و وزیر فان
و کله خود زراعت عایت در آمیختن عاقبت تعاقب و آخر کار
عادل منصف و بر کردنده و ملامت کر و ترسانده و تمام ماه شعبان
عایث لاغر عاج سفیدي و دندان فیل عادی بور یا و قومی قوی
هیکل عاتق دوشینه و آزاد کننده بنده عاجله اینجهان سرعت
عاقول دیك بوم و جهله عادي از حد در کذشته عاب عیب کننده
و سوراخ ع ب ۲ عبد بنده و ننك و عار داشتن و خشم کرفتن
عبادت بندکي عبده خشم کرفتن و شك داشتن عبق بوها
عبقري بارچه کرانمایه عبارت تعبیر خواب عبر کذشتن
عبرت بند کرفتن رشك و اقربا عبو باك داشتن عبث بازی
و هرزه و فروزنده آتش عبادة عبادتکاه در صحرا و غار و جنکل عبا م



زاهد عنج عنان باز کشیدن بجانب خود عبره و عبور کذشتن از دریا
و از راه رفتن و آب چشمه و کریه و بند کرفتن و تعبیر خواب نمودن عبس
و عبوس ترش روئي و شوخي و درستي و چشم پوشیدن عیا رنج و
مشقت و تعب و کلیم پشم عباب موج دریا عُبرا خاك آلوده عبهر نرکس
شهلا عبط دست بر تهیکاه نهادن عبنه چهره و روي عبر و کذر
کردن و تعبیر خواب و عبادت کردن عب دهن بر آب نهاده
مانند حیوان آب خوردن عبعب جامه صوف و بز کوهي در از قد
عبل بولك بهن عبوثره کافور و ریحان عبش آب تیره و ملکه عباس و
بس نام کدائي مبرم ع ت ۳ عتبه آستانه و درکاه عتق بنده آزاد
کردن و نیك نژاد شدن و آزاد شده و کوهري و کرامي و قدیم و
کهنه و عتیق عتاقه کهنه شدن و قدیم و آزاد شده عتد حاضر
عتو تکبر و عجب و تباهي زیاده از حد و بي فرماني و نهایت پیري

عتا سرکشی وبیفرمانی وازحد درکذرانیدن وپیری وضعف عتاد و
عتید حاضر شده درخدمت عتلب مهدوم عت سخن رامکرر ود وباره
کردن کفتن تکرار واکثار کلام عتل درشت خوی وستیزه کار و سخت
وغضب وبسیار خواره وشکم پرست وبی باک وجفاکار وولد الزنا
وخشوك وموذی وبد آواز عتی دلیر وبدکاری ومصر در عصیان
عاتبه باد سخت وصرصر تند عتیق ازاد وکرامی وعزیز وجمیل ومحبوب
وقدیم وکهنه ع ث عثر وعثار وعثور بینا ودیده ور شدن و
فهمیدن ورسیدن ورسانیدن وصبر کردن وسختی دیدن ولغزیدن
ازپای افتادن عثی وعثو تباه کاری وفساد سخت بی باکی کردن خ
عث وعثث کرم پشم خواره وکرم افتادن در جامه پشم عثکال شاخ
کوزه خرما عثیث نان آمیخته وفلیث عثعث زمین نرم ریك بوم
وتوده ریك ع ج عجب شکفت وتعجب وتکبر وخود پسندی وافتخار

بااعتقاد

بااعتقاد کمان منزلت که در حق خود خلاف واقع دارد عجاب و
عجیب نادر وشکفت عج مقیم وساکن عجاف لاغر ونزار عجف لاغری
عجوز پیر زال وعاجز وحیال وسرمایه عجود خم کهنه وشمشیر و
کاردخورد اطفال عجله کوساله ود وشاب وشتابنده عجله شتابی
وکوساله وکله عجیل شتابنده ونرهشکی دادن جهة تعجیل وشتابی کار
عجم زبان فارسی ونقطه عجز ناتوانی عجرته درخت عجاج کرد وغبار
عجه خاکینه بیضه عجما سنور عجین آمیخته وخمیر کرده عج عج فریاد
وغوغا وشورش عجری بدرقه عجله کوساله وشتابنده ع د عد
شمردن ونابود کردن وازحساب انداختن ومهیا کردن ومعده
اماده کردن عدا ساختکی ومدت وعده عداد حفظ شمار وآواز
حله کمان اعتداد ساختن وطیار نمودن عدده بشمار وتعدید
مکرر شمردن وکرانه دریا عدید اهل خانه عدو دشمن اعتدا

بیداد وتعدي عادی پای بیرون نهنده ان اعتدال عدوان ظلم
وجور عدوه کرانه وکناره عدل داد وانصاف وبرابر کردن وهم
بله کردن وبر وکردانیدن وعدول نمودن ووضع شي عجل وفدیه
دادن عدول وکردانیدن وبرکشتن عدد شمار وکروه یاران
ودویدن اسپان جلد وعادیات عدیل برابر وهم بله عدیله
شیطان همزاد عدن کان وجا ومقام وبهشت عدات حرب عذق
دیک تنک ع ذ ۲ عذب آب خوشکوار عذاب رنج وشکنجه وسزا
وآب خوش عذر حجت وپوزش عذرا باکره ودوشیزه وظاهر وعاشق
وامق عذار رخساره وافسار وعذر آرنده عذل ملامت وطعنه و
سرزنش ع ر ۲ عرا برهنه وعاري وزمین بي آب وکیاه وفقره
وشوره عربي تازي اعرابي دهقاني عرم نزدیک آمدن وحیلت
عروه کوشه وجوال ودشته عربون در پیشا دستی که پیش از شره

درکاد

درکادبر دوران دهند عروج بالا بر آمدن معراج زینه پایه
عرجون شاخ درخت خرما عروب وعروبه زن شوهر دوست و
مطیع وفرمان بر شوهر وآدینه عرش تخت وسقف خانه چوبین
وبنا نهادن عرض پیش آوردن وآشکارا کردن وعرت وآبرو وپهنا
وکالا خانه تعرض در وکردانی تعریض بکنایه ودر لباس اعراض کردن
ومتاع خانه ودشوه وعنایم عریض پهناور وهمیشه عرضه سادکار
وپیشکار وتابع وآوردن وبازنمودن ومنع عرف کار نیک و
باد سخت ونام اعراف که درمیانه بهشت ودوزخ است وبوی
عرفان شناخت ومعرفت عرفات نام جائی در مکه عراضه ریزه
رز وتحفه وباکوره عرم بند تالاب وموش دشتی ونام بادیه و
وادی عره کوشه ودسته اعترا ترسیدن وبدی کردن وآسیب
رسانیدن عراده سنک منجنیق وفلاخن عریش خانه شاخ وکیاه

وچین و کره خیه وجفته وتکیه تاك انکور وکدو وکازه و هندولر
عر شکسته بندی استخوان وپیچیدن در کار عری وعراو
عریان برهنه وبودن شاه شطرنج در خانه رخ حریف وشور ده
زمین وفتر لی کیاه عرن بیشه وجنکل عروه ریسمان ونام
عاشق عفرا ودستکاه وکوشه عربی فصیح کلام وملایم عرق و
عروق وتعریق رك ولی وریشه وکوشت از استخوان جدا
وشاخ درخت ولایق وشایسته وخوبی اندام عرم آهو بره
عریق کوهی عریقه راه راست عریك کوهان شتر عرت
نیزه ودرخشیدن برق عرهه جوی آب تند تباه شده عرب کیاه
خشك شده عرطب کندا عرمر نام رودخانه عرب دهقانی عرص
حربه نیزه وتیغ عرقوب رك پاشنه پای ونشان قدم عروض
نامه مکه ومدینه وهلوان وترازوی قافیه شعر ورسیدن
عرج پنهان نشستن وکمین کردند وبازایستادن عرج

کیاه

کبك پاشکسته عروسك منجنیق وعراده وبریهولی عروسك ذره برده
خولنجان عروق سباغین زرجویه عرعر درخت ارزند وسرو کوهی
ع ز ٢٠ عزیز نادر وکم یافت وکرامی وخوش چشم وقوی ونام همتا
ونام رسول خدا صلی الله علیه وسلم عز وعزت غالب آمدن و
تسلط عزی بت عزلت دور نمودن وکرانه کشتن عزله جدا وتنها
بودن اعتزال یکسو شدن عزم دل بکار نهادن عزة کوه و
کروه وحرمت وباز خواندن عزه وعزون وعزوب دور
شدن وغایب بودن عزاده معفر وخود عزب حصور ومجرد
عزیزت سرشت وکم یابی ع س ٢ عسی بسا وبسیار وباشد و
شاید وتواند بود والا وقریب ونزدیك ومکر وکاشکی و
شاید عسر سختی وتنکی ودشواری عسعسه نزدیك آمدن
تاریك شدن شب وپشت دادن عسف ظلم وبیداد و تعسف
عسجد طلا عسکری شراب وقند ولشکری عسار وعسرت

وعسره تنکی ودشواری وسختی در معاش عسلی نوعی از لباس ترسا
بر فلك شهد عسعس پیش آینده وعقب رونده در شب تیره وشبکرد
عسقله زبقه فرج عسکس سیرت عسل جنبیدن نیزه ازنجا عسیط
خون تازه عست خالی از بار و برك عسق سوکند بعلم وسنا و
قدرت الله تعالی از حروف مقطعه است ع ش ٢ عشر ده آیت
که باطفال مکتب روز اول تعلیم دهند عش آشیانه مرغان
عشار ماده شتر آبستن ده ماهه که مال عرب است عشار
ده یك وناقه ده ماهه قریب دادن عشیره وعشایر قوم و
قبیله عشا شب خوردن طعام ونماز خفتن وشبانکاه عشی
وعشوا نابینائی وشب کوری وروی کردانیدن آتش دیدن
وقصد آن کردن عشرت خوش زندکانی با قوم کردن وادب
عشرا شتر ماده بستن وخوش زندکی با زنان عشرات
ناقه حامله ده ماهه عشب کیاه سبز وفروزینه آتش

اعراض وسرکرانی کردن بند معشوق پیش عاشق بناز وکرشمه وشوخی و
دلبری عشقه وعشیقه کل عشق وبیچان ع ص ٢ عصا چوب
دستی وبزه وکناه نافرمانی وسرکشی عصیان بیفرمانی عصب و
عصاب سربندها ورك وپی عصبه هم قوم وکروه از ده تا
چهل نفر عصیب مشکل ودشواری وسخت عصر نماز دیکر وروزکار
وشیره وفشرده برآوردن وباران باریدن ونام کرده وباد
وعصار ودیو باد عصف برك کشت زار وسبزه زراعت تازه
وباد تند وسخت عاصف باد تند وجاویده عصمت پاکی وحفظ
خود از امور ناشایسته وریسمان ودست در دامن وعهد
کردن وباز بودن از کار بد عصوف باد تند وجاویده عصم
رسن وحفظ خود از عصیان وکناه اعتصام دست در دامن
زدن عصاره شیر وچکیده عصات سرکش ونافرمان عصیبه
نجینه وکاچی عصیم نشانه عصی ناکاه وکناه عصفور

کنجشك عصواد جریکاه عصام بید مشك و ریسمان عصود مرزن
در حرب عصمود کونزهٔ دولاب و چرخه عصین پاره پاره عصن
بطوع پیشانی عصایب سربندها ع ض ۲ عضد بازو ساعد دست
و دستکیری و مدد و ناصر و بریدن درخت عض کزیدن مار و
کزدم و خائیدن و نیش زدن عضل بند و کره دست و پا و عضلات
و منع کردن زنان از نکاح کردن و تنك کرفتن و حبس کردن
لا تعضلوا باز مدارید و تنك میکیرید در منع نکاح و جدا کردن
از شوهر عضه پاره پاره کردن و جعلوا القرآن عضین یعنی
کردانیدن قرآن را بچند پاره و چند بخش کروهی بشعر نسبت
دادند و قومی باساطیر اولین و افسانه و کهانت دروغ
نعوذ بالله عضین و زیدن باد و پاره کردن عضب شمشیر
عضود نام جن و بدن و ضرب زدن و خائیدن عضیب تیغ
بریدن و دشنام و تندی کردن ع ط ۲ عطف مهربانی و عطوفت

وبکس شدن

و یکسو شدن و جانب و طرف و نام کتف و دوش و فرو کذاشت
و بیکاری و از اعراض خود را پیچیدن و نکاهداشتن تکبر و
تعطیل و اهمال و عطلت و نام بازافکن قبا و جیب و عطف
کتاب و رها عطلت اهمال و فرو کذاشت و بیکاری عطا
بخشیدن و فرا دادن تعاطی دست یکدیکر و شمشیر ب
یکدیکر زدن عطن راه آبخوردن حیوان بر کنارهٔ دریا
و شروع و کهات عطف بازافکن قبا و مهربانی و خوابیدن
شتر بر کنار آب و حمله بردن و ظلم و تعدی و دوش و
کتف و بر کزیدن و در آوردن چیزی در چیزی بزود
یکطرف شدن عطا مغلوبی عطوفت مهربانی عطب
درشتی و عتاب و هلاکت و نابود عطیه انعام و وظیفه
عطر مثلث مشك و کافور و عود قماری ظ ی ۲ عظنه
پند و نصایح و وعظ عظیم بزرك عظام و عظم استخوان و

غظمت وبزرگی وکلانی وجلالت ع ف ۲ عفو درگذشتن از جرم
وافزونی وبسیار شدن عفوا بسیار شدن عفریت دیو سرکش و
مستمرد وسیاه کار عفت پاکی وپرهیزکاری عفیف پاکدامن و
پرهیزکار عفن وعفنت هوای ناخوش وبی قوتی وضعف
عف وعفف آواز سگ ودرگذار نمودن عفر درخاک مالیدن
عفیر کوننده وموذی عفش بسیارگویی ودراز نفس ع ق ۲ عقب
پاشنه پای واولاد عقبت زدن وعقاب عقبی آخرت وآخر
کار وقیامت وسرانجام عقبه کوه بلند وکریوه عقده عهد و
پیمان وسوگند خوردن بقصد وگره عقر عقیم وسترون وباد
بی نفع وبی بریدن وزخم کردن ودنباله وکندیدن سگ عقیم
زن نازاینده وباد بی نفع عقل ادراک وعقال وپابند عقال
وعقیله پابند دواب عقار شراب ومال وزراعت وباغ
عقوه ساحت ووسعت وصحن عقیان طلا عقاقیر ادویها

عقیقه کوسفند فدیه تولد اطفال عقام باد بی نفع وعقیم عقاص
سربند وگیسوبند وسینه بند عقبه راه بالای کوه عقد نکاح
وعهد وگره بستن وگلوبند وتخییر عقاب قله کوه وجانوری
کلان وعذاب وعقوبت وسزا عقوبت سزا وعذاب عقیده
گره بسته واعتقاد عقده گره ونکته ودقیقه وپیچیده وعهد
وپیمان وسوگند بقصد خوردن وسیر شدن ودوشاب میوه عقعق
زاغ خورد ومرغ حق گوی دم دراز سفید عقیق سنگ سرخ
مهر خاتم عقیات راه تنگ ودشوار ودره کوه ع ک ۲ عکف
باز داشتن ومقیم شدن وبچیزی آوردن عکوف خلوت
نشینی ومقیم بودن درخلوت وروی گردانیدن معکوف
باز داشته عکوفه مقیم بودن عکه زاغ ودیه روغن عکازه
نیزه خوردتر ودوباش عکاشه نام یکی از صحابه کرام عکوب
گرد عکر باز گشتن بحرب ودرهدی عکو گره زدن دم اسب

معکو دم کره زده عکب دود وکرد وانبوه نام درختی ع ل ۲
علك مصطکی سقز علوج علاج علی بزرگ و برتر و عالی علم دانانی و
کره ونشانه ونیزه علانیه آشکارا علقه خون بسته ودر
آویخته در شکم مادر علو بزرگی وبلندی وعلیه علیون نام
مقامی در آسمان هفتم در زیر عرش علامت نشانه علاة
سندان علیقه توبره دانه اسپان علق زالو وبهر دو دست
بچیزی در آویختن وصید در دام بند شدن علب نشان و
درشتی علیث نان آرد جو وکندم در هم آمیخته که آنرا فلیث
وغلیث نیز نامند هند وی کوچی یعنی کندم وجو در هم
آمیخته علوق حمل کرفتن وآبستن وباردار شدن ودواب
کیاه ومدة فاصله میان دو حمل وخار در جامه آویختن وصید
در دام بند شدن علاوه سرباری که بالای بار کلان اندازند
علس نام شب تیره ودانه سیاه که در میان کندم باشد



که هر که آنرا بخورد دیوانه شود علین درجات عالی وبلند
که در زیر آسمان هفتم ست وساکنان درجه عالی علاقه
رشته بند وتعلق علج کره اسب توسن علی الرغم والزوش
مخالف وبرعکس وبی دربی علا وعلا لا فریاد والغیاث
ونالة وترش روئی وسر کشی ونام دیکدان سیاه کهنه و
ونالة شك در شب باه علبا نام رك کردن که با بند کمان
سازند علی ای حال بر هر حال علیق خاری سخت کیر علم الله سوکند
بدانش خدای تعالی علی الله فریاد والغیاث علایق نشانه
ورشته وبند وتعلق وعلاقه علیم دانا وعالم علات برادر
یك پدر از دو مادر اخیافی از یك مادر ودو پدر ناه اعیانی
ع م ۲ عم انثیه وانجیزی که در اصل عمان بوده نون در
میم مدغم شد والف از میان افتاد عم شد وبرادر پدر عمه

سرکردانی وحیرانی وگمراهی ودوری وخیرگی عمی کور ونابینائی
عماقه دور شدن وژرف دریا عمق ژرف وته دریا
عمره طواف خانه کعبه وسعی میانه صفا ومروة با احرام بود شید
ومضمحل شدن چرم در خم دباغت ونرم شدن وقربان عموم
درج ونام قربانگاه وغلاف عمرانات وعمران آبادانی و
عمارت عمد وعماد ستون وعمود وکرز وقصد عمداً قصداً
وتعمداً عمیا حیران وسرگردان وکورکی عمیت شلیطه نیم
وجاهل ونادان ع ن ۲ عن ان ومن عنب انگور وعنابی
جیلان عناد دشمنی عنود دشمن وستیزنده واز راه برگشته
وخون دوانه شدن از رگ اندام وعنید عناج نفع وفا
وغولراه عنا رنج وسخت وکناره عنان مکان بلند ولگام
ونواحی وگلوبند افساد وبزغاله عنابه زجر ومنع عنه
مکسر ازرق کلان عناق بغل گیری ومعانقه وکناره عنق

کردن و

کردن ورقبه وجهتر قوم عند نزدیک عنان الشهار واعود
وعنا اشك رفتن از چشم وضعف بصر ونقصان بینائی عنف بزور
وشدت عنصر چهار ماده عنفوان شباب وجهاد عنمان بجر
خودجال عنایب بیماردار عنیث لاغر عنید آئینه دادن عنبث
هرزه ودغا وبو الغیث نام منجمی کاذب عنطب نام ملخ وجراد عنو
فروتنی واسیری وعنت وجهر زبان وصلح عنت فروتنی و
بزه مندی وشدت وتباه کاری وکزند رسانیدن وستمکاری
وشرمنده گی ورنجوری واستخوان شکستن وکار ناساخته
ماندن ودر دشواری افتادن واعنات کزند رسانیدن
لا عنتکم کزند رساند بما دا عنقاد خوشه انگور وخرما عندم
چاره ع و ۲ عود چوب وسیاه وبرگشتن ورجوع ونام سازی
عود برهنه وکور دواعور وکرچشم عوج کژی وآنچه واعاده
وباز گردانیدن عوده آنچه پوشیده باید داشت وشکاف

با خلل وجای پنهان عوذ پناه گرفتن و باز داشت خواستن
وعیاذ واستعاذه پناه آوردن عول میل کردن وجور وظلم
نمودن وهم سرو وهم قیمت ونیك مرد وحق گوی ودر حساب
کم وزیاده کردن جهة سوست قسمت عون یاری ومدد
عوان ظالم وستمکار وسرهنك دون همت ومیانه سال نه
جوان ونه پیر عوایق موانع وحاجی وباز دارنده از کار و
تعلق جسمانی عوار عیب وعار عودی سك دیوانه کنند عوج
مقیم شدن وایستادن دوا کردن ستور وکری وانجنا واعاده
وکمین گاه ونام عادی که بگاد روا عوج بن عنق نامند که
با موسی حرب کرد عویل نوحه کر عوم کیاه روی آب وسواله
عوهق زاغ سیاه عوسج درخت اونت کتانی وشتر خار و
نام یکی از صحابه عوس شب کشتن وقمر عولق دنبال الناسب
دوم عوان مردم موذی وادنا وشیوه وبته عود الصلب

چوب پاره

چوب پاره که ترسا بجای زنار در آویزند عود قماری چوب اگره
وجوه عود سوز مجمر وآتش دان عوم وعواس غارت کر وتاراج
کننده خانه مردم بتعدی عوارض پیش آمده وآشکارا والمهاد
ومرض ورد زوال قاذه عواصف باد تند عه ۲ عهد وعده و
پیمان ووصیت وبرابر ایستادن وبر نهادن ودیدن وفرصت
وقت دیدن وپناه وزنهار دادن عهن پشم وصوف وشعر
عهده ذمه وحواله در اهتمام عهین عهر زنا وسفاح بظلم
وستم وعدم رضا عهب حلم ووقار وسنگینی ع ی ۲ عین چشم
وچشمه آب وطلاء وآفتاب وذات وآئینه زانو وهستی
ودیدن بان وشهید وکفه ترازو ودایره ومال نقد و
جاسوس وحفظ الهی عینا فراخ چشم وکلام نیك عیله درویشی
وعیالمندی عیی درماندگی وعاجزی در کلام عین الله حفظ
الهی عین الکمال چشم زخم عین الشمس نام باغی عین الملح چشم
شور عیبه صندوق وتباه وظرف عیاب جامه دان وغماد

وعیب جوی عیشه زنده کانی ومعشیت عیقر کناد وساحل
دریا عیر قافله وکاروان ودمیدن وگذشتن گورخر مست
وشتر بارکش ومست وفرود آمدن ازخشم وغضب وملامت
وطعنه ودشواری عیبی بجر وسنگ وباده وروحانی عیادت
بیماری رسیدن عید روز خوشحالی وسرور وشادی وجشن
مبارک باد اهل اسلام عیوق ستاره ثریا عیال کل کوهی
وفرزند عیص درخت انبوه ویکی از اولاد ابراهیم ع عیاذ
پناه وعوذ والتجا الغین معجمه غ غ اغافر عفوکننده و
بخشنده وآمرزنده وپوشنده تقصیر وغفور رحیم غالیه
خوشبوی ادکجه غالی شدید واستوار غاب جنگل وبیشه
غازی کسی که در راه خدا جهاد کند ونام طناب باز وشعبده کار
غایله اضطراب وبیقراری وبی تابی وبیهوشی بطلواسه از
درد والم غامض رموز واشارت مشکل ودور از فهم غاب
آمیخته غایط ادب خانه وزمین دشت وهامون غارج

شراب

شراب بامداد وصبوحی غازجی ساقی باده غایبه زن جمیله
بی نیاز از لباس وزینت ومالدار وغنی غابر زمان ثلثه ایام
ماضی وحال واستقبال غابرین مردم گذشته وبخاک رفته
وغیر انجاک خفتگان ودر حضیض ووهده افتاده ودر حقیر
شده غاریقون ادویه غاتقره جائی که آنجا درخت سرو نشیب
بسیار باشد ومحله در سمرقند غار سوراخ در کوه غاشیه پوشش
زین اسپ وقیامت غاسق شب تیره غالی گران وشدید
وسخت غافل نادان وگول غادم قرض دار وتاوان زده و
خسارت کشیده وبیحیا غاسم شب تیره غامر ویران غاوی
گمراه غ ب ۲ غبرا زمین غبیرا میوه سنجد غبن نقصان و
زیان وفریب غبی نادان وکند فهم غبک شیر عورت غبوق
ستاره وباده شبانگاه خوردن غبط آرزوی ومساوات
در مال وفضایل وکمالات با اکابر واشراف بدون انتزاع
از وبغیر رشک وحسد که بنوالمرکب ست وشادی غبره

وغبور گذشتن و باقی ماندن غبار گرد غب تب و نوبه و آب
دادن شتر و روز در میان غ ت ت غت غوطه زدن در آب غ ت
غث و غثي خشكی و لاغری و بوسیده ساختن و میل و ه و داوده
غثا رود آورده و میل خسكی و خس و خاشاك سیلاب آورده و
بركنار انداخته غ ج ج غجي بادگران غ د د غد فردا و بامداد
غدا بامداد و طعام چاشت موافق مزاج غد و دغا باز و خون
ریزه غدق و غدوق آب كثیر و غ ر ق آب غدق آب بسیار
غدر دغا و خون ناحق و بیوفائی غدیر آب اندك و حوض خورد
كه از او غرنا مند غ ر ر غره و غرر سفیدی پیشانی ماه نو و
روشنائی و اظهار و خطر غرا روشن و مشكل و تحریص و اغرا
و شوراندن غرور تكبر و فریب دادن و تعلیم غر باده و شكافتن
و ویران شدن و پوشیدن آب چیزی مد و له و نام دو كینه
و عداوت در دل گرفتن غرق ناپیدا شدن و زیر آب رفتن
غرا روشن و سر آمده غرو نی میانه خالی غرج آفتاب غرغر
دریچه


بالاخانه و آب از كنار و آب بمشقت خوردن بی پیاله خوردن غرین
اصل طبیعت و حرارت غریزی غرس نهال درخت غرش بانگ و
غریدن شیر غرم گوسفند صحرا و سد آب و موش دشتی و تاوان و
غرامت و فریفته شدن بمحبت زنان و گوشت بی استخوان غرامت
تاوان و خساره و قرض دار شدن غازم قرض دار غروب فرو شدن
و غایب و دور شدن غریب در شهر بیگانه و بی بهره و عجیب و نادر
غراب زاغ غربیب سیاه و اسود غرجر بد فعل و ولد الزنا غربیه
دزدان راه حاج و خفاجر غرجنی میانه خالی و دیه خالی به غرفه
دریچه بالاخانه و اغتراف یعنی آب بكف دست برداشتن خوردن
و نام آسمان هفتم غرارة روشنی و اظهار و هر كار بی فریب غرانیق
جانوری و بت و كرسال غرغر ماكیان دشتی و صدای غرغر و مضمضه
آب دهن غریق فریاد و ناله بلند كه چند كس یكجا شد فریاد كنند
غرنم تاوان زده و قرض دار غرنك گریه و نوحه و ناله با درد و

سوز که خود را از ان ضبط نتوان کرد و بی اختیار ظاهر شود و
نتواند پنهان داشتن مطلقا غرب جانب مغرب و سیاه بید و ادم
ود لو و سیلان آب غرث و غرثان جوع و گرسنه غرهات نام دری و
حین و عنین غ ز ۲ غز و غزا و غزا قصد دشمن و کشتن حربی غازی
کننده غز و غزان قومی از دزدان باغی و از راه زن غزل رشتن
رشته و تافتن ریسمان و دوست دارنده جماع و مصاحبت زنان
و متحیر شدن سگ شکاری از شنیدن آواز آهو بره و روان شدن
او بجانب صید بهنجار آواز غزال آهو و ریسمان تاب غرم فریفته
محبت زنان غرغزان بدست و پا رفتن طفل شیرخواره غزم خوشه
خورد و خشم غ س ۲ غسل پاک نمودن و شستن و طهارت غسق
تاریکی و تیرگی شب و چرک و ریم و خون و کدورت بدن غساق و
غسلین چرک و ریم و خون و زردابه کننده بد بوی اندام دوزخیان
و فرو داشتن آواز و کم نمودن قدر و مرتبه و منزلت مردم عاصی

غسیان

غسیان قی و شکوفه غ ش ۲ غشاوه تاریکی چشم و پرده و پوشش
غشی تاریکی و تیرگی شب و قی و شکوفه غشیه پرده و در آمدن
در جائی بزور و عنف و جماع کردن بزور و ستم و نام غاشیه و
پرده و روز قیامت غشیان تاریک شدن و پوشیدن بغشی
تاریک شود و پوشیده شد غاشیه روز قیامت و پوشیدن ما نند
لحاف و چادر تغشیه پوشیدن و پنهان کردن مغشی بیهوش
شده تغشی خود را پوشیدن و جماع کردن بزور و ستم غش بیهوشی و
قی و تاریکی و خیانت و آمیخته غشمش و غشمشم شجاع و دلیری
و درشت بیهوشی و جماع و بیخودی و در از چیزی در آمدن غشیم
درخت خشک شده غ ص ۲ غصن و غصون شاخ درخت و اغصان
غصه تنگی و تاریکی و تیرگی و خشم و غضب و آزردگی و پاره
شدن پوست و نام هرچه در گلو بند شود غصص بند شدن طعام
و غره در گلو غصب تظلم و ستم و تعدی کشیده گرفتن و مغضوب

بستم گرفته غ ض ۲ غضب خشم وتیغ وغضبان خشمناك وكینه
كش غضبان سنك فلاخن ومنجنیق وخشمناك ونام كوهی در
آتش سوزان غض وغضو چشم فروپوشیدن وبرهم نهادن دیده
وآواز نرم وحزین وطرب وسماع كردن درصورت وسماع وآواز
فروداشتن وآهسته كردن غضاره كته غ ط ۲ غطا پرده وچادر
وپوشش اغطاش باریك شدن اغطش تاریك كرد غطریف مهتر
وسردار قوم غطیطه آواز حلقوم مردم فربه خوابیده كه آن را خرس
نامند غ ف ۲ غفران وغفود آمرزیدن گناه پوشیدن جرم استغفار
طلب جرم غفار آمرزیده وبخشیده گناهان غفیر جماعت كثیر و
انبوه غفله وغفول بی پروائی وغفلت وغافلی غ ل ۲ غل كینه و
عداوت وزنجیر حلق ودست وپا بستن واغلال خیانت در مال
غلول خیانت در امانت خاصه در بیت المال كه از كیا بر بهشت غلوه
دست او را بركرفتها وبندید وبغل خیانت كننده وخاین غلو اذ احد

در گذشتن

در گذشتن ودرشتی وشدة وتیر بی تاب انداختن غلف وغلاف
پوشیدنی ونیام فروشدنی غلبه افزونی وسركشی غلب افزونی وستبری
وفربهی وسطبری ودرخت بسیار دهنده غلط وغلطه درشتی
وستبره وسخت دلی وفربهی وسطبری غلق دروازه بستن وكلیدان
اغلاق ومغلق در بسته غلی وغلبان جوشیدن بر آتش غلام كودك
غلمان كودكان بهشت ساده روی غلا قحط سال وگرانی غله غلیل
تشنه بافراط ومتعطش غلمه مستی وهیجان شهوة حرص جماع غلس
تیرگی وتاریكی شب سیاه وپوزبند گوساله جهة منع شیر كاو غلاله
جامه پنبه دار زیر سلاح مانند بكتری پر پنبه غلث قهر ودشنام
غلط تیز زدن غلاف زاغ ونیام غ م ۲ غم وغمام اندوه وابر تیره
ومیغ غمی بیهوشی وسختی ورنج غمر نادان وابله ونا آزموده كار غم
اكراه بعد از وقوع ووهم اكراه بعد از وقوع غمره تنكی وسختی وانبوهی
غماد انبوه وغرقه كردن وپوشیدن آب چیزی را ورنج وسختی و

وابلهي غمرة سختي وكوشش ورنج وانبوهي وفشردن غمرات الموت
مردن سخت ومرك بد شوارى غمز تمامي وچغلي وغمازي غمزه اشارت
كردن بچشم واغماض عين غمت كراني شكم وثقل طعام غمه اندوه و
كار پوشيده كردن وتيركي شب وشوخي ودليري كردن غمامه
غنچه وشكوفه وغلاف غنچه وتيركي شب سياه غميم ناصيه يعني
موي پيشاني بتان كه بر روى اندازند غمد غلاف ونيام غمس
غوطه خوردن در آب كثير واغتماس غوطه زدن در آب غماز نمام و
چغل وپياله خوردن غمر الردا كثير السخا وباد دست ومسرف غمض
چشم فروپوشيدن ودر كذرانيدن واغماض نمودن تغميض چشم
بپوشيد غ ن ٢ غني مالدار وبي نياز ومقيم وايستاد غنم ميش كوسفند
وغنايم غنايم مال بدست افتاده از كفار حربي غنا مالدار ونغمه
سرود مغني مطرب وكوينده غنون آواز سرود غنودن خواب و نوم
غنه از راه بيني حرف زدن باواز باريك غنج از حد كذشتن غنق

عنف زيادتي

عنف وزيادتي وبرآوري زياده از حد غنج ودلال ناز و
كرشمه وفريب وعشوه وغمزه ودلربائي وسرين وكفل غنج سندان
غ و ٢ غوص غوطه زدن در آب وغواصي دريا وشدة طلب
غواد ديو راه زن وهلاكت وميل كردن غوي كمراهي غوايه كمراه شدن
غوره ته رفتن وتفحص ونهايت طلبي فقير ونادار ودرويش
غوراخب فروشدن بزمين غوام افسوس وحسرت غواني كوينديكي
غوامض اشارت ورمزه وكرشمه غوغا شورش وملخ وجراد غوك
نقيع غوره ميوه خام غوشه خوشه غوث فرياد رس غوك
ملال وماندكي غهب بي ادبي غ ي ٢ غي كمراهي وضلالت ونام
چاهي در دوزخ غادي وغادن كمراهان اغوي كمراه كردن غيب
ناپيدا وفروشدن غيوبت دور شدن وغايب شدن غيابت
تاريكي وغيبت كردن غيث باران ريزه وفرياد رسيدن بغوث
نام بت غير جز ومكروه وولا ونفع ودست ولاغري وبيكانه

وخورد وباغ وظالم وستمکار وخر بزود دشمن وسوای غیرت
رشك غیاث فریادرس غیض خشم وکم کردن آب وکم دادن
غیظ خشم ورشك وکینه وخشم فرو خوردن وجوشیدن از خشم
غیم وغین ابر تیره ومیغ وغمام وپوشیدن دهن بکف دست
وقت خمیازه وغیره باد وباران غیوق ستاره شب وشراب
خوردن شبانگاهی غیلاق نوعی از پیکان تیر غیل نام شیری
که مرتبهٔ اول حمل ظاهر شود وشتر حامله وبیشه وخانه شیر و
اسد وجماع وآبستن کردن وشیر دادن بچه را غیوقان خروس
غیاض بیشه غیشام سفیددار غیاهب تاریکتر غیوم قهر وظلم غیاب
علامهٔ سرخ دوش کفار غیضه نیستان غیض غواصی در بحر غیهب
تاریکی شب وتیرگی

الفاء موحده ف ف افام کوفه ورنك

فاغ کشاینده فایح خشبوی فاکه میوه تر خوش آینده با نان
ونعمت طبع وخندان روی فایق افزون وچیز وعالی شکافنده و
کشاینده

کشاینده فاتق سرد بارد فادس سوادکاه فادن کرینده وفراخ
کننده فاروق جدا کننده وبازهر فاسد تباه وضایع شده فاو
تنها وزبون ویکانه وبازی ترد فایض فیض بخش وفیض گیر
ودیزان وباشان ودسان فاین دستکاری ودسیده ومشرف
ورسنده فایع مشهور وشایع فاشی غماز وغام وفاش کننده
اسرار فاره موش ومردم بزرگ فازه خمیازه وتوبا فانی بیزاله
ونابود فاقد کم کننده وفقدان فاقه دانا وعالم وفقیه وپرهیزو
واختما از طعام وبوی نافه دادن فانش آشکارا فاحش بدکاره
وظاهر فاقی سبزی فروش فاقع زرد واصفر فالوده حلوای نشاستد
فالوله وفالونه طفل در لته پیچیده وبسته در گهواره داشتن
وشکنجه اطفال شیرخواره فانه اسکنه چوب ودرهبند دروازه
وفهانه فاخ عطا وسخاوت وآب در دلو بدست خود انداختن
فاس تبر وحصین چوب شکاف فارز بیرکار ویکار دفا فزه

کار سخت و بزرگ با محنت و مشقت که مهره پشت را بشکند از
سختی **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ** پس بیارید سورهٔ مانند آن سورهٔ قرآن
**فاتي** بین بیارید **فابین** پس باز پس رونده و واجع وابا کننده و
سرکش و متواری شده از بیم و ترس **ف** انگاه و پس و بعد ازان
**فاحم** سیاه موی و فحم زکال **فار** جوشیدن و فرار نمودن **ف ت**
**فتی** جوان مرد و شجاع و سخا و دانا و توانا و بنده **فتاة و فتیه**
**و فتیات و فتیان** زنان جوان و پرستار و داه و غلام و کنیز
و غلمان و عبیده **فته** سایر اهل عرب **فتنه** شورش و عاسق
مفتون شدن و سوختن و آزمودن **فتن** سوختن و در رنج
افکندن و ارباب فتنه **فتور** زبونی و سستی و کمی و نقصان
**فتق** از هم کشادن و باد خام و دیه خایه **فتح باب** کشادن
دروازه و باریدن باران بوقت مطلوب **فتیل** رشته خسته
خرما و رشته چراغ **فتر** سستی و فتور **فتو** جستن و کشتن و طلب
نمودن

نمودن و در صدر جواب شدن افتونی جواب دهید مرا تفتوا بجوی
و بکرد و جواب ده **فتاق** ایام جهالت در میان دو رسول و سستی
در امور دین **فتا** باز داشتن دیگ طعام از جوش آتش و خشم
فرو نشانیدن **فت و فتات** افترا و تهمت **فتت** ریزه ریزه
کردن نان و سوخته چقماق **فتن** شاخ درخت و فتنه **فتمت** امتحان
دایره بی نگینه و حلقه **فتاح** شکوفه و کشاینده **فتون** ازمون و
**ف ث** **فثالات** نام خلم و آب بینی و فطس **فث** نام گیاهی که در
قحط سال توان خورد **ف ج** **فج** دریای عمیق و ثردف و راه
فراخ و وسیع میان دو درد و کوه و خربوزه و قدم از هم دیگر دور
نهادن و حله کمان از کمند دور کردن **فجر** بامداد و کشادن و
آب روان کردن و انفجار و گیاه **فجود** جرم و گناه و بی سامان و
دروغ گو **فجاد** کنهکار **فجل** ترب **فجا** مرگ ناگهانی و وبا **فجره** عاصی
و روان کردن آب **فجع** تاسف و حسرت و درد و الم و غم و هم **فجوه**

جاي فراخ در ميانه دو كوه كه آنرا دره نامند ف ح ٢ فحل وفحول
دانا وتوانا ونر ودمند ونر ومذكر فحم زكال وانكشت فحوى
آداى كلام با يماى واشاره فحش زشت وسخت ودشنام وفاحشه
وبدكاره وكناه كار زياده از وو مصر بر كناه فحشا زشت كاره
كناه كار عظيم وملام درشت فخ سركين شكم وفرث ف خ ٢
فخر ناز ومباهات وافتخار وافزونى ولاف فخور نازنده و
بى سامان وبيكار وكاذب ودروغ ومجرم وعاصى ولاف و
كناف زننده فخار سفالين كلاين ديزه وقهر كننده وسركش فخم
فربه وسطبر فخزه نان بريان برشته وكره كرفته فخ دام وتله
صياد فخذ روان وشتالنك ف ذ ٢ فديه بدله وباز خريدن
فدا باز خريدن از اسيرى وبدل در دادن وقربانى كردن وكرباليه
فدفد صحرا وبيابان وسامان فدرنجك ديو خواب فدك
كناك ونام باغ خاتون جنت ف ذ ٢ فذلك جمع ومفرده و

ابن من ذلك

ابن من ذلك خرج از جمله فذ تنها ومفرد ف ر ٢ فرج شادى
وخوشحالى وغم بردن وشكافتن فرموم نكوهيده بيزار فرمود
بخيل ونركو فرخ مبارك وميمون وفرخنده وبچه مرغ وجوزه
فرخنده مبارك فرج كشادكى وآلت عورت فرخال جوليده موى
فرات آب خوشكوار فردوس نام بهشتى وباغى كه جميع اقسام
انجام درو باشد فرد يكانه فراد يكانه وعليحده شمردن فرث
سركين كه از شكم وروده حيوان مذبوح برآرند فرضه وصدو
باجگاه دريا وبندر ولنه حيض ورخنه جوى وآبخور در بدن
وكوشه كمان فرغر حوض خورد كه از بقيه سيلاب در جاى بيت
مانده باشد فرقدان صورتى عالى بالاى آسمان فريق قوم فراد
كرين فرق [illegible] سر وجدا كردن ورسيدن وپيمانه وصد بنر و
موم وحوصله فراز فيروزى ونجاح وخلاصى ونام فرزين فرش
بساط وبچه كوسفند وپروانه چراغ شتران خورد وبساط فراش

ثابت

پروانه چراغ و بلند کرده فرض واجب و عطا کردن و آنچه بدلیل
قطع واجب شده و منکر آن کافر است فریضه فرموده حق تعالی و
پدید و جدا کردن فرط زیادتی از حد اعتدال و بیش شدن و
بیشی کردن و افزونی و شتابی نمودن و گزاف کاری و فالم آنچه
از آن و فرط پیش از رفتن بمنزل پیش فرستند مانند خیرات در
حاله سیات که باخر فرستند و شتابی و تعدی و زیادتی و شکافته
شدن و پیشکی فرستادن فروص چهار دندان شدن کلام فرجه
غم و اندوه و کشادگی و فرصت فراق جدائی وقت و شکوفه فرود
مکان عالی فراخ پیچه فراش پروانه ملخ و گسترنده فرش فرو
پوستین فرع شاخ و پیوند و وصل فراغ خالی شدن و پرداختن
و فرو ریختن افراغ فرو ریختن فرقان قرآن مجید که جدا کننده
حق از باطل است فراق جدائی فری شگفت و بزرگی و افترا دروغ
بافتن و مفتری دروغ بافنده و زشت فریفته بیراه کرده و



حفظ فربین دایره و چنبر کردن فریسه جانوری زنگین فردمو خاک
فراباز بتخانه فرجام عاقبت کار و لایق فره افزونی و شادی و شوره
نام مویی که از پشمه اذن نکند شته باشد و از ابجمه نیز خوانند و
سنگ تراشی فرفره بازیچه فهرکی فرزانه فرزانه حکیم و دانا و عاقل
فرسا مبادر و دلاور فروج جوزه مرغ و آلت عورت و کشادگی فرسه
فله خوان و پس خورده فرطوس آبخورده دد و دام در صحرا و
راز مردم فرغان شهری فروشه حلوای بیضه مرغ فرصاد درخت
توت فراوین سجافه فرصت مهلت فرغنده درخت عشقه فرز
فرنده افزون و شادی و فرح و جلد و شادکام فراهت زیرکی
و نیک روان شدن مرکب خوش خرام و خوش راه فرفخ خرفه فرهی
بزرگی و غرامت و شگفت ف ز ۳ فزع ترسیدن و بیم از دل بردن
و ترس افکندن و عجز و زاری و خوف فکر و ذهن و ادراک
و عقل ف س ۲ فسح و فسحت فراخی و وسعت و کشادگی فسانه

وفسود تباه وضایع فسق وفسوق سرکشی وبیفرمانی فاسق بد
کاره فسوه باد شکم بر آمدن بی صدا کند ضرط وکوز باشد فسود
دولاب وستور ومراکب فسان سنك کارد فسق درود کردن نجار
فسطاط خیمه سایبان فسا کهنه شدن جامه وسنك کارد فسخ
تبه وفنا بودن فسیله نهال خرما فش ۲ فشل بددلی ونامردی
فشر هزیان فش طرهٔ دستار فشا پراکنده وافشا فشع کوکس و
رك فص ۲ فص نکینه خاتم فصل جدا کردن فصول بیرون رفتن
کاروان وایام فَصُلَتِ العیر بیرون رفت کاروان فصال
بچه را از شیر باز داشتن وفطام ومطرب وسازنده وفصاد
مدت حمل حامله فصاد رك زدن وخون کرفتن فصیل بالای
دیوار کنکرهٔ قلعه ونزدود ویکف کندم خوید وفطام از شیر
وکیاه خشك وترخوید وفطام از شیر وکیاه خشك وترخوید
فصخ نهال درختخرما فصالر کهنه فصیله خویش وقوم وتبار



وخانواده فصاحت تیززبانی وفصاحت فصل الخطاب کلام
پاکیزه وروشن وپیدا کردن سخن از سخن فصم سکشتن وسفم
الفصام شکست یافتن فَصُرْهُنَّ پاره کن وقبای ودرهم آمیزن
وبجنبان وبکردان وروی بچینی فراکن در خواب کیف یحیی
الموتی ابراهیم ست فض ۲ فضه نقره فضاض ریزه کو فضح و فضحت
رسوائی وپراکندکی فضا کشادکی صحرا ودشت ومد نظر وجای
دلکشای فضل افزونی وزیادتی ونیکوئی در اخلاق وکمالات
انسانی تفضیل ترجیح افضا رسیدن بیکدیکر وجماع کردن مقصی
رسیده ف کم فطر آفرید وشکافتن فطور وانفطار شکاف وخیرات
عید الفطر فطرت آفرینش وسرشتن ودرهم کردن وشکافتن و
پاره کردن دود وشیدن شیر بدو انکشت فطم وفطام باز
داشتن طفل از شیر بعد از دو نیم فطن فهم وزیرکی وبهن بینی
فطانت فهم وادراك وهنرمندی وزیرکی فطیر نان خشکه

بي خمير وخوابيدن فطفر يافتن وادراك فطمس خلم وآب بيني
فطلس آبخور دد ودام در صحرا فطيس تك حدادي وآهن
كوبه وبالوغه وميخ كوبه ف ظ ٢ فظ وفظالت درشت
خويي وزشت خلقي ف ع ٢ فعل كار وكردار فعال فاعل وكار
كننده فعاك ابله وولد الزنا فطا راندن مركب وبضرب چوب
ف ق ٢ فقه دانائي ودريافت وعلم وادراك دين فقر درويشي
واحتياج وپشت شكستن اقتصار احتياج فقا پوست بچه
دان كه از شكم مادر با مشيمه بيرون آيد فقره حصه وتمام كلام
فقاع بوزه وشير فقع كشادن كرم واحسان كردن فقوع زرد
وفاقع فقاح دوسره ودورويه فقدان كم كردن وتفحص نمودن
كم شده وبازيافتن فقيه آرزو وكيات در يافت وجستجو
كردن فقيه دانا وتفقه آموختن علم دين ف ك ٢ فك كشادن
وجدا كردن وانفكاك نمودن وآزاد كردن بنده ومهر شكستن

ورهن

ورهن وكرو باز پس خلاص كردن ولب ته وبالاي دهن وچانه
فاكه شكفته رويي فكاهت خوش منشي فواكه ميوه تازه تفكه خوش
سلوك وتعجب وپشيماني فكاهت حسن خلق وخوش منشي وتازه رويي
وشكفتكي ف ل ٢ فل زمين شوره بي كياه وشكستن ورخنه كردن فليث
نان آرد جو وكندم وغليث نيز نامند فلاه وفلات صحرا ودشت
فلاح رستكاري وخلاصي وفلاحت وزراعت وكشاورزي و
زمين پيمودن وجريب پيمودن فلق شكافتن وروشنائي اول وآخر
روز وبامداد ونام جاهي در دوزخ فلج وفلوج مرض بحش شدن
نصف بدن لو در طول وجوي آب فليقه خوان فليل شكسته ورخنه
افتاده مانند شمشير وندامت افتاده فلت كادنا كهاني وبغته
وسلح فاة فله شير بنير كه از شير روز اول حيوان نوزاده سازند
وحلواي شير فلاد حلواي شير وفروني فلك كشتي فلكه بادريسه خيمه
فلاخان فلاخن وغله برافشان فلاسنك فلاخن وبيابان فلسفه

حکما وعقلاء فلزات اشداد وکاینات سبع فلم پس چرا فلاه فتحم
العقبة پس نکذاشت در رنج وسختی از بلاء فلیطه دانه از کاه
جدا شدهء فلذ کوشه جکر واشداد سبع فم ۲ فم دهن فهیل چوبلهء
موی وجهم برآمدهء فج آشامیدن فما اصبرهم علی النار چه شکیبا و
صابرند بر نار ف ن ۲ فن حرفه وپیشه وراندن فطلب فتن شاخ فتا
نیست شدن وبیرون خانه وسرا وعنب ثعلب فنجن سداب فنج
نفرین واز نیکی دور بودن وجمع نمودن ود به خابه وبرداشتن
وپستان عورت وپیراهن وپیاله فنجنکشت ادویه پنجکشت فنك
نوعی از پوستین سفید فندق نام میوه مغز دار ف و ۲ فوز دستکاری
ودسیدن وپوز دهان فور زود وشتاب وجوشیدن بر آتش فوق
بالا فواق هکچه خمیازه فوح بوی وتفحا دت وجوش دادن وآب
کرم وکف کرم آب جوشان فواکه میوها فوم کندم وسیر باذ فواده
آزادی فواده کف دیك وجوشیدن آب بجانب بالا فواق خمیازه



وراحت وفراغت وزمان اندك مقدار دفو وکشیدن یك دم از پستان
مادر ودو رنك وفرصت در میان دو باره شیر از پستان مادر
فواد دل وافیدهء فوت در کذشتن تفاوت کمی وزیادتی فود
برجوشیدن بر آتش وخشم وزود وشتاب فاد جوشیدن فواق
آروغه وکورنکاه وروزکار نیك اقامت بهوش آمدن بعد
از بیهوشی فاق باد بهوش آمد فوه فم ودهن فوج جماعت
فوران علم وحکمت وجوشیدن ونام شهر فتوح فهر کناده بحر
وشطف ه ۲ فهم ادراك فهد وفهل شیر ویوز وبلند ف ی ۲
فی در واندر وسایه عمارت بعد از زوال ومیدان وبیشه
وفائی وغنیمت وکسب وجست وجوی وخراج ورجوع نمودن
فیافی وفیف وفیفا میدان وبیابان فراخ فئة فوج وجماعت
فیروز غالب ونیکو فیقان شبانه روز وطلوان فیاح دمنده
بوی خوش وسخا فیاض فیض بخش فیض نفع وفایدهء وشکار

ور روان شدن آب وهروانیدن آب در جوی وباران بسیار و
در شدن در چیزی وباز کشتن از عرفات بشتاب و فایده
رسانیدن وتفویض حواله کردن وپوست بیضه فی ابس عبد
در لباس تازه وشورانیدن کار مردم سرنو فی مغزله در کرانه
فیلولر ضعف رای ونرمی تدبیر فیضان رسانیدن فی ایام
معدودات سه روز ایام تشریق بعد از عید قربان
فیلسوف دوستدار مدت علم حکمت جه فیلا دوستی وسوف
حکمت است فیجن فید میدان در بستی وسد آب فیدق سوسمار
القاف مع القاف قاق قادر توانا قایم ایستاده قاهره
شبشه قاع میدان وبیع وقرارگاه مصفا قاقم ابریشم قابل قبول
کننده ولایق قابل امانت کنایه از آدمی زاد قانع راضی و
خورسند قابیه بیضه قانت دعا کننده وخواهنده وعاجز
قانط ناامیدی ومایوس قاذف قامت وحشر قادیق تیز و چلد



ودونده وشتاب رونده قایم العین شخصی که چشم او بحسب ظاهر خوب
وبینا نماند اما نابینا باشد مانند شب کور قاصرات الطرف حرم
بکوشه چشم دیدن وچشمک زدن وباز کشتن وکوتاه کردن و
دیده از دیدن نابایست ونامحرم پوشیدن قالب کالبد وغور
سرخ شده قاطر حقه وحقه ساز قاموس میانه وعمق دریا ونام
کتابی در فن لغات قابله دایه ولادت اطفال وبازاجه و
پای ستور تخت وسر بستن قادعر سختی وقیامت وکوفتن در
قاعده زن پاک وناشسته از حیض ونفاس ومعده که در هله
طلاق نشسته باشد قاق کوشت خشک قالمع برنده وشکافنده
قامع وقالع ازبیخ کننده واز ته برنده وکوه کننده قاف بمعنی
بکیر وبردار ونام کوه قاف وسوره از قران قاده قایده و
کشیدن وکشنده قادب کشتیبان قادر وکوینده وکشاینده دروازه
قاذورات ناپاکی ونجاست قابت در کیرنده قان پادشاه و

علم و بيرق قادر توانا و بزكوهي قاصي بعيد و نهايت و عالي قاضيه
موت و خواهنده قاسيه خشك قاصد ميانه و نزديك و آسان قايله
قيلوله و خواب روزانه قاب اندازه و مقدار قاعد زن نا اميد
از حيض و فارغ و مايوس از اولاد قاعده بنياد ديوار خانه قاف
بسيار خوار و شكم پرست قاني سرخ و احمر قاطبه همه و جمله قاب قوسين
دو پله كمان قب ٢ قبه بلند عمارت و اوج قباب پرده و لباس و
اوج و خيمه بقدر قباله خط قبوليت قبض فرا كرفتن و شتافتن
و تصرف كردن و كرفتگي و پوست كندن و پنجه كرفتن و تنك كردن
قبس روشنائي كرفتن از چراغ و آتش و از علم بهره كرفتن و اقتباس
قبح بدي و زشتي و سركشي و رميدن شتر از آب خوردن و نفرين
كردن و از نيكي دور بودن قبله مكه و بوسه قبله قوس آتش قبل
جانب و سوي پيش و ازان و برابر و آشكارا قبيله قوم قبطي قوم
فرعون قبا نام دهي در حجاز قبره سرخاب قبول پذيرفتن قبل

پيش واكر

پيش و آلت پيش و برابر قبله كعبه و اقبال و روي كياه فرا كردن و
دور شدن قباح كبك دري قبيض انكار و جحد قب مغاك چشم
قباط حلواي رشته قبب سياه شدن و خشك شدن ميوه و زخم قبقب
آواز باد شكم و كركري و غريدن شير و نام چوب كه ازان خياى
زين مي سازند قت ٢ قتر بخيلي و تنكي كردن در نفقه عيال خود و
امساك و بوي كرفتن از كباب كوشت و كرد سياه و تيره قتود
بخيل و ممسك در نفقه عيال و تنك كرفتن نفقه و تقتير بخيلي و
تنك كرفتن نفقه قتو مخالفت قتاد خار سخت كير قتال حرب قتره
سياهي و تيره قتام كرد و غبار قتا سنك خاره قتاد خار و بد كسري
قتب پالان خر قت سخن چيني و نمامي و غمازي قتل كشتن و لعنت
كردن و نفرين قتال اقتتال و مقابله جنك كردن اقتحام بر يكديكر افتادن
و خود را در ميان كنجانيدن بزور شدت مانند كوسفندان
قث ٢ قثا خيار و بادرنك و ترك و قثد و امثال آن قث بر كشيدن

قج قجم وقجم ریشه وپشم وحشو سلاح وغیره قح قحف کاسه سر کلاون
قحب سعال وسرفه قحطب بشمشیر زدن قحو فربه شدن قح قخ ساده
دل وکم آمین ودرشت طبع ولب فروهشته وسرم اختلاط ویکروی
ویکطرف افتاده ودور از معقول قد قد تحقیق وبدرستی وکاهی
وخیار وقامت وبالا وقدت بریدن ودریدن وپاره کردن قدد
اندازه ومرتبه ودیك طعام پختن قضا وتقدیر وحکم ازلی وآفریدن
وکوشش وقدرت قدیر قادر قدید وفاق جوان سال وکوشت
خشك کرده قده کروهی جدا کرده از کروهی بته دل ویکدل قدو
پیشوا ودانه سرکره وواسطه عقد قدح جام وهجو ومذمت و
آتش زدن ودر کار کسی خلل انداختن قدس پاکی وعالم ارواح
پاك قدم دیرینه قدوم استقبال وقام تیشه نجار رجوع از سفر
باز آمدن قدم صدق اینك پیش فرستاده باجرت قدع راندن
چشم وبریدن وجمع متفرق قدرة توانائی قدر دریدن وتنکا قدر

وپاره

و پاره نمودن وجدا کردن واندازه ودیك طعام وشب قدر و
مقدار وعزت وتعظیم قدرت توانائی ونفقه تنك کردن بر عیال
وتفتین وبخل وقدر وقتر قداد درد شکم قدام سرپوش کوزه
قذ قذال قفا وعقب کردن قذف دشنام وتهمت زنا
کردن وسنك انداختن بزور انکشت وقی کردن وشکوفه و
قر قر قرح نام شیطان ونام خیالی قذح بی رنکی دهن وافکندن
روشن شدن چشم از شادی وسرما وبرودة ولرزیدن اندام
از سردی فراهم آوردن وایام بی نمازی جهة حیض قرء وقرد
وقرود روشن چشم از شادی ولرزیدن اندام از سردی قرة
بی نمازی وحیض قرات خواندن وقرار دادن کلام در کوش
سامع وآب ...ر بر کسی وسرد شدن روز قری مهمان داری
وکرد نمودن آب در حوض قریب نزدیك وخویشاوند وقربی
قراد آدام کاه قرد بوزینه ومیمون قرح زخم دمل وخیارك

قربان فدا نمودن وذبح کردن جهة تقرب بخدا وندیه قرض
وام وبرابر ومساوي وسوي جیب وقطع دمله کردن وبر کشتن
قرطاس کاغذ قرع کوفتن دروازه وکشادن ونام کدو وقیاق
مفهود کردن وبیم وترس قرن کروه وشاخ وقریه ومدت سی
قرین یار ومصاحب وهمسر نزدیك قریه دیه قربه وقرابه
آفتاب وغلاف قرآن خبر واطلاع دادن وبهم نزدیك شدن
وبهم رسیده دوستاره دریك برج ونام مصحف مجید وجمع و
یکجا کردن قراضه دیزه زر قرقف باده قرم مهتر قرم ساق
دبوت قرص نان کلیچه قراصه کزیدن موبر چیر قراص یالونه
قراض برنده قراح زمین سخت قریض شعر قرطاط جشم اکنده قرط
بن کوش قرعه فال ونقش کعبتین قرام پرده باریك وتریق قرع
انبیق الات عرق کرفتن از کوکرد وغیره مانند پاتله و شیشه
جهت کیمیا قرة کرته قرطال کداده قراح آب خالص قرش عقد و
که زدن

که زدن قرع کوفتن دروازه وکدو وقراء خواندن وتلاوت قرعو
باشه شکاري وبجیره قرشت سال خورده قرضب بریدن به تیغ
قرطب کشتی کیري وصرع قصب بریدن وچوب دستی قروت
خشك شدن خون در زخم وبنیره خشك قرت نوعي از خرما قرضیر
وام وقرض وبریدن چیزی بمقراض وناخن وبر کردیدن از چیزی.
وشعر کفتن وشاعري قراق ناخدا ودیدبان کشتی ومعلم قراح
مصارعت وکشتی کرفتن ونبرد وآزمائی قرسط وقریه دیه قرام
رقوم ونقوش قلم قرع باده ابن قربوس بیش زین ف ن ۲ قرف
انداختن بنا ودشنام قراف بکرتا نوجریده تا خت ق س ۲
قسم حصه وبخش وخوش روي قسمت کننده قسو وقسوه سخت
دلي وقساو قسیم خوشبو دادن نافه مشك وسوکند قسطاس
ترازوی یك پله وکیاه قسط عدل وداد وستم وظلم ووعده
معین وراستی وکدو وقاسط عادل وظالم واقساط داد و عدل

وفا کردن وراستی وزمین باریك باسنك ریزه سیاه وشمار ونامه

وکربه وباده قسوره شیر وتیر انداز وصیاد در دیه قسس مهر

ترسا قست سخت دلی قسود پیدا کردن چیزی از چیزی قسطینه

نام پای تخت روم قسیب شرقه وشور آب قسر دانا قسطان قوس قزح

قسیط زخم ناخن وجراحت قسر غلبه وبی اختیاری ضد حرکت ارادی

قسیبه مقوس ق س ۲ قش دولتمند وتونکر شدن بعد افلاس و

فقر ونه مستان سرد قشلاق جای زمستان قشر پوست اشعار

موی بریدن راست شدن تقشعره موی بر تن راست برخیزد

قشع قلب عشق ابله واحمق ق ص ۲ قص وقصص افسانه وقصه

دیش

خوانی واصلاح ریشه وبروت ومعلم نصارا قصر از یکی هم شدن

وداستان کذشته وناصیه وموی پیشانی ودنباله رفتن قصاص

بدله خون قصب نی وپارچه قصر کوتاه وناقص کردن وکوشك

وخانه عالی وخشم فرو کرفتن وتغافل کردن واز کار باز ایستادن

قصور کوتاهی ونقصان قصور وقصوی وقصری دور شدن

آهنك

ومهاجرت ونهایه قصید مغز فربه وتنك وآب شده قصد

اراده راه راست قصم وقصف شکستن وهلاك کردن وجدا

نمودن وانقضام شکستن قصمنا شکستیم قصع کاسه کلان و

بادبان قصیب السبق شرط کردن در کرو بردن قصیب الجیب

نوعی از خرما ونیشکر وشیرینی زبون وسهل واودنی قصار دوبی

[illegible]

قصعب ترید واشکنه ونان در شوربا تر کرده وترید قصاب

سلاخ وجانور سرخ پای قصو واقصی دورتر ونهایت اقتصاد

میانه روی ورعایت حد وسطه واصلاح لحیه بقدر دست

قصاب سرخ پای قصبه موی مرغول ق ض ۲ قضیب بریدن

ویران کردن ونام چوب دستی وشاخ وآلت مذکر وشمشیر و

وتمام

شتر مایه قضا کذاردن کردن وحکم نمودن ومحکم کردن وبو کرفتن و

خوردن ونام دار الحکم وسر نوشت ورذاول وحکم ضروری و

قصد

نصیبه و ودع واجر شدن ومقدور ومسطور در لوح محفوظ
قضاعه سك آبي وقنذ قضیم جودانه اسپ وبرکستوان وسلاح
اسپ قضقاض درع وحله بدن واستان قضیف رعد وبرق
قضا نصیب وادا کردن واجب وکشتن وباز کردن ودور کردن
وفرمودن ووصیت نمودن وآفریدن وحاجت روا کردن وتمام کردن
وگذاردن قضب بست نمودن قضف باریکی وتنکی قض شستن
قضیض کنج خانه قط ۲ قط نامه ونصیب وبریدن قلم وتمام و
کمال وسال قحط وکربه هره وکتابت ونام کربه وهره قطر نام خطی
وسطی دایره ماده برمرکز وگوشه وکرانه ومس کداخته ودانه خرما
قطران صمغ سیاه صنوبر کر بیشتر ماننده عین القطر چشمه مس کداخته
وپوست خسته خرما قطنا نام مرما قطط جم قطن شهر صبوه وخوشه
قطوف جم قطع بریدن وپاره پاره کردن وتاریکی آخر شب وپاره
زمین قطط سخت شدن موي بر اندام قطیع رمه وگله وتازیانه.

وبریده

وبریده وجدا شدن از قوم قطن پنبه قطان پنبه وجانوری قطانه
غلطت وشدة قطیفه پارچه از حریر شب پوش وسنبوسه طعام
وجرد قطیفه یعنی کهنه ردا قطمیر نام پوست نازك وخسته
خرما ونام سك اصحاب کهف قطاف کریبان وجیب قطاع الطریق
راه زن ودزد قطرب نام نوعی قطب ستونه آسیا قطم کودك
قطات سنك خوارة قطاب جیب قطا مرغ پر کلکی واسفرود قطاع
سنك ریزه وبرنده قطادیق شور وغوغا واضطراب وشتابی قع ۲
قعده اسپ خاصه قعود نشستن قعیده هم نشستن قاعده زن
از حیض وتوالد وتناسل نا امید شده ومایوس کشته ودر حدت
نشسته حدت نشستن ونام بنیاد وقعده واساس قعر عمق وژرف در با انقعاد
از بیخ برکندن واستیصال نمودن وبته رسیدن قعقاع نام منزلی.
از منازل مکه مبارك قعب کاسه خورد وپیاله چوبین قعقعه
تحریص وتحریك قعث باران کثیر قعیدان دو فرشته دوش چپ و

داشت موکل اعمال قف ۲ قف وقفو وقفا از عقب رفتن ودنباله گرفتن
وچیزی از عقب چیزی داشتن وایستادن بالای پل وتوقف نمودن
قفه چرخه ود وکدان قفا عقب فی لطمه قفل وقمی در بند محکم وقم آمدن
از سفر وباز گشت ق بکذا دوفام کوهی از زبرجد ونام قرآن مجید
قل ۲ قلب دل وعقب وباژگونه وگردانیدن وزر دنا سره ومیان
لشکر قلیب چاه قلاده گردن بند قلاع باز داشتن ومنع اقلعی
برادر واز بیخ بریدن وحصار قلعه ودر دبن دندان قلیل اندک
اقلال واقالت برداشت قلم خامه وتیر وقرعه قلی وقلاء دشمن و
دشمنی وبنده وعد ومقلته دشمن گرفتن قلولا قاز وقلیه دیگ
بریان کردن قلع از ته بریدن واز بیخ کندن قلاح فلاح وزرد سنگادی
قلق بیقراری واضطراب وترس وتشویش قله سر کوه وخم وکوزه
باد قلتین دو قله آب کثیر که سیصد رطل عراق باشد قلاوز
بدرقه قلتبان دیوث قلبو شپش وکیک وخانه چرکین قلس قی و



شکوفه قلمالیده شلوار بالا کشیده قلقل صدای آب از شیشه قلبا
شخار قلانه حلوای شیر قلی دوک ماشوره وبند قلص وقلوص شتر
روانه جوانه قلت مغاک در کوه که آب آنجا جمع شود وهلاک و
کمی اندکی قلیت کشته ومضطرب قلامه ریزه ناخن قلات شهری
قلیف خادخرما قلنسوه کلاه سر قم ۲ قمر برچیدن ورفتن خانه
بجاروب قمه اوج وبلندی وکنگره قمطره قند ونبات وصندوق
قموقاح خوادوضایع قماص غواص دریا وشکردن ستور وعیب
وبدگویی وسعایت کردن قمیم تره وخشک شده قمیص کرته و
جبه گذرانیدن ایام گرمی وتابستان گذرانیدن قماط جامه
اطفال نوزاده ودست بند او که آن را پالوله نامند قمار بازی و
آرام وقرار [دقمح] سر بلند کرده وچشم فرا دنموده وسر در پیش
افکنده از ندامت وخجالت قمطریر تنک ود شوار ورو زسخت بزرگ
قمل کیک وشپش گزنده ومورچه وملخ قمع فرو شکستن وبریدن و

خوار وشکسته ومهرا کردن وقطع نمودن واز بنیاد کندن وعمود زدن
وتشنگی وعطش نشانیدن واحد قمام تیغ ق ن ۲ قنوت دعا وعجز
وزاری ونیاز کردن در نماز واطاعت وفرمان برداری قنوط
نا امید ویاس قنات کاریز آب وتیر ونان ریزه قناط پرده سرا
قنط نا اُمید ویاس قانط نا اُمید قنوع خواهنده وعاجزی و
خواری در سوال والحاح نمودن وقانع وخورسند وراضی اقناع
سر در پیش افکندن وبر داشتن وچادر پوش ومقنع قنو
خوشه خرما قنیع اصل مال وسرمایه واقنا سرمایه بیرون آوردن
وخورسند کردن واقتنا سرمایه وفایده گرفتن افتی وخورسند
کردن فانی جوی خورد قنق مهمان وضیف قنطر برهم نهادن و
پل وجسر وخزانه کثیر در پوست گاو نهاده قنطار پوست گاو
پر از زر وسیم وسناچه جرم گاو وپراز مال وخزانه وخرجین گاو
قناطر مال وکنج استوار در خرجین گاو نهاده قناع طبق میوه



تازه قزع کاکل اطفال برگ سبز زراعت وغلاف قضیب قنب
فرمان برداری وقانع محکوم وعاجز قنوج پیکان قنقصاص و
قنص صیاد وصید قناعت خرسند وپسند قنینه شیشه قنش
کافتن وکاویدن قنذر دوباه سیاه قنفذ خارپشت قنود دعا
کننده وفرمان برنده ق و ۲ قوت توانائی وزور وخوراک هر دوزه
لابدی قوی توانا اقوالی توشه کردن وقوت دهنده ونیرومند
قوم گروه وراست قوام راست وبرابر ایستادن بر هر چهار پای
خود وراست کردن کار خود وغلبه وتسلط وکج راستی ونام ستون
وبسته وغلیظ وسطبر گشته قوایم دست وپا وجوارح قواد
دیوث ودلاد زنا قولنج درد شکم قود افروختن آتش وقود
وقصاص ودیه واوش وخیانت وجریمه قوصره ظرف وسبد برای
خرما وگیاه بافته وخلیطه وجوال قوس کمان وگوشه کمان قوقر
بخیه ودرزی وگوی انگله وتکمه قویم دست وپا ومحکم وستون

وقوام قومات فریاد ماکیان بیضه ده قوادم شاه پر مرغ قوه آهسته
وخوش قولتا جشن وطوی پادشاهان قومس قیام قوس الملء ناقوس و
سکنه قوق از عقب رفتن وبخیه زدن سوزن قوادیر شیشه وقاروره
قواعده زنان بعده نشسته قوجب مغاك وكو وحفره قومس مخدوم
آزاد وبخت خدمت که فرصت راحت ندهد ق ه ۲ قهر غلبه وغضب و
جور وستم قهار شکننده کام وغالب وظالم قهرمان حاکم کهربا قهبلس ذکر
وخر ره والفیه قهوه باده وکیاه مکه قهب سفید تیره فام وکامیش
ق ي ۲ قیع وقاع وقنقاع وقیقا دشت وصحرای هموار راست
قیم وقیوم وقیمه راست کوی وصادق وقایم وپاینده وبیزوال
ومشیمه قیام راست ایستادن قی شکوفه قیح چرك وریم جروح
وقروح وبجیا قیقال رك بازو قیصوم بوی مادران قیهج قی
وشکوفه وتهوغ قیلوله خواب چاشتگاه روز ونیز بعد از نماز صبح کره
سنت است وضع واقالت در خرید وفروخت وشراب خوار کیا اول



روز قبین آهنگر وحداد قباده دلالی ودیوثی قیروان مغرب و
کاروانی وملکی قیف ظرف مخروط که بدان کلاب در شیشه ریزند می
اندازند قیطونی دسته ابریشم سیاه که بجای فرادین بر سر ه جابر
بردوزند ومهمان خانه قیب یالان الکاف لك لك ۲۱ کافی
پسنده وکفایت کننده کان باشد وچنانستی وخواهند بود وهشت
وباشد کاس پیاله کابن پوشنده بسا وجننده کابین مهر وصدق
کافر زارع وکشاورز ومشرك ومنکر وناحق کذار کاخ قصر عالی و
تارك سر کافه جمله وهمه کافور چشمه در بهشت کامن وکاتم
پنهان کنند وپوشنده در پرده کمون وکتم پوشیدن کانون
آتشکده کاك نان کلیچه سطبر ومردم دیده کاه وقت وتخت کاظم
خشم فرو خورنده کظم خشم خوردن کامل بی نقصان کاشانه کرم
خانه شیشه کار کاسا خانه زمستان کان مکار ودغاباز وبد
افعال کابوس دیو خواب کالوس جاهل وقاف کاعب زنان

نادیستان کالح ترش روی وزشت وعبوس کاد نزدیک شد وخواست
کافه همه وبازدارنده وکره زننده ودرگیرنده همه کاشح دشمن نهانی
کافح ابکامه کالم زن شوهر دیده وثیبیه کالیو دیوانه وابله وشیفته
ودست وپاکم کرده کاغ مضغه ونشقادکردن حیوان وصدای جنبانیدن
کله خرد در زراعت جهر دم دادن جانوران کاغه زن ولوده وزاینده
ضدعقیمه ونادان کامه مرجان سرکای هندی کاذ مقراض آهنگر حداد
وکلنك واحول کاذه خانه خورد وصومعه ونفرت کننده ورسیمان
هند وله کاب شکستگی وبدحالی وسرنکونی مکب سرنکون ك ب ۲
کب بروی درافکندن وهلاك کردن کبت بروی درافکنده شده
وبازگردانیده شده وخواری کبد سختی ورنج وجگر وتنگی معاش ودشواری
کبر بزرگی وتکبر کباد جگر ودست کش کبکبه بروی درافکندن و
نکونسار وبازگردانیده شده کبیر بزرگ ودشواری کبش گوسفند
کبکی نام رادو غریب کبك لوند ولولی کبث زنبورعسل کبن انباشتن

چاه

چاه کبی بوزینه کب بروی درافکندن وهلاك وخوارکردن وشکستن
ویادصادق وکنارهٔ دهن وبوز وحنظل ک مانند وامثال کبیس جوشیده
کباث میوهٔ پخته ورسیده ك ت ۲ کتابت نوشته وبندهٔ مکاتب را
بازبا وفروختن ولوح محفوظ کتم وکتمان پوشیدن وپنهان کردن
وپرده کتایب لشکر وفوج کتف دوش کتبان شوره بوم کتیب آزرده
وغمناك کت کادین آب کتابه تحریر واندوختن کتبه جمع کردن
لشکر ودستخط کتاب خوشهٔ خرما ك ث ۲ کثیب تودهٔ ریگ ورمل
کثرت انبوهی وبسیار کثیر بسیار کوثر نیکی بسیار وجوئی در بهشت
ونبوة واماصت وقران مجید کثبت آواز شتر جوانه کثکثه خنده
آهسته نه قهقه کثیب جمع کرد واحاطه نمودن کثکث سنگ
ریزه وحصبا کنوث گیاه بی بیخ درخت بی بیخ ك ح ۲ کحل سرمه و
ثمد کحال سرمه فروش وطبیب چشم ك د ۲ کدس خرمن غله کد خانه
کدح کادکردن کادح کادکننده برنج ومشقت انکدار وانکدرت

تیره شدن وفرو بخته شدن الکاي خیر وصدقه بریدن کدا دریوزه کو

کدید زمین کوفته زراعت کداس علسه حیوان کوس معده وحوصله و

حیوانات که ذبح کذب دروغ کذاب دروغ کو کذا چنین وهکذا که ذ

کو وکواد حمله آرنده بر دشمن وباز کردیدن درحربکاه وباز کردانیدن کرام

مکرم وبزرك کریم کرانمایه وبزرك وسخا کره وکراهت دشوادي و

نفرت واکراه وکریه کره بازکشتن ودولت ویکبار باز کردانیدن کرب

اندوه وسختي وغم وخستکي کروفر جولان نمودن درمیدان ورفتن و

برکشتن وهیبت کردن وخود نمائي کردن کرکر وکر وکر نام خدا تعالی

کود درهوشت درمیان دو کوه کرجاس کندم والسی کرین دغا باز

وحیال ومکار وخرین کوثرن نیم تاج دیبا بافته کرم تاك انکور وغم

وخوف وکناد واحسان ونیکوشدن کرکم زعفران کرکان زهن

کرك حمیر اکرکه دیوانه کرند باج وجزیه کود کاذیز کروب غم کرك دیوانه

واندوه وقرب وغروب آفتاب کودنامه کتاب ودیوان وجلد و

صحیفه

صحیفه ودایره جهة باز آمدن بنده کر بخته بکشند از رقبر است

کرد لکل لي اند ام آبله ودیوث کروس کله اسبان

ورمه کرخ تکمه وشهری کراحت احسان وبزرکی

ودریافت حالت باطن از صفای خاطر کراسه قرآن

مجید کرسي تخت وصندلي کرك مرغ جلاله ومرداد

خواره ونفس اماره ودریده وبتیم شال کودك

تسخر وکذب وافسوس خوردن وحربا وجوز مغز

کوه زمین جهله ومدور کوار کرك کرازان خرامان

کران کناره ونام ساز عود کرع وکروع لب دهن بر آب

نهاده آب خوردن مانند بهایم بي ظرف وپیاله ودست

وآب خوردن بهایم سر بر روي آب نهاده کراعه پاچه

وفوسنك وشب تیره کربت محنت وسختی واندوه ومردود

زراعت

کرکی کلنك کود مبارز وبزرك ومناره وبستان و

وقومی کودبز اسکنه وسنبه که بدان سوراخ لحنات خیمه
نمایند کوبان قوبان وفدیه کوات کدنا کوخ بازار کوچه
موش دشتی وعزم کوت کدنا کـ ز٢ کوزبت چیده
وکزیده وانتخاب کرده وخراج وجزیه وتمام کژ تاراست
ومتحیز ونام باد شمال وابریشم فرومایه ولیقه کـ س
کسف پاره از آسمان وتیره کی آفتاب وکسوف کرفتن
آفتاب کسوت لباس کسوب هنرمند کسب حرفه
وکار وهنر وصنعت چیزی پیدا کردن کسل وکسالت
کاهلی وزبونی وسستی کساد ناروانی رواجی بازار
وقلت خریدار متاع کست قسط وقراد وعدت و
ادویه کـ ش کشف روشن وآشکا٢ وبرهنه شدن
ودور کردن غم واندوه وپرده انداختن ونام شنک پشت
کشط بازبردن چیزی ازچیزی وازجای کشیدن و پوست

بیرون کردن وکردانیدن وپیچیدن ودور کردن وکشف کشظت
ازجای پراکنده شده وپوست بازکرده شده وپراکنده درهم پیچیده
کش خوش وزیبا وخرامیدن نیاز وکرشمه واهسته ودست بر تهیکاه
وکمر خود نهاده بملازمت بر کسی باادب ایستاده شدن کشن
نوزادن بماده جهة حمل کرفتن ونام بد فعل ومکار ودغاباز کشنان
نادان کشاد نامه فتحنامه کشکخیر فلاخن وسنک منجنیق کشنیغ
ناخوش کـ ظ٢ کظم ختم فروخوردن وخشم کین شدن کاظم خشم
فروخورنده واندوهناک کظیم خشمناک واندوهناک کظت فربهی
وسطبری وذخامت کـ ع٢ کعب استخوان پای وبجلوله ونام زنان
جوان ازسال نارپستان کواعب دختر وزنان جوان سال ناربستان
کعک نان کعیـ طبر وکاک وقرص کعوب دختران ناربستان
رسیده وبالغ شده کعیبت عندلیب وبلبل کعبه قبله ومکه نماز
کعدا وکعادا کوها کعبره کنه کعثب فربه وکنده کـ ف٢

وکواعب وفتره

کف منع و باز داشت و میانه روی دست و پنجه شکافته و
زُبَدِ بحرْ و کور کردن نابینا کفو هم ذات و برابر کفاف فراهم آینده
و کفایت کننده کفوف کور و نابینا کفایت نفع و فایده و سرفه و
بسنده کفاح مهلت و فرصت و مهمانی کفر ناگرویدن و سرکشی و
ناسپاسی و برزگری و زراعت کردن اکفاد و کفود ناگرونده و
ناسپاس و مزارع کفارت پاک کردن گناه و جریمه کفیل و کفالت
حاضر ضامن و پذرفتاری و جزاء انفعال کفل بهره و نصیبه و حاضر
ضامن و ضعف و بددلی و صوم دهر و ساغری ستور و در مهر
و نمد زین کفود ناشکر و ناسپاس حق و خوشپوش و کافر نعمتی
کف الخضیب خاور نک دست نگار داده و نیز کفیده شکافته
کفچه چمچه مشک و کف گیر و نوعی از مار و نام ... و کلاله کفق
دیک طعام پختن کفه خوشه و نیم کوفته و پله ترازو کفلیز
کفگیر و چمچه و پچه غوک کل ۲ کل همه و جمله و عیال مندی و

گران باری و بخور کَلاة نه چنانست که صدائی و جفا و دور مردم
کلاوت نگاهداشتن از پریشانی کلما هر مرتبه کلمه سخن کلم جراحت
و زخم و خستگی و کلام و پراکندگی کلوم و کلم خستگی و ضعف و زخم
کلاه فروزینه آتش و انکار و بیزاری و نه چنانست و جراحت و کلام
کلاله شخصی که میراث خوار دیت مانند فرزند و پدر و مادر نداشته
و میراث او با قربای بعیده رسد کلوح ترش روئی و عبوست
کالح ترش روئی کلح جام و دلاک و حیوان کجلپای کلیه شامیانه
چار چوبه و رمه و دولاب و شکایت کلاله موی بافته و جعد و
میراث خوران و عصبه بعید بغیر از فرزند و والدین کلف تیرگی
و سیاهی کلوب کاز و انبوره کلبتان سندان کلا و حاشا انکار
و اظهار و بیزاری ... جفا و بیزاری از زن و خدا نکند کفتن کلاب
ملال و درماندگی و خیرگی و یتیم و بی اولاد ماندن و کند شدن
شمشیر و چشم از بصارت و زبان از کار افتادن و کاهلی کلک

وکالك سیوم خام مانده وفا رسیده وسرخی موی وشوم کلب و
کلبام وکلبانك فریاد وآوازه ونام کلیسا بتخانه وبتخانه و
چاه کلکونه غازه کلول شمشیر برکشیدن کلیف آب چاه کلمة
التقوی لا اله الا الله محمد رسول الله کلمات خصال ده گانه
اول فرق شعر بشانه دوم قص شارب وسبلت سیوم مضمضه دهن
چهارم استنشاق بینی پنجم مسواك دندان ششم حلق موی عانه
وزیر ناف هفتم نتف ابطین کندن یعنی موی بغل هشتم ختنه نهم
استنجا بعد خلا دهم تقلیم اظفار چیدن ناخن دراز دست و پای
کم ۲ کم چند عدد وبسیار وبسا وغلاف وشکوفه واکمه
کور مادر زاد وآستین جامه وقلیل کمیت چندی در عدد
کمال تمام ونهایت بزرگی کما چنانچه وشما ینبغی چنانکه و چنانکه
می باید کمانه الت برمه کردن خراطی کم کم صدای کندن وکافتن
کمیرده پیشوا ومقدم کمیع هم خوابه کمت اسپ کمیت کمات



مردانه ودلاور ونام بوبلك وسماروغ کمی مردانه ودلاور کماد اوبر
خشك مالیدن بریدن درلنه کرم وسبنکه کردن وضماد ادویه
کردن مالیدن کمیتی هلاکت ومرك وباد تند کن ۳ کن وکنان
تماها وشکاف کوه وپرده پوشیدن وپنهان کردن وخانه در کوه
وغار وهمه زنان اکنه واکنان پنهان کنن شکاف ودره کوه و
پوشش کنس جاروب خانه کردن کناس جاروب کش کنوس پنهان
شدن صید آهو در غار وآشیانه خود وپنهان شدن گاو در بیشه
وغار ونام جائی چرکین ونام آهو خشیمه منخیره کنایس تبخانه چرکین
کنانه ترکش تیر کند وکنود ناسپاس وسرکش وکذاب وناشکر و کند و
کافر نعمت وعد ولی کنك ارزه وجاد ابرو ونحیا واکیم وفربه
دستار خوان ونام ترع کنز وکنوز خزانه کنین داه وتفسل ماده
کنام صحرا ودشت وبیشه کنف کرانه وپناه وحمایت وپرده کنوز و
کندوج تخم کلین غله دان وخنور کنادك صاحب طوق کندور

حمله آرنده در حرب کبخ ابله واحمق کذاب دشنه
کنایت ملوک کوکان کنیب کبخاره ودرد روغن
کنشت وکنست آتشکده کناغ تار موی ورشته
کنان پرده وستر وپوشاک کنود آن کس که ایام
محنت یاد کند وایام فراغت را فراموش نماید وخود
تنها خورد وعطا ندهد وخادم وبنده را خدمت
محنت فرماید وناسپاس ك و م کوب بالیدن وقد
کشیدن کوف وکون وکنکره یوم شوم کوس شتاب
رفتن کوان بار ودمامه ونقارخانه وصف جنک کوکبه
مرتبه وفوج کواعب دختران جمیله وزنان نارپستان
بالغ ورسیده وجوان سال کون بودن باشیدن و
نوشیدن وتازه کشتن وپنهان شدن ویوم شوم
کونبا اندازه داشتن راستی وکژی عمارات وطرح

عمارت

عمارت وبنیه کوک کمان وکیاهی که خوردن آن خواب بسیار
آرد وکیاه منوم کوبال کوزونیزه کوفه سنک زار سرخ
فام وشهری کود نزدیک شدن ازبرای شروع درکار
وجستن ومکاره نزدیک شدن کودن نادان واسپ کماده
کول نادان وابله وعلف کاه وکتف وپشت ومغاک و
دد ودام وتالاب وکولاب کوخ خانه تنک وسیاه غریبانه
وتنخانه سیاه کوز کوزه وجوز مغز کُوَرَنْ کدورت
وتیرکی وستاره کشته وبی بخت وبرهم نهادن کالا
ودرآوردن چیزی درچیزی بزور وعنف وجمع کردن
وعمامه درسربستن ودرهم پیچیدن ودرافکندن
وانداختن کودین پادچه لک وسطبر وکلیم کواده تمسخر وریش
خند وهزل وملامت کود زوال بعد از کمال ونکبت لـ ۲۵ کهل میانه
سال وپیر وموی وکاهل کهلاون میانه سال وکاهل کهواده مهد

اطفال کهانت فال کیری وپری خوانی واختر کویی کهف شکاف
وغار کهیعص حروف مقطعات قرانی سوکند باین ک کافی ه هادی
ی یا موید ع علیم ص صادق الله اعلم کهر بار زدن کهول پیر و
عنکبوت کهب لکهٔ ی کی تا والی ومالك وحاکم وبزرك وداغ
سوختن کیا مالك وبزرك وحاکم کیلا تا نه وتاکید وچاره در منع
بدخویی نمودن وضعف ونامردی کیاست وکیانت دانایی وهشیاری
وزیرکی کیس دانا وهشیار کیل پیمانه ومیل وبر وبراه وهشیاری کردن
مهم کیله بچهٔ کرك ویوز کیس ملت وترکش ویارچه کیس انباشتن چاه
ونمازه وشبخون کید مکر وحیله سکالیدن وتدبیر وبدخواهی وقید
مکیده بدخواهی وبد زندکانی مکاید خواهش ومکر تکاد خواهد
تکور در پیچیدن کوتره پیچیده شده بکتال پیمانه اکتال وراءی خود
سنجیدن تکوی داغ کرده شد وداغ شود کیف چه طور وچون و
چه حال کین عداوة وکینه ونام کوشت پاره بلند که در فرج عورت است

وماجوله

وماجوله کینونه بودن وباشیدن کیت کوتاه قد وچنا وچنین وکذا
وکذا کین مردم دیده وکالك کیستی کوشت زنان که در فرج دارند کید
قالطمع ستاره نحس اللام ل ل ا لا نه ونیست ل مر اورا وتاوان ابنجهت
وهر آئینه واز برای چه وچرا ومکو لابد ناچار والبته لاجرم حقا و
البته وناچار لا لا جاذم ومجذوم لاذن عنبر بون لایه بادی لال
کنك ومروارید لانه خانهٔ زنبور لاعادیه نه درکذرنده از صد
دمق لات ومنات بتی است وبنان لامه زره وجامه نیم تنه مللدرن
لامع سراب ودرخشان لازب کل چسپنده لاهب زبانه
زننده لاهث سك زبان از تشنکی لاوا شدید وصعب
لاهیه شورش لاد دیوار لادن عنبر ذبون که از پشم
بز ومیش کیرند لاغ وانثین کنده نبات مانند باد بهار
لافیه بیهوده کوی ومباهات کننده لام خرقه وژنده
فقرا لامسه حس دست سودن ولمس کردن لا تقنطوا

نا امید مشوید لاحق پیوسته لایق سزاوار لاجل الفقراء
جهة فقیران لاحین جانوری شکاری لاغ بازی لالنه
نان پاره کود بتصدیق وخیرات نان لاش تاراج کرده
ومجروح لادغ گزنده زهودار لابق ولیاقت شیرین
کلام وخوش آمدکو لاک خانه وصراحی وموم خاتم
لالع سوزنده لاتی زنان وعورات ل م ۲ لب مغز
وخرد ودانش لباب جمُ لبیب دانا وعاقل لبث درنگ
واهمال کودن وایستادن لبس لباس ومکر وحیله و
تلبیس وآمیختن چیزی درچیزی والتباس وشباهت و
شوریدن کار کسی بحمله وذلیری وجراة لبوس سلاح
وزره پوشیدن لبده گروه وانبوه وچیزی برهم نهادن
وجمع شده وجوال دوزنبشم ونمد لبدا برهم نهاده وبالای
یکدیگر افتاده لبید جوال دوز خورد وساغری وکیاه درم

لبا

[illegible]

لبا شیر پنیر نوراده وبسته شده وقله وشیر پنیر
لبنان کوه ابدال واوتاد لبن شیر وخشت لبان شیر
فروش وشتربان لبنی وزبه ولجنر وکنده لبك کوبه و
هره لبلاب عشقه وعشق پیچان لبون گوسپند لبد
پشم گوسپند وانبوه وبرهم نهاده ونمد لبق ولباقت شیرین
کلام وخوش آمدگوی وهشیار وزیرك وچابك وفهیم
ولایق شیر سخن لباده خرقه وژنده درویشانه ل ت ۲
لت لکدزدن ولغزیدن ومالیدن لتی ولتیا بلای خرد
وبزرك وچنان وچنین وکشاکش روزکار وآن زن
لاتی ولواتی لتب محکم واستوار ل ث ۲ لث ولثه
نام گوشت بن دندان نرم لثلث تردد وتفحص کردن
لثام بینی بند ل ج ۲ لجین نقره وسیم لجه ولجی ژرف
وعمق ومیانه دریا لجاج چاپلوسی وعجز بنفاق وستیزه

والحاج وبي شرمي لجوج ستيزه كار لحي يوزه دهن واطراف لب وتنك آوردن
لجلاج حكيم واضح شطرنج ولیلاج لجا التجا وپناه لجو پناه آوردن و
پشت بتكيه نهادن لجب ناله وفرياد لح ٢ لحيه ريش لحم گوشت
لحون ولحن مقصود كلام وآواز كلام وخطا وناصواب لحاق ولحوق لحون
رسيدن وپيوستن والحاق نمودن ودر رسانيدن لحظه برهم زدن
پلك چشم ولحد لحاد والتحاد كشتن وپناه ساختن لخاطه دنباله چشم
جانب گوش وديدن بگوشه چشم لحب راه فراخ ودشنام وشتم
لحاح فواق لحي گوان وريش لحد ميل كردن ودر گور كردن لحاف
قزاغند لخ ٢ لخلخه عطر مثلث واد كبرا از مشك وكافور وعود
لخت باده از وقت وهر چيزي ونوعي از حربه وبيزه لد ٢ لد
سخت خصومت وغالب وقوي عداوت وپرجدال وگمراه وتمام كسي وت
دهن اطفال والد سخت تر لدان اولاد لدن قريب وبسيار خصومت
لدن ولدي نزديك وقريب لدغ سوختن لديغ سوزان وچسپنده



لذ ٢ لذع گزيدن مار لذيع گزنده لذو خصومت وعداوة وغلبه و
جدال لذات ولذاذون مزه وطعم لذيذ مزه دار لذيق هم پهلو لز ٢ لزب بق
چسپيدن لزوب چسپنده وگيرنده ولاذب لزام ولزوم پيوسته و
لازم لزج لخشنده وملساوه وشنده لزق ولزوق ادمان وعصه و
لخشيدن ولغزيدن پاي وملسال س ٢ لست نباشد ونيست لسب
ليسيدن وچشيدن شهد وغيره لسوف هر آينه زود باشيد وسرانجام
لسان زبان لسوق لغزيدن ولخشيدن ودوشيدن لص ٢ لصوق
لخشان ولغزان لص ولصت ولصوص دزدي وسرقت لصب چسپيده
ماندن تيغ در نيام از تنكي غلاف لط ٢ لطف كرم وهديه وتحفه و
صفا ودوربيني ودرشتي لطيطر لا كتخدا لطيف دقيق ودوربين و
مصفا وروشن ومهربان ولطف كننده ونوازنده وباد پيك بين و
پوشنده كار از نظر اغيار وضد كثيف لطافت نزاكت ونرمي لطمه
طپانچه لطايف الحيل حيله وپركاري وخوش آدائي لطح سرطان ورود

فراخ لطو بزمین چسپیدن در کشتی ل ظ ٢ لظ لب و دهن خود را بزبان
خود پاك کردن و زبانهٔ آتش لظی زبانهٔ آتش دوزخ و ریزان و پاشان
و دوزخی ل ع ٢ لعب بازی و آب دهن ولعاب لعل شاید که باشد و جوم
والاو مکر لعیب بازیکر و بی‌تیز لعك در زخاك غلطیدن لعنت نفرین کردن
وبیکار شدن و از رحمت دور افتادن لعین نفرین کرده و از رحمت دور
افتاده و نام کرك درنده لغ ٢ لغو هرزه و بیهوده و نافرجام و سوکند
دروغ بی قصد لغی بیهوده کویی لغز چیستان و پوشیده ولغزیدن پای
لغوب مانده وسست شده لغاب پر تیره مرغان خورد ل ف ٢ لفت شلغم
و کردانیدن والتفات و بازیکریستن و بهم پیچیده لفب و تلفج سوختن
لفظ انداختن و آنچه از دهن انداخته شود لف پیچیدن نجات الفاف
درختان باهم پیچیده و پیوسته جمله آمیخته لفیف بهم پیچیده و کروه و هم
الفاء یافتن و پیچیدن لفو یافته لفاف مردم نافع و نیام ل ق ٢ لقو باز
کردن کوشت از استخوان و جدا نمودن لقب نام کردانیدن اسم بد کردن

لقف

لقف فرو خوردن و بلغ نمودن والقاف لقیف فرو برنده و اد یاد کننده
تلقف بلغ نمودن التصام لقمه فرو بردن لقا دیدن و رسیدن تلقیه نمودن
و پیش آوردن القاء افکندن و انداختن و فرو کذاشتن القت در افکند ملیقر
اندازه القا فرو کذاشت التقا بهم رسیدن و دیدن و پذیرفتن و پیش آمدن
وملاقات و زبان کردانیدن بسخن در کذب و دروغ ملیقیان دو روز شنبه
موکل مردم تلاقی و روز قیامت لقیه ملاقات لقیقه بسیار کویی لقد
هرآینه و بدرستی و راستی و تحقیق لقاح نر دادن بماده و بارور و حامله
کردن و آبستن نمودن لاقحه بادی که درختان را بار آور نماید و از نها دارا آبستن
نماید لقاع حاضر جواب و جامه بدر آوردن و لباس ملاح و نفوی شکرفتن
پوشیدن لقس بدخویی و افسوس داشتن و عیب کردن و شورانیدن
و خصومت انداختن لقطه چیزی از سر راه یافتن و افتاده بر داشتن
که خاوند معلوم نباشد و برچیدن از زمین والتقاط نمودن لقام
خوشه چین ل ك ٢ لکن اما و طشت زیر شمع دان لکن اما و چراوه چون

لکا اهمال وتوقف ودرنك لکع طفل خورد سال نابالغ لکد کنجد
وآسیب پای لم ۲ لم نه وکرد کردن وفعل مستقبل را ماضی لما هنوز
وانگاه لمم گناه خرد وصغیر لمح ولمحه نگریستن ودیدن ودرخشیدن
وپلك چشم برهم زدن لمز ولمزات عیب کردن وبدگفتن لمزه چغلی
وبرو بدگفتن وغیبت کردن وبیش کشیدن لمس دست سودن و
جماع کردن التماس جستن وخواستن لم نه وفراهم کردن وجمع نمودن
لمز فریبه وکند وسطبر لما نه وچون وانگاه وآنوقت وهنوز ومکر
چرا نه لن ۲ لن هرگز نه ومطلقا نه بطریق تاکید یعنی که بهیچ حال
وبهیچ صورت خواهد بود مانند لن ترانی یعنی هرگز نتوانی دیدمرا
وچون بر فعل ماضی درآید مستقبل گرداند لند لوند وکافر ولاف
ونام القیر لنؤمن هر آئینه من مومنم لنا ما دال و ۲ کوار لوح تخته
وسوختن ودرخشانیدن الواح جمع وپیدا وگردانیدن لوج درآوردن
چیزی در چیزی بزود ولوج برهنه وعریان لوع سوختن از غم وعشق

ومعصیت

ومعصیت وحرص وطمع وولع لوعات شراره آتش لوا دایه وعلم لوم طعنه
وملامت ملیم سزاوار ملامت لواحة سوخته لواذه پشت گردانیده
ملاوذه وپناه گرفته وتکیه کرده لون فام لوند کند مردم نامقید و
بی باك ونا پاك وبد اصل وبد نفس وخسیس وشریر ونام آلات فسق
مانند شطرنج وساز ونام مرز وبوم وپست وبلند لوذ بادام لواط
اغلام لوطی غلام باره لولیثه بوزینه کوساله واسب بد نعل لوك
شل ولنك لولا اگر ونه چرا لواذ در عقب یکدیگر پنهان شدن لولو مروارید
لوب سنك زار لواقح باد بهار که درختان را حامله کند لوث آلودگی
وسستی وآهستگی لودا کردن تابی وتلویه وسرکشی لوث آلوده کی و
دستار بستن لهم ۲ لهو بازی لهب زبانه شعله ولشکر انبوه لهام در
دل افکندن والهام وشکاف وغم وهم لهی مشغول کردن تلهی مشغولی
وبازی وغفلت کردن ولهو لهیف غمناك اندوه آینده ومتلهف بودن
لهث ولهاث تشنگی زبان بیرون کردن از کمال تشنگی وگرمی هوا و

عاجزی وماندکی ماند زبان سك از کرمی ودوندکی لهجه ولهاث
صدا وصوت کلام وملاذه وکام وحرص وطمع لهما برای اوست و
فوج انبوه لهم برای ایشان لهیث سك زبان لی ٢ لی مرا وماد اکردانیدن
زبان در دهن خود وبیچانیدن واقامت ومنم لین ولینت ملایم ونرمی
ملاین نرم لینة درخت خرما لین لم اگرنه لیت کاشکی وکم کردن لیث شیر و
عنکبوت لیل شب تاریك لیلاح واصع شطرنج لیقة صوف دوات لیم
بخیل وناکس وفرومایه ولیام جم لیس نیست ولست نیستی تو وکرنه و
جیست وجه دلنی لیلا تانه لیقه ریشه درخت خرما وریش ولحیه مردم
لین ملایم ونرمی واکرلیا کردانیدن ازحق بباطل المیم مم اامام
وآنچه ونه ونی وآب وچیز چیز مالك خاوند ماب جای بازکشت مآرب
حاجت ومارب جم ماذا چه چیزست این مائده خوان آراسته مارج شعله
وزبانه آتش بی دود مارد بغایت رسیده ومعناد کشته ستیزنده ماعون
قماش خانه واثاث بیت واسباب خانه داری جمله ماعون آب وآتش و

نمك ست

نمك ست مالح نمکین ماق کناره چشم وبیغوله وسوق ماروت فرشته
ماجوجی کروهی تباه کار مارده دیو ستیزنده سخت ومارد ومرید و
مرده جم مالد پناه ماجرا سرکذشت مایلی تابع ودنباله رو مآثر نشانه و
علامت ماثوره پیرو در خبر واثر واحادیث آمده دعای منقول و
مسنون موافق عمل اسلاف مقرر شده ونام جوهر شمشیر ماسور اسیر
کرده وآفریده ومحفوظ ماشوره کوه ریسمان دولك مافی الید آنچه
در دست باشد مام آنچه کذشت ماسلف کذشتها مال نقد واشیا
ماء معین آب روان ماودعك وداع نکرد ترا ماقلی دشمن نداشت ماهم
تمهید دهنده ماذاغ البصر برنکشت ازحق ومیل نکرد جانب باطل
وازجا نرفت ونکاه نکرد مانق نادان وابله واحمق ماین کاذب و
دروغ کوی مبین کذب ودروغ مانوس الفت کرفته مایوس ناامید
ماتون مرده مادون رخصت ماموم ایمن شده ماشر کاذو ابنوه
ماغ وماق زاغ سیاه ماجات صف نعال ماخ بیخاوه ماناك

كما قال الله تعالی
ما زاغ البصر وما طغی

بدان وپندار وهمانا وآگاه باش وظاهر شود مادن وزهر ودستر
هاون بيني مادب حاجت ونياز مادب مهمان ماع طالب لذه جماع
ماقل اندك ماصل اندك واصل مايع قابل نوشيده واشاميدن و
روان مادير زبانه شعله بي دود ماوا پناه وجاي بازگشت
ماويه بخشودن وعفو مايده وماغر خوان آراسته مابون پشت
وحله ومفعول وصاحب ابنه م ب ۲ مبدا جاي ابتدا مباهات
لاف وفخر مبا محل بنا مباين مخالف ودو وجدا مبين روشن وظاهر مباني
مبهجات زنان جميله اراسته خانه مبضع نشتر رگ زدن حجام
ونيشتر مبادرت سبقت وپيش دستي مباصره بيناوري وديدن بلا خطر
وتفحص مبلول ومبلك ترشده وباطراوت مبرات قلم تراش وآزادي و
خيرات ونيكي در خدمت والدين مبهوت بيهوش مبلي گريان مبقي
باقي مبكي گريان واشك باران مبادي ابتدا وبدايت كار مبالات
هشياري وخبرداري وپرواكردن وواقف شد حال كار مبرد شاگرد

فصح وقابل

منبت
فصح وقابل آهن ساي وسوهان وعشرت خانه
جاي رستن گياه مبارك بابركت وميمون مبرت نيكي وراستي
وسوگند خوردن براستي مباشرت مرتكب وبشارت دهنده
وعشرت خانه بهوا وجماع مبرم محكم ودرد سر دهنده
مبايعت دوري مباعده ومبالغه رسانيدن ورسيدن مبايعت
بيعت كردن مباينت دوري مبسوط گسترده مبتو
ازهم جدا وپراگنده مباطل دستار خوان مبثوث پراكنده
وپريشان وابتر مبيب بازگرداننده مبعوث جفت مبلغ
پياله مبت ننگ وعار مرت متاع اسباب برخورداري
ورخت وسامان امتعه وتمتع واستمتاع وسمتوا برخواري
گرفتن ونفع بردن متواري پوشيده وپنهان شده متبريه
خاكسار متلاف هالك متو بعصا زدن متيم مشتاق متشابه مجمل و
مانند ولفظي كه در تحقيق معاني آن عقلا را اشتباه باشد در الفاظ

قرآني متن زمين سخت وبلند وميانه و وسط متي تاكجا وتاچه وقت وتا
انك واو نفع متانت استوار ومتين استوار وسخت وبلند وميانه متاب
توبه وبازكشت متويه درويش متل نواله وتريخ متين ومتقن محكم واستوار
مترقب اميدوار وحافظ متحف تحفه كرده متحد يكانه شده متلاشي پريشان
متفرق پراكنده متطرق راه يافته منكهف غارنشين وساكن كهف و
هلاك شده متمشي روان شده متعرض مانع وپيش آينده متاهل عيالمند
متنفر كريزنده متشبث ومتعلق دست بدامن درزده ودست در
آويخته متمد مدد خواه ودر از نفس وبسيار كوي ومكثار مترس كلمه خر
زراعت وداهول متمول مالدار متضين بمار دار وخريدار وخواهنده
وپيمانه كننده متوالي پي درپي متواتر مشهور زياده از سه نفر آنرا
كواهي دهند متبادر روشن متحاثين دو لفظ كه مجتث را اقرا ايند
وكسورات هركدام كه جمع كنند بعد د اصل ديكري برابر آيد مانند لفظ
متوفيك كيرنده تو از زمين بتمام وكمال متلقيان دو فرشته موكل



اعمال مردم متهويه فقير ودرويش متردية آنكه از
بالاي بام افتد وهلاك شود متانت استواري راي
متاب تائب وتوبه كننده مت وسيله وپيوند جستن و
بخود كشيدن وجزيه متريه شك وريب متارع استخوان
مترق نازپرور ودولتمند متالف هلاك والفت
كرفته مرث مثل مانند وشبيه وداستان وافضل
واعقل ودانا وصفت وعبرت امثل دانا وفاضل مثلي
فاضل ترين شريعت بمثال چهره وپيكر اماثل وافاضل
مثله عقوبت ولب وبيني بريده وقطع كرده مثلات
جمع مثويه خانه ومكان مثال حكم نامه حاكم وقاضي و
مانند شبيه مشابه موافق ومقدار وبازكشت متقب
برمه وسوراخ مثالب طعنه وشماتت وعداوت و اظهار
عيوب اخصام مثنوي دو وتوبه كردن وپيمان متعالك

هم وزن وهم سنك مثوبت جزا وبدله نیکی مثابه جای
بازکشت مثمن فربه وهشت کوشه متفول دندان افتاده
مثانی سوره فاتحه که دوباره نازل شده مثناه دو
کروه قابل حمد وثنا مث ومثث لمس ومس نمودن و
ودست سودن مج مجد بزرکی مجید بزرکوار و
شیر دادن وسینه مجانر دایکان وبی عوض مجاهده
مجاحده انکار ماضی وجحد مجانده لشکرکشی وجند
مجانست هم جنسی مجالست هم نشینی مجالفت درستی و
جلادت مجاهزه سامان وبرك ونوا مجاهره آشکارا و
ظاهر مجایزه انعام وصله مجاسره دلیری تجاسر و
شوخی وجساره مجاوبه جواب وسوال مجاینت کوسنکی
مجوف میانه وخالی مجبوب نام خواجه سرائی که خصیه
اورا مالیده باشند نه براورده وبریده مجرود درا عت



ملخ خورده مجاسده دومزاجر مجون مسخره کی و ریکان
وزندانی مجار کذرکاه مجیب هشیار وذیر واجابت کننده
مجوك جدال کننده مجزه کهکشان وبالنك مجاح تف و
آب دهن وریزنده مجاز رخصت واجازت وصله و جایزه
مجار روان شدن مجس نبض کیر مجنبا جیده وکزیده
مج لکام ودهنه سخت حلق مجول اصلی وجلی مجبور ی
اختیار مجی آمدن وایشان مجوس طاهر وکار وآتش
پرست مجاوز درکذشتن ازحد تجاوز مجن جنه و سپر
مجروب میخواسته وجرب دار مجرد بابرهنه مجهز زنهار
دهنده وپناه مجلوش نازکننده م ح مجب دوست مجله
بجای خود وجای قربانی محیض رون حایض محق برحق
وکاشته شدن ونیست ونابود کردن محسبه حساب کردن
ونداشتن محو دورکردن محال مکر وحیله ونامحلی و معدوم

محذا نشکرده وکهزن جرم بری محصنات زن آزاد
باشوهر محاربه جدل محافظه نکهبانی محابه دو سندهای
ودوستی محکمه دار العدالة محاری برابر وبرسوای جواد
وحد شرعی زده محیص کریزکاه ومناص وبد در رو
وپناه وبیك دونده وکردیدن وخالصه وبی کناه کردن
وعفو نمودن وخایضه وجای کشتن وعوض بی کناه
کردن وکرته محان سخت وعقوبت ومحنت محو پاك
کردن وتراشیدن محرف کژ وناستقیم محدث نو
پیدا شده وناپاك محالب صورت شیر محصوب
بخواسته مجب میانه راه محلاك جائی که در آن
آب بایستد محلب نام طرف دوشیدن شیر وپاری کردن
وامداد نمودن محت سخت وشدید محدب پشت کره
ومقابله مقعر وکوژپشت محور خط استوی ومسلی که

از دو قطب

از دو قطب کره باده بر مرکب بگذرد وکره بران دایره
باشد مانند سیخ کباب ومیل چرخه ودولاب ونام سیخ
تنور نان وچوب دستی قصادی وغیره محاولات درخواست
وحواله محقوق درست وبرحق محرقه آتش زنه وآتشدان
وتب گرم محرر نویسنده وبنده آزاد کرده ووتهذیب
کلام محوت ذیزه ذیزه محی حیات دهنده محیا روی مردم
محابا ترس وآسانی وخواهش محط جای دیواری ومحاطه
وخانه سرداد قافله محاوط چار دیواری محتکر غله
فروش واحتکار غله فروش وخیاطی محره دوات سیاهی
محیص کوته وکریزکاه وبدرو محاکا کفت وکو ومباحثه
ونقل مجلس وغمازی محیال مکار وحیله کر محانق کلوبند
محراك دوست صادق وافسونکر محوته جاروب
محفر درعه مجن چوکان محدث آواز ملایکه شنیدن

وبریدن محاجه حجت کیرنده محاده مخالفت وتندی
محاوره سوال وجواب محال مکر وحیله وعذاب وجای
ومکان ودور از قبول عقل محقور ماهی محقق تیغ محیط
دانا از همه اطراف محاش نار سوخته محاسن ریش ونیکی
وخوبی محاق بی نور شدن ماه در تحت الشعاع سلح محروس
محفوظ ومصون محلی اسبی که اول در میدان تبازند محاب
پرده پوش م ح ؛ مختصر اندك لفظ وبسیار معنی و
موجز مخدره مستور ودر پرده مخدور ترس وبیم وبی هنر
وشهود وهشیاری درکار مخاضعه عجز وخضوع
مخمصه کرسنکی وکمال جوع از عدم اطعمه بمرتبه از بیم هلاکت
حرام حلال شود اخماص کرسنکی مخاص ومخض دردزه
حامله هنکام تولد مخر بانك کردن کشتی ماخره کشتی
بانك کننده وشکاف شدن کشتی در آب ومواجرم

مختاص

مختاص کسی راکه چند کاه خراب وخوار داشتن و
خصومت وبعد از ان عزیز ومکرم خود کردن وکار دشوار
وآسان نمودن در خصومت وکناه ثابت قدم بودن مخنم مخیصه
بر کناه وعصیان ثابت ومصر بودن مختل خلل یافته
شیر وخرما باهم پخته مخوض کوته با قبض مخیض دوغ
نوش مخاح مداح وسخن فروش وتعریف کر مخیره
بی بوك ونوا مخباء ستر وپرده وفساط خیمه که ان شعر
وصوف مخور نالیدن وبراه رفتن مخضره سبوس آرد جو
وکندم مخبت فروتن وعاجز وترسناك مخادعه مغزو لب
مخاطبه کلام دو برو وبمشافهه مخالطه در آمیختن مخاصمه
ومخالفه عداوة مخادعه مکر وحیله وفریب مخلب چنکال
وپنجه جانور مخیط سوزن مخلقه پدید آوردن وهموار
وساده نمودن از خصال وعیب وعار وصورت مخافه

ترس و نرم خواندن مخاطه آب بینی و خلم و رعاف مختال
مکار و حیال و تکبر خرام خو کردن مخو شکافتن مخدول
گمراه و شرمنده و شرمندگی مخاطره جای نقصان مخرقه
و مخریق آلت قطع و خرق و نام جایك مخل خلل کنند
و سرکش مخاینم پیمانه مخلاتن توبره دانه و مخلاق مخزان
زاهد ترسایان مخصل سقیطه و شکوفه و شبنم مخلع
استخوان کردن مخدع گنجینه مخدع فریفته مخافریم
و نمم و آهسته خواندن در نماز م د ۲ مد دراز کشیدن نوم
و طول دادن و افزودن آب دریا و گمراهی گذاشتن و چشم
باز کردن مدت نیك کشیده شده و ایام دراز مدد
یادی و امداد و زیاده نمودن مداد سیاهی دوات
مدینه شهر مدر باران ریزان و کلوخ و اهل شهر و خانه
کلوخ دیوار مدرار باران و مطر کثیر مداوله دست

بدست دادن و از جا بجا گردانیدن تداول و دولت
گردان از دست بدست مدافعه دور کردن مدهن
روغن دان مدهم تیره و سیاه و تار مدار محور و خط
است که دایره بر آن گردان باشد و اعتماد مدعات
مهمان مدرات چهار شاخ و سفال ریزه مدحور رانده
و دور کرده و خوار و رسوا کرده مدات قوس قزح
مدخل جای در آمدن و داخل شدن و نام بخیل و ممسك
مدثر خود را در جامه پیچیده و پوشند مدارست باهم
خواندن مدخر خوار و رسوا و خراب مدرج پیچیده
مدبرات سیاره سبع و ملائکه نظام مهمات عالم سفلی
مداهنه زبونی و سستی و دورویی و روغن مالیدن
مدح تعریف مدالنهار کمال روز و نور آفتاب مدیون
قرض دار مدام باده و دایم مدروس ویران و خراب

مدون یکجا جمع کرده ونهاده مدهامتان دو برك
سبز ودو باغ فرینه یکدیکر راه درمیانه مدامع فراخ چشم
وبا اشك روان مدارات دور کردن یکدیکر را و
طواف م ذ مذاب مصفا وکداخته مذخر محفوظ
مذلت سفلی وخواری مذل نادان وکمراهی و خواری
مذرا زان باز م د مر مردم وتلخ مرات زن وقحبه
مرتبه وآیینه وکوارشدن طعام وهضم مراة خوری مرتبه
دیکر مری مریئا کوارنده وهاضم وباد وکذرند مرج
شادی ونشاط درهم شدن وآمیختن وشوریدن
کارها وبچه راکذاشتن دواب وچراکاه مریج شوریده
مرجون خوشحال مرجان پسند ومروارید ریز مزة
توانائی مرایا درشتی وستیزنده وتلخ کویی وغائله
ودیدن وزوته مرارة تلخه وزهره مری انکار وجحد

ودو

ودوشیدن وبرابری موادة ریاکاری جهة حصول ناموس
وشاباش مرور کذشتن وکذاشتن مریه شك وریب وکمان
مراعات کوشش ورعایت مرجع جای بازکشت مرتع
چراکاه وخرکوش مرسوم نشاد ورسم مرسال تیرناوك
مرهون کرو کرده ورهن مواسات برابر ایستادن ودرنك
مریخ تیر برتابی وکواکب آسمان نجم وشورنده مرتفق
تکیه کاه مرعیلانه درهردزرد مرعش کبوتر تیزپر مرق
شوربا اِدام مرد جای بازکردانیدن ورد کردن وقت
مرود بدشدن مرسی برجا داشتن ولجال مرتج
مردار سنك مرساة لنکر مرتیق غلاف حشفه قبل
ازختنه مرخ چراکاه ومرتع چوب آتش افشاروده ست
پناه وفروزینه آتش مراغم ومراغمه هجرتکاه وازکسی بریدن
وکسی رابخشم آوردن مرخ سبزه وروان شدن خون

ازدخم مراغه بازی کردن وغلطیدن حیوان برخاک
ومقهور شدن دشمن مرق ومراق شوربا وادام ونانخورش
خاصه شوربای گوشت مرها استوه شدن مرید ومریده
دیو ستیزنده ومارد ومارده مردوده ستیزه ونافرمانی
تمهید وهموار کردن ومجرد مصفا وهموار مصد ومرصاد
راه فراخ وگشاده ورصد ووعده گاه وجاه مرفق آرنج
دست ومقعد مرافق همراه وتکیه مرابط در سرحد مقیم
شدن بجا روا آرامگاه مراودة طلب وامداد مراد ودرخواست
مروع ترسانده وخایف وچیزی نیکو آمدن مرتعب
ترسنده رعب ترس مرقب جای دیدبان بام قلعه وحافظ
وسر درگریبان کشیدن ودر تفکر افتادن ودر مراقبه رقبه
مراقبه سر درگریبان کشیدن ودر تفکر افتادن مرار
ممارات خصومت وشک کردن مریه گمان وشک وا متوا



در گمان افتادن مراده تلخی مرض بیماری مروه نام کوهی
مرطوب ترشده وفربه مرایا ریاکردن در خواب دیدن مرط
کندن پشم ونتف موی ونوعی از صوف ووسیع وفراخ
مرجل دیگ کلان رویین مر کل داوه مراح شب باش رمه
وگله مرود مردود ورد کرده مرغوک مردات منجنیق
مرشح پرورده مردد سینه واعاده مرقع ژند مرتخ مرطاس
هوا مرهط کیسه پشم وصوف مراهق ایام قریب بلوغ فی ایام
تکلیف مرسلات ملائکه که جهة مدبر نظام مهمات عالم
سفلی از بالا فرستاده شدند مراسله نامه بیکدیگر فرستادن
مرازمت نان با انگور خوردن مرام اراده مرابحه فایده وسود
نوافع وسود مرجا امید ورجا مرها دعای خیر وآفرین
مرعوا دعاء بد ونفرین مرغول پیچیده مربط آرامگاه وخوابگاه
حیوان مربوط وابسته مرکز نقطه وسط حقیقی دایره وکره

مرقد خوابگاه مروه آئینه ونام جای مرزبوم زمین رانده
وناهموار وپست وبلند مروق صاف کرده ومنقش و
ایوان وزرناسره مرائی ریاکار ودرمرتبه باکسی پهلو
زدن بوریا وخصومت وجدل کردن وتلخ وکوار و هضم
شدن طعام مرضا بیماران مراده تلخی مرافع استغاثه
مرفوع بلند ورسانیده مراجم نیزه بازی کردن مرامات
تیراندازی مرعا چراگاه مراغبت جای رغبت وخواب
مرقد جواب وسوال مراحق نزدیک آمدن ورسته
مرج صحرا مرنوبوم ونکبر مرده ریک مال میراث مرکوز
نهاده ومرصع وپرچین کرده مرغ خلیل کبوتر وخروس
وزاغ وطاوس ست مرجل خانه مصور مرث دست
مالیدن ولمس مرزه چراغ وگیاهی مرت صحرای بی گیاه
وفقیر مراعات حفظ ورعایت مرتضا پسندیده و مقبول

مری

مری انکار وجهد ودرشتی وجد وتلخ گوئی وریاکاری
مرصع درهکدیگر درآورده وپرچین ومرکوز نموده و کشاده
مرصوص استوار ومحکم کرده مرضع شیر مادر ودایه
مرضیه رضامند وخوشنود ونام جائی در بهشت مرحله
جای فرود آمدن کاروان درراه مرمت سونو خبری را
تدارک نمودن وخبردار شدن وعلاج شکست و ریخت
کردن مراعی شبان وگله بان وداعی ورعایت کننده
وخبردار مرمک عقل ونفس مروده چوب نیزه
مرطد نیزه کوتاه مرتضا پسندیده وقبول وراضی کننده
مزدوج مزاج بهم درآمیختن وباهم سرشتن وامتزاج
مزاح مطایبه وخوش طبعی کردن مزج آمیختن و سرشتن
مزاجه آمیزش مزق دریدن وبریدن وپاره کردن
وپراکنده کردن تمزیق بریدن وپراکنده نمودن ودریدن

مزن باران بر سفید مزاوله دو دکردن و زایل نمودن
و آزمودن و فرود آوردن و عمل کردن مزال جای لغزیدن
پای و نزول نمودن و فرود آمدن در منزل مزجات
اندك و سهل و رد کردن و رانده و ناسره و کاسد مزکوم
زکام رسیده مزمار نی و میدان مزبور مرقوم و نوشته
و بقلم آورده مدة مزهر بربط مزدر درونغ و فریب و آتش
رضا و بیه مزلف پوشیده و صاحب کیسو مزاوج زن
شوهر بسیار دیده و سلیطه و ناشوه مزیت افزونی و
زیادتی و ترجیح مزایا افزونی و مزیت و عطا و لباس
و زی و انعام مُزَمِّل خود را در جامه خود پیچیده مزکت
مسجد و جای نماز معین مزکی پاك و پاکیزه و طاهر
مس مس سودن دست و لمس و دیوانگی و جنون
مساك بکو بکو را سودن مسح مالیدن دست مسن پیر
ومعر

ومعر و سنك فشان مسخ از صورت اصلی کشتن و بحال دیگر
شدن و تغیر صورت مساه غمناك واندوهگین کردن و نام
بامداد و صبح و شبانگاه و شام مسند لیف خرما تافته و
تکیه گاه و پشت پناه امساك بخل و نگاه داشتن و استمساك
و تمسك دست بدامن زدن و اعتصام التماس یکدیگر را سودن
و لمس کردن مسك مشك و شکل مسکن آرامگاه مساکین و مسکنة
درویشی و بیچاره و آهسته و ساکن مسد ریسمان لیف سخت و محکم
تافته و خلل یافته مساله خواستن و پرسیدن مسافحه زنا و
بدکاری و سفاحی و دست بوس و سفاح دانی مسارعت جلدی
و شتابی مستمع شنونده کلام مستعجب میل کردن مرغ بهوای
بالا رفتن و پرواز کردن مسدو مقوم مسجن خشك مسوش و
دستارخوان مستى الضر رسید مرا رنج و ضرر و مس کرد مرا رنج
مساحت زمین پیمودن و سفر خشکی مسو بی باکی مساده

داز پنهانی واسرار با هم گفتن واظهار نجوی پنهان
از ثالث مسرت خوشحالی مساهمت قسمت وحصه
وقرعه زدن وتیر وسهام مفروضه وشرکت مستام و
مستهام شیفته وغمگین وتشنه روی بجایی نهادن
مساغ جای فرو رفتن آب وطعام در گلو باسانی
ومقام بلع طعام در حلق مسقط الماء نام جایی در رحم
که آب منی مرد وزن در اینجا قرار گیرد وجای فرود
آمدن آب مستراد باز گردانیده ورد کرده مستزاد
زیاده کرده وافزوده مستحقن اسیر ومقید مسبع
جای سباع ودرنده مستخف فرومایه ومعیوب
مسط نگاهبان وگماشته وشب پاس ستور مسامحت
سخاوت وجوانمردی وبخشیدن ومعاف ودرگذار وعفو کردن
ومدارا وصلح نمودن واغماض عین نمودن وکرم کردن

مستاصل از بنیاد بر کندن مسرجه زین کرده مسام بن موی
مسکوی عالم منطق دان مستحیل محال طلب وحیل ومکار مستقام
شکسته حال ونکام گرفته مستهام دلگیر وغمزده مسلط
غالب مساوی برابر مستعذب آب خوشگوار مسربه
کناره مخرج غایط واطراف دبر مسوات ماله مسوط و مسواط
کفگیر مسطر دو نیم کرده مسوك بیم ناکرده مسله وقصاص
وبدله کشتن وانرا شمله نیز نامند مسجل نشان دار
مسعود ومسحور دیوانه وسحر کرده مسایفه شمشیر بازی
مسارقت دزدی مستمجد طالب بزرگی ورفعت ونام
سازی مستیع متسیع فراخ ووسیع مستطیع صاحب
استعداد زیادت حج مستقذر طالب ناپاکی والوده گی
وقاذورات مستنظفه طالب پاکی وطهارت ومنیف پاک
مستغلظ سخت وشدید مستعین طالب یاری واستعانه

مسجد ضرارا مسجدی مشهور مسترق دزدیده
و اسیر کرده و بنده مسمار میخ مسبح تسبیح کننده کلمه
سبحان الله مستخیف مخفی و پنهان مستنیقه صاحب
ایام نقاهت که از بیماری خلاص شده پرهیز از مضر
اورا ضرری باشد مادام که بحال صحت اصلی آید مساهله
آسان گرفتن مسلسل لخشنده و نرم و بهم پیوسته
و زنجیر کرده مساقات تره فروشی و سبزی فروختن
مستجلب بر کشیده بجانب خود مسامعت شنیدن مستعیر
عاریت گیرنده و ملامت کننده مسال ظرف مستخیل
محال طلب و خیال از حال گشته و حلال کننده مستکف
کنارهگیر مستنکف عار و ننگ کننده مسیح درم ساده
مسلک راه مسحل چوب سای مسماس کار شوریده
مستجیر پناه آرنده مستأمن طالب امان مساق جای راندن

مسبحات

مسبحات پیراهن و تسبیح کننده مساحت زمین هموار
مسحوت گرسنه مسلخ جامه خانه و سلاخ خانه
که آنجا پوست میکنند از مذبوحه مسالک جای که
آب در آنجا ایستد مرشی مشی راه رفتن مشاء بسیار
رونده و ماشی و امشوا برو و غماز و تباه کار و نمام
مشاعت انبازی و مشارکت بلا قسمت مشایعت
همراه برآمدن با مهمان از برای وداع مشاهده دیدن
و حاضر بودن در حالت نظر مشط شانه مشاطه
مشوی کباب و بریان کرده بروی آتش بکباب مشید
درع و نقاب و بجره مشرز سوارزه بسته مشکوی عمارتی
مشافه کلام روبرو و مخاطبه گفتن مشاجره طعنه
و عداوت و اظهار عیوب یکدیگر کردن مشاتمه را
دشنام و شتم بیکدیگر گفتن مشرف بلند و عالی و همه

در کوفته وبهمه جا رسیده مشکات ومشکوت
چراغدان در دیوار وطاق بی کذارت وکله وشکایت
وناله مشعوف ویضر مشیمه بچه دان در شکم وبویا
مشابهت مانندی در شکل مشاکلت مانند وشبیه مشیت
اراده وخواست مشوب آمیخته باشایبه وشك مشتهی اشتها
آرنده مشید محکم واستوار وبلند وملح مشرب
آبخور مشامه جانب دست چپ ودرست ونام قوت
شامه کربدان بوی خوش ادراك میکنند مشیج
آمیخته ودرهم کرده امشاج باهم آمیختن آب منی زن و
مرد در مشیمه مشاقه ومشقه مخالفت ودشوار
نهادن وسخت مشارکت انبازی مشمع موم جامه
مشعشع باده امیخته مشق طعنه نیزه وورزش
نیزه مشیب پیر ومسن سفیدی موی مشوج

بالي

بلایها مشعوذ زرق وحیله ومکر مشطور دو نیم کرده
مشواط کفکیر مشوات کنج وعصید وکباب بریانی
مشاعر محل شعور وحواس ده کانه مشیق جامه کهنه
مشحون پر ومملوء مشغل موزه کهنه مشمل نیمه شمشیر
مشارع کنار آب برآب داشتن مشاط روسپی مشفق
مهربان وترسان مشرط نشتر مشیط تریاق که از
شکم کاو برآید مشروع کنار آب وموافق شرع شریف
مص مصباح چراغ مصارعت کشتی کوفتن وبهم
درآمیختن ودرآویختن مصنع حوض آب مصنوع
خود ساخته وپیدا کرده وحوض آب مصر شهر مصرف
کردانیده وخرج نموده مصرف کردانند وجای کردیدکاه
مصیر بازکشت مصابره تحمل وصبر مصاحب هم صحبت
مصیبت کار سخت مصاب ومصیب برصواب ومصیبت

رسیده و تباه شده مصحوب رسیده و قاصد و صحبت یافته
مصادره جریمه و جرمانه و جراگاه مصاهره نسبت خویشی دامادی
خسری یا مصید یعنی شکارگاه مصیاد شکارگاه و بالای کوه کرفتار کننده
مصافر فرمان و مثال مصاف حرب مصادف ملاقی و آسیب و دکر
مصافحه دست بوس مصطبه صدر میخانه مصطلم
از بنیاد برکنده مستطیح پرورده شده مصمت خاموش
و پر شده مصداق حجت و دلیل راستی مصادقت
دوستی و یکانکی مصون محفوظ مصاقات روشن
مصاقات دوست خالص و صدیق مصیطره
حافظ و نکهبان کذاشتن مصبیح ضرب تیغ مصرع یکدر
دروازه و انکشاف حق مصد محکم و جمع کردن مصدور
سینه کیر و ظاهر شده و سرعت و شتاب مصانع
آبکار و حوض مصیف خانه تابستان مص مکیدن

شیر از پستان

شیر از پستان مادر و امتصاص مصطفی برگزیده و بهتر مرتضی پسندیده
و مقبول مصاعر دو گردانیدن و بازی و آوردن و میل کردن و رجوع
نمودن مصاحب دوست زنان مصامد مقاصد مصلفر بهره
کاذر مصوله جاروب مصعن باده مصدر سینه ذور مصل
برق مصفون غالیه مصیون دوستی مصبا جام مصالب جابر
تنده غزیان مص ۲ مضیر دوش و کذشتن و امضا کذرانیدن مضاد
و مضرت کونه و ضرر مضغه لقمه خاویده و خائیده مضاهات و
مضاآت و مهاة مانند و شبیه شدن مضمار میدان و صحرا مضمون
آنچه در میان باشد حاصرنان که در روغن بریان کرده باشند
مضارع پیش خدمت مضیق باده آمیخته و شکر شده مضاب کداخته
و مذاب مضاعف دو چندان کرده و ظهر و پشت مضجع خوابگاه
و مزار مضمر ته دل و پوشیده در دل مضمحل خراب و بوسیده و ضایع
و از کار رفته و پاره شده مضیق تنگ مضایقه تنکی مضامات

توابع ولواحق وپاکیزه مضطر بیچاره وبی اختیار مضطرب شتاب
زده وجلد ودر وسواس افتاده مضاجع خوابگاه ومقبره مضلب جامه
منقش مضارب موضع ضرب وکیل تجاره مضماة پرتو آفتاب مضح
ناله وفریاد م ط ۲ مطر باران وغله موشك مطی خرامیدن وتمطی و
خمیازه ودست وپا دراز کردن از کسالت در اغاذیت وپیچیدن
مطوی پیچیده وطی کرده مطحن آسیان کرده وکوده وطحان اسبابان
مطرح نشیمن ودام وتله مطرا تازه تر وباطراوة مطرز آراسته و
پیراسته وچادر وشال که بردوش بالای جامه اندازند مطارده
رد وبدل در حرب مطرود مردود ودور کرده مطارحه طرح نهادن
ومشورت کردن مطفل بچه دار مطموره خرابه وویرانه مطموره
حربگاه مطبوب علاج وطبابة نموده وجادو کرده وغارة زده
مطلع محل برآمدن ودیده ور وواقف شده وسر بیت غزل مطارد
راننده ونیزه صیاد وتیر خوردن مطران زاهد ترسایان مطارق

آسمان

آسمان مطروق آب در سبو مطارق میخکوب وخایسك مطمح بلند
کردن نظر طموح بالا دیدن مطاف جای طواف وگواه مطبق پاره
پاره مطلق رها کرده وتمام مطففین کم کننده کان وکیل ووزن
وخاین ودغاباز وکم پیماینده مطود جلد رفتن مرکب مطهر تیر دراز
دور اندازی مطا پشت وظهر مطبوخ پخته مطموع امید وطمع
کرده شد مطل چیزی در چیزی بزور انداختن مانند قالب در
موزه وسوختن وتاخیر در اداء واجب م ظ ط مظله سایبان مظلم
سیاه وتیره مظلمه ظلم وگناه مظنون گمان ومظنه مظاهره هم پشت
ومدد کار ومحل ظهور وظهار گفتن زن وحرام کردن م ع ۲۶ معین
آب روان وباری دهنده وشخص ودیده شده ومحکم معن
سریع شتابنده ونام یکی از استحیا معد بیمار وآماده معقل عاقل و
عقال وزنجیر در پا کرده معه باالو معز بزغاله معا روده و
احشا وامعا معون وماعون لماعت وقماش خانه واثاث بیت

خامر و آتش و آب و نمك ذكوه و آنچه عاديت دهند بطريق
عون مانند ديك و طباق و نيز معياد تراز وي از رنج معونت
ياري كردن و رعايت دادن مُعْصِرات افشارنده ملايكه
كه ابر را افشرده باران ديزانند و بالغ شدن و صرع با سكره
معطل اهمال و درنك معانقه بغل كيري معجم دهقاني
ونقطه دار معرج عالي و وز تار معان ياري دهنده
و مكان معزم افسونكر و عزيمت خوان معلم آموزنده
و آموخته و جامه زرد و ترعلم دار معتصم دست
بدامن زده معاويه سرمدي معول معتمد و كلنك
معير طلب عاريه و ملامت و ننك و عار معدات
يابه و قدم معلوج مفلوج و علاج كرده معضد علم
جامه معسور دشوار و مشكل معروش جفت معواض
جامد كيتورك معلاق ميخ بر ديوار خشت آويز معداد



پرده معرج نردبان و درجه عالي معدودات ايام شمرده بعد از
رمضان و عيد قربان معلومات ماه شوال و ذي قعده تا دهم ماه
ذي حجه معقبات ملايكه حافظ مردم از ديو معاذه غلبه معين اگه
چيزي از كسي بطلبد اما از ننك و عار نكيرد و استغنا كند معزال
كرانه و كناده معراج بلندي و زينه پايه معير كننده كاه دريا
معزال كره ناك و دشوار و بخت معرت جاهل و يكسو شده و تعريف
كننده معرفت معرفت شناخت معروف نيكي و مشهور شده معرفه
كفكير معاند دشمن معتلف چراكاه و علف زار معاد پناه و جاي
بازكشت معاوده بازكشت معقد كره زده و سوراخ دين و
اعتقاد معتر قوم معبلر پيكان تير معمعا حرارت و كرمي مِعْشار
عداوت ده يك معتر نيازمند و خواهنده معره رنج و سختي كناه معادات
عداوت معاجزت سبقت و پيش دستي معاشرت زندكاني و عشرت

معاقبت عقوبت و آزار معیشت زندگانی معاقد عهد و سوگند
بقصد معاهده عهد و سوگند معاذیر عذرها ممنوح دل شکسته
مغزل کناره کشته معکن بیخ بیخ معاس مقدم در حرب و مردانه
معرق شراب اندک کیف معلق آویخته و بی آرام و شکافته و
زر و سیم کشیده معلقه زن شوهر دار و در آویخته معاجزه پیچیدن
و سست و عاجز و حیران م ع ۲ مغ تیره و سیاه و کفار مغلوق دروازه
بسته و مقفل معتبر بر مقعد خود محکم نشسته مغلطر محکم و استوار
و فربه و سطبر مغرق از راه غوغه و در پیچ چیزی دادن و معلوم
کردن و چاشنی طعام بکفچه از بالای دیگ طعام برداشتن و دیدن
و نام موی پیشانی مغرفه کفکیر و چمچه مغیق مغاک مغلوط و مغلوب
عاجز مغلاق پرتابی مغیار لاغر و نزار مغث اد و یر و فریادرس
و مغیث و هرج و کف دست یکجا کرده آب خوردن و خیری دادن



مغتنم دایگان و مادر گزیده مغبون زیان رسیده و فریفته مغفن
در شکم و مادر گزیده مغایرت جدائی و دوری مغانم و مغنم
غنایم یافتن در حرب مغفرت آمرزیدن مغرم تاوان رسیده
مغادره ماندن و دست باز داشتن مغاضبه خشم و کینه مغاره
شکاف کوه و غار مغمغه خود شکستن مغین غارت کرم ف ۲ مغن
دشنک آور مفروض رخنه کرده مفرطق کرته مفازه دشتکاری و
بیکدیگر رسیدن و بیابان خطرناک و مخوف مفاره گریزگاه و
مفر و صحرا و منزل مفضی جماع کننده و افضا غایب شدن حشفه
در فرج مفیض فیض یافته و مشرف شده و رسیده مفتون دیوانه
و شیفته مفاصل بند و گره دست و پا جدا جدا مفقود کم یابی
ناپیدا مفرق تارک و فرق سر مفر گریزگاه مفلح ظفر یافته و رستگار
از مکروه مفرش جای نشاندن و فرش مفروز حصه و بهره
جدا کرده و کوز بیت و مرز بوم مفرض سپرده مفتق شکافنده

وکشاینده مفلس و مفلوک نادار که بچراغ شب قادر
نباشد مفصل جدا کرده مفاره فایده دادن و کسی را
از اسیری و قید بندی باز خریدن و آزاد کردن مفارقت
جدائی مفاوضه فیض رسانیدن و جمع مفید فایده
مند و فایده دادن مفیق هشیار شده مفاوده فایده
دادن و کرفتن مرق ۲ مقر آرامکاه مقام جای بودن
مقیم قیمت دان و ساکن مقرعه تازیانه مقضی بر آرنده
حاجت مقراضه نوعی از پیکان تیر مقشر پوست
کنده مقاتله جدل مقبع از بنیاد برکنده مقاطع برید
و اجاره داده مقمح سر در پیش افکنده اقماح سر در پیش
افکندن از خجالت و دیدن مقصوره حجره تنهانه مسجد
و منبر مقابله کفت و کو مقیاس اندازه و میلی که ارتفاع
روز بدان معلوم نماید مقایسه قیاس کردن مقتبس

روشنائی

روشنائی و نور و علم فرا کرفتن اقتباس چراغ از چراغ روشن کردن
مقتضی در تقاضا ونده و در دنبال رفته مقت رنج و مشقت و کار دشواری
و سختی و دشمنی و عداوت مقل صمغی زرد و نوعی از نیزه و جهد و
سعی مقل مردم دیده مقلقل آوازه و صیت مقطع مقراض و پاره شده
و حاکم عادل مقنع معجر و چادر پوشش عورات و خرسند و قانع و
نام حکیمی مقامع کرز و آلت و کوپال و آلت کندن مقصوره پرده
زنانه مقیوس بقیاس و قرینه شناختن مقصد براه راست رفتن
مقبل صاحب خواب قیلوله و بریان کرو طباخ مقاسمه هم سوکند و هم
قسمت شدن مقنطر توده و مال بسیار جمع شده مقلاح چیزی که در
شده باشد و دو باره کرم کردن و کرم را سرد نمودن مانند نان و طعام
سرد که آن را دو باره کرم نماید مقمعه از بنیاد کنده و دیوس و کرز
و کور و قواده مقناطیس سنک آهن ربا مقوح کلو افساد و باکد ود

وفرش وكهوارهٔ اطفال مقتحم چيزي در چيزي بزور درآوردن
اقتحام سوختن مانند قالب در موزهٔ تنك وخود را كنجانيدن مقاصه
قتل بقصاص وآنچه داده باشد بازستدن مقدم العين دنبالهٔ چشم
مقاسمه سوكند خوردن مقوله كلام مقول زبان مقوي قوة دهنده
مقدام پيش آينده مقثم آب شيرين وزلال مقر فقر وشكست مقلس
مقلد وهزال مقعد نشستكاه م ك ۲ مكان جاي مكين وممكن جاي
كيرنده واستوار وباجاه ومنزلت تمكين جاي دادن وتوانائي مكنت
ومكانت توانائي وقدرت واستعداد ومنزلت ومرتبه مكث
اهمال ودرنك وتعطيل مكثار زياده كوي دراز نفس مكاء سخن
وصفير وشبلك ومستود وكرناي وصدا وشجون ومكر مكو اشتخوان
وصفير وشبلك مكر ومكيد ومكايد حيله وبدسكالي ومكر وحيله
مكاتبه بنده مكاتب را باز باز فروختن مكيال پيمانه مكافات



جزاو بدله مكافي حركار مكابده شدايد ومحنت وناقبول وكراهت
مكتوم پوشيده ونابينا مكنس انباشته وپر مكاشفه ظاهر نمودن مكظوم
غمناك وخشم كرده مكاعب بجوله وكعب مكواة داغ وكي مكالب صاحب
سك شكاري مكا ومكو آواز شبلك وصفير مكاده خواهش قرب
مكادح جدال هويدا وجنگي مكارم اخلاق خصال حميده افاضل حكمت
وشجاعت وعفت وعدالة مكاتد زنبيل مكنات خرمن مكفر پوشيده
مكاشره افشا واظهار مكبد درد جگر مكرعه مشك خوردن آب
كه بآن وضو نتوان كردن م ك ۲ ملك حاكم وخداوند ومال ومنال وملكت
وفرشته ملت مذهب وكيش ملآن انباشته وپر ملاء انباشته وپر كرده
وظاهر وآشكارا ومردم بزرك وپر از فضايل وپر كردن ومملوء مليت
پر كرده امتلاء پر بودن ملح نمك وشور ملوحت وملاحت نمكين مليا
يكچندي ملاقات بهم رسيدن ملاءمت پيوسته بودن ملاونده

در عقب یکدیگر پنهان ومخفی شدن ملیحه لطیفه وکلام با نزاکت وملاحت و
بذله ملحمه فتنه وجنگ عظیم ملحمه میدان رزم ملحم بافته چیر قماش ملحق
وملصق پیوسته ووصل کرده ملق فقر ودرویشی وعجز واحتیاج وتملق
وچاپلوسی وبینوائی غربت که اولاد خود را بفروشند ومکیدن و
بسرعت پیش مردم دولتمند حاضر شدن ونام چوب دستی جامه شوئی
ملحد وملاذ وملجا پناه ومعاذ ملکه استعمال وورزش وهیات راسخه
در نفس اصلاحی زوال مملکه مالك شدن ملال تنگ شدن وبستوه
آمدن ومهلت دادن واملا کردن ونرود آوردن ملحوظه بگوشه
چشم نیك دیدن ملزم زبون شد وزبون کننده ملاعق کج ملوقه
کفچه ملتوت وعده از نو ملاطفه نامه ونرمی ولطافت ملبی بخشنده
ولغزنده وزلیق ملوان شبانروز ملاست لخشندگی ولغزندگی
ملابسه اشتباه والتباس ملهم خبرداده واز گوینده وشنونده ملتبس

دو فرشته

دو فرشته چپ وراست که احوال مردم می نویسند ویکجا شونده ملی
مالدار وغنی ومتمول ومملوء پر وباقدرت وقوة واستعداد ونزد
آورد ومهلت داده وطویل قامت وصاع وکیل وچند گاه وپاره از
ایام ملاحی نوعی از انگور ملث خلاف وعده کردن ضد الجاز ملوج
بازوبند ملاذ وسخن فروش وپناه ولوزتین کام ملیم فربه ولحیم
وگوشت آور وانا دوالم رساننده ملاعب بازیگر ملحض اندک چیده
وخلاصه ملامسه جماع کردن ودست سودن ملتذ لذیذ وبامزه ملح
نمك وشور ولابه گروسیر خورانیدن ومرض زانو ملك آواره حساب
دان واوادجه فهم وهندسه دان وراننده ودور کرده ملبس مرائی
ومکاری ملع تیز رفتن وشتاب ملوس بیدل ملص اسقاط حمل بحیله
ملقط ناخن گیر ملاط چادر وپهلو وپهلوی شتر وگل جیگاه ونشان
سون وگل عنان دست وگردن ملیا زبان دراز ملواح مرغ پای دام
ملیله تب گرم ۲۲ مماد ست ورزش وملکه وقوف مماحله مکر وحیله

ودغا ممارات درشتي وستيزه وتلخ كفتن ومعالجه وتدبير درخواب
كردن كسي نمودن وفخر ومباهات ولاف وكزاف مماست خودرا با يكديكر
سودن وبس كردن مملوء پر وانباشته ممشي ظاهر وروندة ممانعت منع
كردن ممراض هميشه ممنعوث اعدا ممرج هموار وسوده ونافرمان
ومتمرد وياغي مه ومما چرا وبراي چه وانا غير ممزق درنده وبر كننده
وپاره كننده ممشوق بالابلند مملوك درم خريده وبيچيده در حرم
ممتر شك آرنده مملقه باله كت ممشاط شانه كردن مماثله مانند
شدن وشباهت ممتحن آزموده وامتحان كرده ممزج درآميخته
مملطه اهمال ودرنك ممكن جاي كيرنده واستوار ممتهن حقير وپست
وزبون واهانت رسيده كه خودرا درعقب كيرد وبدروغ خودرا
درنظر مردم زاهد وپارسا وصالح وغريب وعاجز نمايد بدروغ
مماش صورتخانه مموس ديوانه ومجنون من ٢ منت شكر وسپاس
در مقابله انعام ورضامندي عطا ونعمت دادن وقوة وقدرت من

مركه

هركه وهركسي كه وكيست وكدام ومنت نهادن ونعمت دادن وعطا كردن
وسبك نهادن وكم كردن وبرسر زدن وبريدن وبمعني عن وازو نام
شهد خار وترانكبين ومقداري از وزن وشبنم منون كم كرده وبر
سرزده وبريده ومنت نهاده وعطا داده وموت ممنون منت مي نهند
ريب المنون كردش روزكار وزمانه ومرك مني اندازه وآب پشت
ونام جائي در مكه منى آرزو ومنى آرزو كرده شود وكبر وعجب آمنه
آرزو وملاح تمنيته كسي را بآرزو چيزي داشتن امناء نطفه انداختن
ومردم معتمد وامين تمنون نطفه مي اندازيد شما منات ولات نام دو بت
منع بازداشت وزجر كردن منات عصا وچوب دستي مناق مهره
ناقوس وشنكه منذ از آن باز وپاره منشط نشاط آرنده ونفع را
مناص پناه وكريزكاه وراه بدر رفتن منجره بريده وبستر شده
منجمد بستر شده مناجت اسرار وراز نهاني دوكس را باهم كفتن

بنهان از ثالث منقش برداشته بلند کرده و نقش کرده ماندکی باده وست
شده منام خواب منکر و نکیر ناسپاس وحق ناشناس وانکار کنند دو
نوشته قبر منهج راه راست منزجر منع شده از بدی و زجر منع منشد شعر
ابیات خوانده در مجلس بلند که تمام مردم بشنوند و نشید و نشاط ترحم
بلند خواندن و جهر من تلبس بر کوشت و نعمت و مال واکنده و مغرور خوش
مناط نام میخ دیوار خانه که بر آن چیزی توان آویخت و وابسته منوط
وابسته متعلق منتقد نقد و سره و پاك و انتخاب مناقب الهها د صفات متعلق
حمیده منجر بآن کشیده و بآن رسیده منافسه درشتی و عداوة منافسه
خواهش با فراط در طلب نفایس و مزاحمت و رشك و حسد بردن در طلب
وهم نفسی کردن و وسواس بسیار نمودن در آن و الحاج نمودن
منا لجه با یکدیگر بر زدن و صدمه و بیرون زدن حیوان با یکدیگر
منشاه کشتی بادبان کشیده و رونده و ایستاد کننده و موج انگیزنده

منی رسیدن و تمام داشتن منساه و منسی چوب دستی و فراموش شده
منهم و منهوم کرسنه و طامع و حریص و جامع و لا یشبع و بقصد و تهمت
اراده خود رسیده منهی آماده و طیار و خبردار و خبر دهنده و
ممنوع و تهی کرده مناع مانع منغص مکروه و دشوار منتقص نقصان
کننده و متناقص و نقصان رسیده و تمام حربه منتجع موضع طلب آب
و کیاه و ذین کرده منقلب راجع و باز کردنده منحوت نکیخت منحوس
بدبخت منیع عالی و بلند و بزرك و مانع و غولك منبع چشمه آب
روان منشور فرمان و پراکنده منافاة مخالفت مناعت بزرکی و شجاعت
منکوب و منکوس سرنکون و از کون و باز کردن تاب رشته من تشا دد
ماندم کسی که کار بمشورت کند اکر نشود ندامت ندارد منال اسباب
و اشیا و مال نقد منالم بحث و مجادله مندرس کهنه و مالیده شده
منقا پاك کرده و نوعی از انکور منها بیاله و نهایت و خرج کرده از جلد
منحول لاغر و ضعیف و نحل شهد و سخن دزد و د زد شعر که سخن دیگری را

منغ رساند

بنام خود بخوانند مناخ جای آرام حیوان مانند طویله منجوق طاس
علم و برجم منجنیق فلاخن و سنک غراده من ذلك خرج انا بجله منك
میوه ترش کوک باده و کلاف و هرزه در قمار بازی و خود
ستائی در مقابله حریف بازی منشار اره منوط نصیحت شنو
منخفض شکسته و مسکور شده منوال راه منکف پوشیده
منون دوزکار منوع بخیل و مانع منخنقه آنچه خفه شده
بمیرد منصوب کلام بر هم نهاده و پی در پی و ستوکم
منل خاوند مناخر ادبار و نکبت منتفه دو پاك
و دست مال و مندیل مناعت لشکر منیع و عالی محل
منعه کوه و عطا منشاب اره و نیزه منبر جامه و علم
بدوش منطوی پیچید و در نوردیده منقضی مدة
تمام شده منعقد بسته شده و مسلسل کشته من یزید
نام بازار دست فروشی که هر که بهار زیاده کند متاع ازو ست

منمیه

منمیه قوة نامیه و بالیدکی منافره و فی بنات منادمت پشیمانی
منخرط تراشیده و هموار کرده منحرف دو کردان و کژ شده منهل
چشمه زار و زمین انغیر و بجهله رفرمین خشك بی آب نیز مناهل
خوردن و نوشیدن منکل دزد راه زن و عیار پیشه مندل
دایره عزیمت خوان منقاد مطیع فرمان منهوم کرسنه و بقصد
خود رسیده منیف طاهر پاك و عالی منج مکس شهد منحت تیشه
و تد و م بخار منحوت تراشیده و صفا منطقه کمربند منجل حصاد
و داس منظر دیوار و روی و در بجه دیدن بیرون منفعت
نفع منسك و مناسك قربکاه آداب و اد عمیرج منصا عصا
منون موت منکب کرانه زمین و کتف و دوش منطق کلام منی
نقد یکوردن و بیرون آوردن و جایی در مکه منغوق زمان و خراب
اندك منافق دو روئی منفخ دمیدن و نفخ کردن منده دیگ
منادی و منادات طلبیدن و ندا کردن منخوم پراکنده منکوب

نقدیرکردن

سرنگون ونکبت رسیده منهوب غارة زده مرو
مولا خدای تعالی وصاحب ودوست ویار عزیز وآزاد کننده
وآزاده کرده شده وبرادر وپسر عم ومیراث خوار
ونایب ووصی ومصاحب وبنده وخادم عزیز ومخدوم
مولات دوستی خاص صداقت مودات دوستداری
دوستی وپی در پی وبلا فاصله واهمال موکد تاکید
کرده شده موصی وصیت کننده مواطات موافقت
وپی در پی ورفیق مواشی در چراگاه در دنبال نهان
ومیش خودها موخرش دنباله چشم موج اشوب دریا
ووهم شدن مردم موئل پناه موعظ پند ووعظ
موثق عهد استوار موبق جای هلاکی ودوزخ
موضع جای نهادن مود گردانیدن وفرو افتادن
موارات در شیئی وستیزه وتلخ گوئی وپنهان داشتن

وپوشانیدن مواخذه گرفت کردن مواعده وعده دادن موافق
درخور موبی استره حجام ودوست درد پسند مورد کنار آب و
شروع وارد وبیر موبد دستیار موبذ دایم بیوفا مولی اهمال کن وبجا
باش وراه بده مومن امین ومعتمد موجز اندک ومختصر مولع
حریص وطامع ومرد کثیر الجماع وبیوفا مولو ناقوس وسناخ جوکی
مویه نوحه وناله وگریه مواسا باهم واستوار وبرابری ومواد ر موافقت
احوال موکول وکیل کرده شده موسم داغ کرده موریات بیرون آرنده
موریات هوام مواخیر لولی خانه وخانه فاحشه که باجرت در باد
نشیند موبج موزه مودوده زنده در قبر کردن ودوست داشتن
موخول خط در آورده مومن آرام وامان دهنده وگرونده مواذده
یادی کردن مورد کشتن وبهم در افتادن ودرهم شکستن واندنیر
موخر وماخر شورش وطلاطم امواج بحر موید پناه ودستگیر مواقع
مقام فرود آمدن موافقت اتفاق افتادن وجماع مواذین

میزان وترازو موطی جای بودن موقوذه آنچه بچوب وسنك هلاك
شود وسوخته شده باشد موازی برابر در مقدار موتفکات نام
زمینی که در انجا قدیم بتخانه بود والحال ویران شده باشد وجای
بت پرستان ومانع باز کردانیده موتر مطیع وفرمان وباهم مشورت
کردن موطر تخیر وحیرانی مونث بادکسی برداشتن وخرج ما
یحتاج کسی در عهدهٔ خود کرفتن موضوع نهاده شده وجای نهادن
ونام بنیاد واصل موث سود نجیزی در آب وسحق موشح بر بسته
موازره دونده وشکافنده وکشتی وبریکدیکر بانك کننده م ه ۲
مهر محبت ورحم وافتاب وکابین وصداق وخاتم واسب توسن
کرهٔ مهد کهوارهٔ اطفال وتمهید کسترده شده مهدت ساختن
مهاهد کسترانیده مهل ومهیل کداخته وریخته ومهلت وامان
وفرصت دادن ومس کداخته وریزان وفرو ریخته وریزان و
فرو ریخته وامان داده ودوست مهما هر کاه وهر وقت وکدام

مهد

مهین زبون وسست وامانت رسیده وخوار مهنا کوارنده وهاضم
وجنت وبهشت مهیمن خدا تعالی وشاهد عادل وایمن کننده مهاجرت
بریدن ودر رفتن مهیل فرج عورات مهمه میدان مهجه جان وروح
ونتیجه علم مهذب اصلاح کرده وشاخ بری نموده وتراشیده و
صاف کرده مهدی راه نمائی برحق وراست مهتدی راه راست
یافته مهدوی هدیه دهنده مهیا تیار وآماده مهیج انکیزنده
وشورانیده مهلهل پارچه مطلاه بصورت هلال مهراس هاون
دستهٔ سنکین مهت پرکوی ومکنار ودر از نفس مهات آفتاب
مهتد مطبوع مهارت وقوف وفهمید کی مهوس هوسناك
واندیشمند مهان ومهتران ضیف واهانت وخواری رسیده
مهلب سوزنده وکدازنده در آتش مهیب ترساننده مهرکیا ادویه
محبت مهرا آراسته وپیراسته ونرم شده مهطع شتابنده وسریع
در کار جهاد کننده ونکیرنده م ی ۲ میل خمیدن از راه ورغبت

وطلب وقلم سرمه وثلث فرسنك ميد خواميدن وجنبيدن
وزالد وكودابيدن ميكائيل فرشته موكل روزي
ميقات وقت ومحل وعده كاه اجتماع حاج
ميلاد مكان تولد ميثاق عهد ميشاق بازي
اطفال ميخر چادري كه سراپا بپوشد ميزاب
ناودان وراه دين ميراب قسمت كنندهٔ آب
زراعت ميمنه دست راست ميسره دست چپ
ميذنه جاي بلند موذن برآمده بانك كويد ميغ
ابر ميشوم بدشكون ميل ومحابا رغبت وترسيدن
ميسور آسان وميسر شده ميسره قماربازي و
تونكري ودست چپ ميتون كلخن حمام مياسطر
اهل اسلام ميخ امتيازات ميشه زمين افتاده
ومردار ومرده ميعاد وعده كاه مين دروغ

وكذب ميق نالان وكريان مير خوردن وآوردن
وجدا كردن مينا آبكينه وسبزه مينو نام بهشت
باسبزه مياب باركين خانه ميله يكباره كشتن
ميتم خانه اقامت مبقات جاي ملاقات وهنكام
ديدن بكديكر مير وميره طعام آوردن وازشهري
بشهري ديكر بردن وسودا مرد يا زن مينه دباغت
كردن چرم خام ميث زمين نرم وملايم

---

باب النون مع الالف الي آخره ناد طلب نمودن
ناي دورشدن ودوري نمودن وانجمن ن
هرآئينه ناوه ظرف ناصيه پيشاني موي كاكل
ناسزه سركش ونافرمان ناب دندان پيش وناخن
وسپيد وباده چكيده وبي درد ونافه وصاف
ناجي خلاص شده ورستكار وصاحب اسرار وراز دار

نافذ روان ودر آینده ورسنده ناقد روان وسره
ونقد ناج نیزه خورد نادر کمیاب وترساننده
نافر نفرت کننده ناشطات کره کشادن بمدارا
وآهستگی وآسانی وازجائی بجائی نقل کردن وکزیدن
مار ونام ملایکه که جان مومنان باسانی واهستکی
ونشاط قبض کند وسبک ستاند نازعات ملائکه
که جان مشرکان بدشواری وسختی وعذاب تمام
برکند ونزع نماید ناسوت عالم حیوانات نَاشِئَةَ
اللَّیلِ شب بیداری ناهق خرنر وآوازخر نافله طاعت
زیاده ازواجب ونام احفاد ونبیره ناقه شترماده
ناقوس وناقور سفید مهره وسنکه ومنقار زدن
مرغان وکوفتن وعیب کردن صابر ناعمه تازه ازاثر ناز ونعمت
ناظر بیننده نادی مجلس ومنادی ناشیه شب خیز

وبیدار خواب

وبیدار خواب ناخره استخوان بوسیده ورمیم سستی
وناتوانی ودنا ناعش بقا وحیات ناولنا مارا ومرا
ناصر یاری دهنده ناضر سبزه وتازه بانضارت ناموس
خانه وپرده پوشی وپنهان کردن اسرار وکازه وصیاد
وحاکم ناکس نکونسار ومعکوس ومخالف عهد ومتاخر
وبیمار ومریض وپرنده نادس نام معیدی ناجر نامکی
ساکن بتخانه نایره روده وقضیب وذکر ونوله وچشمه
ناعج کوسپند ونعجه نالکر ناقص وپژمرده وکم شده نالی
میانه خالی وآکنده وباریک وزرد شده وریشه قلم ناک سوب
ومشک دغل وکنده ناس ادویه اذراه بینی درکشیدن
ونسیان وانسان وآدم نابل کمانداز نامی افزاینده
ومشهور ناهب غارتکر ناجوز آب شناس نامج دور
کننده ونویسنده ناجذ دندان ناغور اسباب ناموس

صاحب اسرار و حاکم و سیاست و شریعت و جبرئیل و آوازه و نیکنامی و
شهرت و جاه و شوکت و سکر و حیله پنهانی و آلت صیادی و خود
نمائی و طلب غره ن م ب ۲ نبأ آگاه و خبردار کردن انباه تنبیه خبر
دادی و آگاهی دادن نبی خبر سازنده و پیغمبر خدای و بلند قد
نبوت پیغمبری نبات گیاه رستنی انبات رویانیدن گیاه
نبذ افکندن و پس پشت انداختن و بگوشه نشستن انتباذ
بگوشه نشستن لَیُنْبَذَنَّ هر آئینه پس پشت انداخته شود
تنابذ کسی را بلقب خواندن لا تنابذوا مخوانید بلقب کسی را
نبط بیرون آوردن چیزی از چیزی استنباط بیرون
آوردن مستنبط بیرون آورده شده نبع چشمه و ینبوع
و منبع جای برآمدن آب ینابیع جمع منبع نباک حریص
جماع مانند خروس و کثیر المباشرة نباغ بند بلند نباع
انباغه وضراء وصوت نباذ درخت فروختن نبوث بلند

شدن پستان

شدن پستان دختر بالغه نباه آواز نرم و بزرگی نابت
گیاه و نبات و ناله و نوحه نبالت و نبیل دانا و توانا
و شجاع و سخا و فاضل و بزرگ و هنرمند و تیرانداز
و تیر تراش نباهت بزرگی و آوازه نیکنامی و پاکیزگی
و عظمت و اطلاع یافتن و خبرداری و تنبیه نبهره و نبهرج
زر قلب ناسره و فریب و دغا نباش و نبال کفن دزدی نباض طبیب نبض
دان نبید شراب مویز و خرمای خشک نباجد بزرگ نبث و نبش کاویدن
و کفن دزدی نبل لطیا داشتن احجار برای استنجا بضم نون و فتحه
ن ف ت ۲ نتف و نتق برکندن از بیخ و استیصال نمودن و موکندن
نث پراکنده و پریشان ضد لحم و فرو ریخته و نثا ذکر کرده نثا افشاء و
آشکارا شدن انتثره فرو ریخته و پراکنده نثث تراویدن آب ان
مثل و ترشح ن ج ۲ نجم ستاره و پروین و گیاه بی ساق برزمین پهن
شده نجی و ناجی همراز و رستگار شده نجاه و نجاح رستگاری و

داست کردن نجوی راز داد و ادب خانه نجوه غایط و زمزمه نجاست
ناپاکی نجوه اسرار و خلاصی و ادب خانه و سرگوشی کردن و باهم
راز گفتن نجد راه بالای کوه و راه خیر و شر نجدین طرفین و زمین
بلند و شهری و بلندی و زمین بلند و قطع و ازاله و کشط و
ازاله خبث بول و براز نجا دیدن و خلاصی نجده عطا و زیادتی و دلیری
و صبادت و پاکی و طهادت و عربانی و نی نوازی در صحرا و کوهستان
و شجاعت و غیره و تنبیه و پشم بر زده و ندف کرده نجب پوست
کندن از درخت و شتابی در راه و بیرون کشیدن نجبا بدگمانی
نجیب پاک و پاکیزه و برگزیده و عالی و شتر و ماله
گلکار نجابت پاکی و علوم نجوم ستاره و نبات و پیدا
شدن و فتنه و گیاه بی ساق نجز راه بلند و ابر نجاف
دیه و قصه نجل لاغر و نزار و عجا نجز و فا کردن
و انجاز ن خ نخت فرش بلغار و تراشیدن

سخت بیشتر بخاری و برخود چیزی لازم و واجب کردن
و نذر بستن و قرض کردن و عهد و پیمان نحر قربان
کردن شتر و دست بسته نماز کردن و ضد ارسال نخاس
مس و ارزیز در روی گداخته و دود نحیف لاغر و بخیل
و زنبور شهد نحلت ملت و مذهب و کیش نحله انعام
و عطا و نفقه و ملت و مهر و صداق و مذهب و نیستی
نحن ما نحس شوم و نحوست نامبارکی نحیته بیشتر آمدن
بچیزی از آنچه عقب گویند نخروب شکاف سنگ و
خانه زنبور نحیشم لاغر نخله نعلین نخلع عصیان
ن خ نخر و نخره پوسیده شدن استخوان رمیم و ادبار
و رسوائی و خرابی نخل درخت خرما نخیل جمع و عطا
و کرم نخله یک بن خرما نخاله درد و سبوس و ثقل
نخ کلیم و رشته ابریشم نخوت تکبر و عجب نخاع مغز حرام

که در پشت باشد نخجیر شکار و صید نخاس بازار
برده فروشی ن د ۲ ند مانند و شبه انداد جمع و تری
ندی بخشیدن و عطا و مجلوس و طلب کردن نادی
بخشنده در مجلس و طالب و منادی کو ندید مانند و شبیه
و همتا ندیم مصاحب و همدم ندب افعالی که اولی باشد
و نوحه و بانک و شماره ندکن درست یافتن ند
کوشت در دیك انداختن ندا طلب کردن و بخشیدن و
تری و نداوة نداوة تری و رطوبت ندامت و ندم
شرمندکی نادم پشیمان ندوه جوانمردی و مروت
و قوی از انجمن با انجمن رفتن و جدا کردن شتر
و نمناکی و طراوت و خدمت ببازی و نشاط ندره
و ندره عزیز و کمیاب و نادر ندبه فریاد و نوحه کردن
در مصایب و ضربه کعبتین در نرد بازی ناد طلب کردن

نثار و رسیدن قیامت ن ذ ۲ نذر عهد و پیمان و بر خود لازم
کردن چیزی در راه خدا و هم و ترس انداد ترسانیدن و زر انداك
و قلیل نذور جمع نذیر ترسانده و بر خود لازم کننده چیزی بعهد
و پیمان در راه خدا تبارك و تعالی ن ذ ۲ نزد تنه درخت و بساط
نریمان شرمنده و نام پهلوانی نرب سخن چینی و نمامی نرغ تلخ تحرك
و نشا نرکان کدا ن ذ ۲ نزهت نازکی و تری زمین بنبات و
طراوت و پاکیزکی نزه پاك و لطیف و جای بهوا و پاکیزه نزاد
اصالت و نژاد نزل مهمان داری و اقامت و حاضری موارد و
نازل در منزل و روزی انزال فرو فرستادن روزی و خروج
منی و فرود آمدن نازل فرود آینده نزال جای فرود آمدن
و منزل و مقام نزع کشیدن و برآوردن و خصومت و نزاع و
شورانیدن و آرزومند و باز ایستادن از کار و حالت کندن
جان نزیب آواز نکه وقت هیجان مستی ن تباهی و نزاع انداختن

نزاغ جدل و منازعت و تباهی افکندن و مخالفت کردن و پیاله
بیکدیگر دادن و ستدن تنازغ پیاله دهنده و خلاف کننده نزح
برآوردن تمام آب از چاه و پاك کردن نزف و نزاف بی عقل
شدن و کم شدن آب و ضعیف و لاغر شدن و رفتن و مست
شدن شتاب نزاد لاغر نزید لاغر و تیره و بد لقا نزید آزرده و
شرمنده و دردناك ن س ۲ نس دور نبیرون دهان و بتفوز نسم
خصال و شیم و اخلاق و خاصیت نسیم باد نرم خوش آینده نسا
و نساه و نسود و نسوه عواره و زنان منساة عصا و بعصا دور
کردن نسی ناچیز کردن و ایام فراموشی حیض زنان نسیان فراموشی
نسیاً منسیاً فراموش کاری نسل اولاد و فرزند شتاب و
دویدن در راه نسلان دویدن شتاب و بسویه رفتن نسب
خویشی و عصبه و بیشم شتر برآمدن نساب نسب دادن نسخ
حکم برگردانیدن و برطرف کردن و برکشیدن و منسوخ نمودن

نسخه نقل و منقول برداشته نسر کرکس و بت نسف برکندن بنیاد و
برباد دادن و پراکندن نسفت باد کرده شده و انداخته و نتف رانده
و موی کنده نسفه انداختن نسك پارسائی دین و عبادتگاه و
مناسك ادعیه و عبادات و آداب حج و تقوی و دعائی بسیاد کردن
و فرمان و خوردن نسا راندن و بانك زدن و تاخیر نسی و نسیان
و ناچیز کردن و بعصا دور کردن و خواد و چرکین و لته حیض نسوف
و نسف برکندن بنیاد و برباد دادن نسیب غزل گفتن و شاعری نساج
بافنده نسطور علماء نصارا نسك عدس و رسم نسرین دیو خواب
نسرین گل سفید بویا و نام دو صورت بر آسمان که طایر و واقعه
نامند ن ش ۲ نشاط کشادگی و خوشحالی نشط کشادن گره بمداد و
آهستگی و آسانی و زین کردن بر ستور و بجائی رفتن و سیر و نشاط
کردن و کشیدن دلو آب از چاه و پریدن بان و فناشطات نام
ملائکه که جان صالحان باسانی و مداد نشفت پاك کردن جام

ازچرك ودود كردن جامه چركين ازخود وحدث نمودن وخلل
دماغ ونشافت نشافت تازه پيدا نمودن وآفريدن وماليدن
ومنع كردن ونام نشاسته مرد كندم انشادنده كرده نشود بر
انگيختن وزنده كردن وپوشدن وپراكنده شدن وزنده
نمودن انشا اغاز آفرينش ناشئة الليل ساعات شب نشر پراكنده
وپريشان كردن ناشرات بادها كه ابر را پراكنده كند وروز قيامت
منتشر پراكنده وباز كردن نامه نشز ونشوز سركشي وبيفرماني
خاصه سركشي زن از شوهر خود وانشز بر توي جستن انشاز
زنده كردن نيشتو بالا كردانيده شود نشاب بند شدن چيزي در
چيزي مانند استخوان در كلو ونوعي از پيكان نشيم ونشيمن و
نشيمنه آشيانه مرغان ونشستگاه ووصف ادويه نشيد شعر
خواندن در مجلس بلند كه همه كس بشنوند وتفحص كردن كم شده
نشو افزون شدن در جهات وباليدگي وپراكنده شدن در اطراف

مانند

مانند روغن در جامه وبمعنى نشاات باليد وماليدن وپديد آمدن
ابر وميغ وسيماب نشبش صداى جوشيدن ديك در آتش وجوشيدن
باده در خم وفرو خوردن زمين خشك آب را نشكاف كل نسرين
نشاله حلواى بيضه نشك درختى خوش قد مانند عرعر نشلش مكر
وحيله نشكر كهزن وجرم بود كو نشير بوي مادران نشب بستي
ومال ومنال نشوان مست نشيب بستي وتير انداختن ص ٢ نص
آيات قرآن مجيد وظاهر شده مصنبة محل ظهور نصح وعظ وپند
نصير مدد كار وناصر نصب نشانه وعلامت وبت قايم وعداوة
وبرپاي كردن ونجيه شدن ونام حصه وبهره وبت نصيب حصه
وبهره ومقدود وبرپا كرده شده وانصاب خاموش بودن نصاب
عدد معين كه زكوة دادن آن واجب باشد مانند ده وصد عدد
اشرفي ودوبيه وغيره نصل پيكان تير نصفي نوعي از پياله نصفت
عدالت وانصاف نصيف چادر سر پوش زنان ومعجر وزن ميانه

سال و باهم در آمیخته نصر یاری نصرانی ترسا نصیحت نیکخواهی و
خاموشی نصوح توبه درست انتضاد کینه آمیختن لا ینصر ان کینه
نتواند آمیخت ناصیه موی پیشانی نواحی جم نصیله کرده ریسمان
نصا برداشتن و برپا نمودن ن ض ۱۲ نضر طلا نضیج پختن و
و بریان شدن و جوشیدن آب از چشمه نضخ سوختن
و ریختن نضاختان بجوشنده آب نضد برهم
نهادن منضود برهم نهاده نضره تازه کی و شکفتگی
و نضاره ناضره تازه بودن پوست از اثر نعمت نضیع
فرومایه و وضیع و بد اصل نضب غروب آفتاب
نضخ جوشیدن آب از چشمه ن ط ۲ نطق کلام
نطاق کمربند نطع فرش و دستارخوان چرم
نطیحه سرون زدنه و چکیدن آب و چارپایی برخم
سر دمه و آسیب مرده باشد نطفه آب صلب و

چکیده

چکیده که از آن بچه شود نطح بسرون زدن و بشاخ زدن
نطبس طبیب حاذق ن ظ ۲ نظر دیدن نظاره دیدن
و ناظر و تازه کی و سرسبزی نظرن مهلت و دیدن
و چشم داشت انظار و امان و مهلت منظور آسان
یافتکان انتظار چشم داشت نظیف پاک و حلال
نظور زیبا رویی د وحیه و منظور ن ع ۲
نعم نعمتها و بلی گفتن و انعام و نیکو و وحشی نعما
نعمت وافر نعنا کفشکن نعل کفش نعثل کرک
و پیر و لنگ و نروم دریش دراز زیاده از حد سنت
و مکار و حیال و دغاباز نعوذ بالله پناه میگیرم
بخدای تعالی نعمت نیکی نعمه و نغمه ناز و فراغت و آسایش
نعجه میش ماده ناعمه تازه پوست از اثر نعمت نعب
فریاد زاغ نغیث خون زخم نعنع بیمانه و صعاع و بودنه

نعاس خواب سبك شكرب خوا بنعق بانك زدن بو كلاغ ودواب نغول
در چراكاه ن غ ، نغر شهر وجاي امن وبند وبرج
سايه وترد دو بيابان وشب پاس حيوان در صحرا وعميق
نغض جنبانيدن سر بسيتعضو زود باشد كه سردا
بجنباند عضو فرو پوشيدن چشم وبرهم نهادن پلك چشم
نغب سود وپس خورده نغل شب پاس حيوان در آب نغا
علف پراكنده دسته ن ف ٢ نفقه بخشيدن وانعام دادن و
خرج عيال انفاق بخشيدن نفق سوراخ كذاري ديوار وتهخانه
زمين نفاق دورويي نفل غنيمت وفايده بكار حربي وانفال وطاعت
زياده از واجب نمودن نفث دميدن افسون وسحر ودم وجماع
ودخول نفخ صور وبوي خوش وخبر اندك نفخه دميدن بوي
واندك ودرد شكم وعطا نفاثات زنان افسون نفير نفرت
كننده ونام كرناي وانفاق كردن كوهي برساختن كادي و
اجتماع

اجتماع وازدحام نمودن ومتفق بودن دركار نفاذ
ونفوذ روان شدن وكذرانيدن تير از نشانه وسوراخ
كردن نشانه نفش جرا كردن رمه در شب بي شبان وپشم باز كردن
وندف نمودن نفع فايده نفي راندن ونيست كردن نفط كوكرد
وكندك وابله ونادان نفود نفرت كننده نفاس ايام ناپاكي
زنان بسبب ولادت تا چهل روز نفايه ذره ناسره وكهنه ومندرس
نفاع پياله باده نسف سنك زار نفار رميدن ونفرت كردن
نفت تيز كه زدن ديك جوشان برديكدان نفحا دميدن بوي
خوش وعطا دادن وشمشير در دست كرفتن ومركب ريسمان
در دست كشيدن جلو دادن نفز عدد از سه تا نه وبضعه وكروه
نفاد تمام شدن نفرو بيرون شدن بسفر ونفر استنفار
رميدن ورمانيدن ونفرت كردن نفور كذرانيدن وكرديدن
وكردانيدن انفرو كذرانيدن نفس حقيقت اشيا منافست

تنافس از دوی بافراط در طلب چیزی نفیس متنافس آرزومند
و راغب مفرط تنفس باد سرد و سفیده صبح بر دمیدن **نفش**
پنبه و پشم برزدن و ندافی **نفوش و نفشت** چرا کردن حیوان
در شب و پنبه و پشم را فکندن منفوش فکنده و برزده **نفقات**
بخشیدن و دادن و خزینه خرج عیال و متعلقان **نافله** احسان
و نواسه و نماز فاضل از فرض **نفی** دور نمودن ن ق **نقب**
سوراخ و در شهرها سفر کردن و بزرگی و سالاری و تفحص نمودن حمام [illegible] کوه
**نقیب** بزرگ و سالار و مهتر و پاک گوهر **نقابه** مهتری و سالاری
**نقاذ** رهانیدن نقذ و ها برهانیدن او را **نقاب** پرده
و دزد و نقب زدن **نقص** کم کردن **نقض** خلاف عهد نمودن
**نقبه** و زیاد و داد و کر **نقع** گرد و غبار **نقیر** موی باریک
خسته خرما **نقاوه** دانه سرکره و واسطه عقد و کلوبند
**نم و نمه و نمات** عیب کردن و بد گفتن و لمزه و همزه

وخشم

وخشم و عتاب خوای ناپسندی نمود ما نقموا ناپسندی نکردند
**نقی** پاک و عذاب و مغز و لب **نقاهت** ایام پرهیز بعد از صحت از
بیماری **نقمت** خشم و عتاب و رنج و محنت و کینه و مکافات و شراو
ناپسند داشتن کار درشت کرداری و انکاری و عیب کردن و لمزه
**نقر** دمیدن و منقار زدن مرغان بر زمین ناقور صور منقار آلت کندن
**نقص** شکستن و گران بار کردن انقاض گران بار کردن و زیان و
شکست و عهد و میوه افشاندن درخت و تب لرزه **نقل** تباه شدن
پوست و خشمگین و کینه ور شدن و کرک باده **نقوا** سفر متوالی و
از شهری بشهری رفتن و شهر بسیار دیدن **نقلان** تحویل از جائی
بجائی رفتن **نقح** عطا و کرم کردن **نقیضه** مخالفت **نقاده** کینه و
کوفتن دمامه و منقار زدن مرغ **نقوع** شربت میوه که شب در
آب تر کرده چسبانیده باشند و صبح آن را صاف کرده بنوشند
مانند زردالو و آلو وغیره **نقرس** مرض دست و پا و جلد و ورم

نقنع خرمویز ونقوع نقث مغز برآوردن از استخوان نقث سرعت
وشتابی کردن نکب روی از راه برتافتن ونکبت نکوب از راه
برگشتن ناکب از راه برگشته منکب کناره وکرانه ودوش نکح نکاح
کردن نکوهش طعنه وملامت وسرزنش نکث طعنه زدن وبسر در
افکندن وسخن نازك نکبات بلاها نکبا باد مخالف وتند نکث
عهد شکستن وخلاف وعده کردن وباز تاب داد ریسمان
تافته برعکس اول تا کشاده شود نکس برعکس واژگون وسرنگون
وسر فرود افکندن وباز سر نو بیمار شدن بعد از صحت یافتن
ومبالغه وکشاکش در سودا نکوس سر فرو افکندن
وبرگشتن ناکس سر فرو افکنده تنکیس باز کردانیدن نکص
باز کشتن بقهر وبجانب عقب بر پی باز گشتن بر پی باز
گردنده نکل ونکال ونکول قید وحبس وبند و محنت
وعذاب وسختی وعقوبت وکناه ووبال وبیفرمانی

وانکار

وانکار وباز ایستادن از سوگند ونام عقوبتی که
باران بند گیرند تنکیل عقوبت کردن نکر ونکره نکیر سختی
وتنك عیشی وناخوشی وعذاب بزرك وشکفت
وزشت وناسپاسی وپژمرده گی وکم شدن آب از چاه
وانکار وناشناسی نکیر از حال کردانیدن مکر واز حال
کردانیدن منکر ناشناخته وانکار کننده نکد اندك
وخبر شدن نکید دشمن ونادیخ نکفت کل نسرین
نکته پیچیده وپوشیده وبسر انکشت زدن ولطیفه
وملیح نمر نمیقه رقیمه ونوشته نما ونمو
نمودن بالیدن وکلان شدن نمل مورچه وسرانکشت
وانمله نم ونمام ونمیمه ونمیم سخن چینی وغمازی وچغلی
وکیاه خوشبوی نمر یوز وشیر نمیر ساده وکاردان
کبوترخانه نمص کندن موی ونتف بموچینه ونماص

ومنقاش موچینه نغرق ونمارق بالش خورد وبر آتش نشین و
سوختن وحرقت نمط طریق وراه وروش وگونه وفام وانواع و
اقسام ن ن ۲ نغس درماندگي وترك ننو بر آمدن از خانه ولباس
گو زخم ومصلع شدن مجال ورسیدن دختر بحد بلوغ بقولي.
نتوبا نوشته اند ن و ۲ نوم خواب واسبغول نود روشني وبن نخن
وبالرات وضیا وشني بالعرض وغنچه وشکوفه نوید مژده وخبر
خوش نوکه صبر نول منقاد وبلیله آبخورد وخرطوم وبیني وراه
وطعام ونواله وآراستن وپیراستن تنول آراستن نوص
گریختن وگریزگاه وتباه وبدر روی ومناص نون ماهي وشمشیر
ودوات سیاهي نوات خسته میوه نویره آتش اندك ونایره
نواسر احفاد ونبیره نوسر قوس قزح نوقه ونافه ماده شتر
نوایب حانه وگردش زمانه وگیاه خودرو ویزراعت که
آن دادور نماید نواسر انجام وسامان ومقامي نور بگراني بر

خاستن

برخاستن وافتادن لتنور آئینه بگراني برخیزد تناوس سخت گرفتن
وبکر وبند شده نورده کافي وپسنده نوشته ونوردیده پیچیده و
ملتوي نوردیدن پیچیدن وحرب وکوشش وگفت وگوي نوردان بخفه
وهدیه آورده نوك جهل ونادانی ودرشتی وتندی وسرتیز مانند
نوك قلم نوحت ناله ونوحه نوان درحاله نوحه خودرا بجنبانیدن
ولرزانیدن وحرکت دادن نوائین ماهیت دان وتازه آمده نوبر
بنده وغلام نوالك گوم نوفل دریا وملکی نوع هیمه وهیزم ن ه ۲ نها
ونهیه عقل وخرد وخبرداري وانها واعلام نهی بازداشت ومنع
نهج راه ومنهاج وچراغ نهر جوی آب وبانك زدن وراندن نهاد
روز نهاز تیس ومقدم گله وپیش رو وجانوران درچراگاه نهز
فرصت دیدن ودست یافتن وقدرت انتهاز دست
یافتن نهب غارة وتاراج وبیم وترس نهیب ترس وبیم و
غارة نهیق ونباد وبانك دواب خاصه وبانك خر ناهق

بانك كننده نهمت قصد واراده نهضت عزم وقصد
نهم قصد رسيدن ودينه پايه نهنبن سرپوش تنور و
ديكدان وكلخن حمام ودم كيرنده تنور انتها بغايت رسيدن
ونهايت تناهي بازايستادن ازپايان نست هالين لم تنته
هرآئينه اكر باز نيايد ازكار وافعال خودني نيل
راه وطريق ودريافت وكينه وفايده ونفع وبزرك
وسطبر وفربه لن تنالو هركز نيابيد نيال بدرقه و
بزرك وفربه نباح نوحه كر نيك جماع ومباشرت با فتن
ورسيدن نياك جماع كننده وكذشتكان واسلاف نيران
آتش نيونه جلغوزه نبه آكاه وبيدار وبزرك نيا دولت
وسعادت نيفه ونيسق بند ازار نيجو جانب نيابت
وكالت وولايت نيوشيدن شنيدن نيان ماهيان
نياق ناقه وماده شتران نيب فرياد مكر در ويدن

نيزدر

نيزك بادي وشعبده وحيله ودغا نيلان ديوخواب نيرو توانائي
وقوت نيو شجاع وبهادر ونا وفا ودان آب بالاخانه نياط قصد
ودك زدن وخون كرفتن نياف شتر بلند آواز ني ونا من ومان
الواو واو وا واحد يكتا واسع فراخ عطا واجد دريابنده والضحي
سوكند بچاشتكاه وادي راه درميانه دوكوه وفراخ راه لب و
آب وجاي سيلاب ورود باد ومكر وحيله وكفش وابل باران
بزرك قطره واد زنده دادر كور كردن وَدْ وُمُوَدْ وَدَّةً زنده در
قبر شدن والي بادي كردن وبرپا نمودن وايستادكي كردن وحاكم
ومدد دوستادر واقعه روز قيامت وال وول پناه والتجا آوردن
والا عالي وبزرك وارد رسيده وعطاء آب واصب دايم ودرد ناك
واژن بازو وآرنج ومرفق ووزن كننده ودالان باديان واق
مرغ دوست وسايه فراخ ودرخشيدن نبات ازتازكي وسير
آبي واقد رسيده ونزديك وجماعت وفوجدار وقد جماعت والم

والدن

نام زن حضرت نوح وافر بسیار وافرحا شادی
وخوشحالی بسیار واثق امیدوار ومحکم وعهد بسته
واستوار ومعتمد واشه بسوزن ومیل داغ کبود جست
وبازو کردن ومشاطر واضح روشن وظاهر واشکارا
کردن واهن وواهی مست وزبون ومکار وحیال
وابق هلاك کننده وارث میراث خوار وادی المقدس
راه پاك واجفه ترسان ولرزان وطپان وامق
ونام عاشقی که معشوقه او عذرا بود واب شرمنده و
شوریش افکنده که از ابرو وتوبه وحیا وعار واجب وحتم
آنچه بدلیل قطعی ثابت شده وب، وبر پشم نرم
وباریك وعالی وبال رنج گران وعذاب گناه و
وبدسرانجام وبدهضم وناگوار وجمله کردن بر خصم هضم
وبا مرك ناگهانی ومفاجات وبل کردان باد کردن

وگران شدن

وگران شدن از ناگواری وبدهضمی طعام وباران بزرگ
قطره وبیل ناگوارنده وسخت وت، وتد میخ واوتار
جم وتر طاق وفرد وزه کمان وکم کردن ثواب نام خطوط
دایره دون فطر وبخشم آوردن وتیره راه وسررشته
وزه کمان وتین رگ جان وتن وتو دست واشل کردن
وتکا تکیه کردن وث، وثن وثنی بت وبت پرست
وثق وثاقه ووثیقه محکم واستوار وخط بعهد وامانت
وثاق خانه وزندان میثاق وعهد وثب بر جستن و
خیز زدن وج، وجه روی وداول هر چیزی و روشنائی
ونقد دین وذات ورضا وقبله وجیه خوش روئی
وروشناس وآنچه رو باو آرند توجه رو آوردن
وفرستادن ورو کردن وجیز اندك وموجز مختصر
وخوش چشم وجع وجیا درد والم وجل ترس وبیم وعجز

وجد و وجدان دریافت وطاعت وطاقت وتونکری واندوه
حال وسماع یافت وتونکری وجوه بدن وجف طپیدن دل وبو کردن
ستور وجیف دل طپان وجدیر دهن وکر وکردن وجوب لازم شدن
وافتادن وحیث افتاده وجس ترس بیم وناپاکی واجفه طپنده
ایجاف دردل انداختن اوجفتم دردل افکندن وجاث دخانه
وجب دو وافتادن وبلشت وجی طعام مرغن وبکاردن زده خصی
کردن نره وح ۲ وحید یکانه وتنها وحده یکانکی بحقیقت نه
بشمار وحدان تنها وحی پیغام رسانیدن پنهان ازمردم باییما و
اشارة اوحی فرمودن والهام کردن ووحی فرستادن واشارت
کردن وحل زمین نمناک ووحل وحشت تنهائی ودرشتی و
شدت وحش حیوان دشتی وحرکت کردن مرده وبازنده شدن
میت بدخلد بوکه دربدن او درآمده ودهشت یافتن وخ ۲
وخش خانه آخرت ومرض لنکیدن دواب ونام شهری وختر

آفتاب

آفتاب وخون سیاوشان وخیم شوم وچرکین وبد وناقص وخطا
کله خوزراعت وترس وخامت شومی وچرکنت ونقصان و داد
دوست محبت ویاد ود دوستی و وداد وکسی را زنده در قبر
انداختن وکور کردن بدی وبرداشتن بارکران وتحمل کران بار
وهلاکت ونام بت وَلَایَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا کران نیست محافظت
آنها موؤد پدرود کردن توادع یله کردن استداع زنهار
دادن مستودع جای زنهار ودق باران متوالی
ونزدیک رسید وقریب شدن ودک جوشیدن دیک
برآتش ودج دلک زدن ودوع آرام وسکون ودی
خون بها وآب پشت سوای منی ودء وذر یله کردن
ومکذار بذر یله میکند وذ عیب کردن وهمزه ولمزه
ور ۲ ورد کل کلاب وراه آبخوردن حیوان ازدریا
وشروع درآمدن ورسیدن ووارد شدن وری بنی آدم

وسوا وغیر ورق برك او راق جم در آب آتش ورقا مرغي خوش
الحان ودیك نشستکاه و زین وداي بیش و بیش و سوا ورثه
میراث خواره ودایه نام کیاهي که در جغرات اندازند ورت
میحی وکز و بیغوله تواري و متواري پنهان شده مواد ات بوساندن
ابراء آتش در زدن مو ربات آتش زنند کان تو رون آتش در
زنند ودیم دسته تره وداش کوسنکي و اشتها ورش المعجمه
ودب تباهي و کرلجي ورث ادث مال مرده ورده زرد فام وراد
کلفام ورا پیش و بس و عقب و سواى و بغیر وزر ۲ وزن سنجیدن
وکران باري مواذین جم وزر کناه و بناه و کران باري و بار
کسي برداشتن و تحمل و تاد و سلاح و آلت حرب وزیر دستور
و نایب و کناه کار و کران بار و متحمل بار کران و پناه وزیله دسته
و الم انبوه وزغ باز داشت و منع وازغ مانع و دور کننده ابزاغ
در جل افکندن یو زعون ادو رکرده شده در جل افکند وزغر

غواء

غولك وضفدع وزاد عاصي و پناه و آلت حرف وزیف سرعت و شتاب
وزراب میزاب و ناودان وس ۲ وسط در میانه و بهتر و پسندیده
وجیده و بزرك و عدل وساط بزرکي وسطا عدلا اوسطه میانه
و راست و اعدل و اکمل وسع توانائی و فراخي و بي نیازي وسعت
فراخي ایساع تونکري و فراخ دوزي موسع تونکر کننده وسوسه
دغدغه و اندیشه بد در دل افکندن وسوق جمع کردن و راندن
و بر داشتن وسم داغ سیاه وسمه دوده و سیاهي توسم و اعزاد
کردن و فراست متوسمین فراست کننده کان وسن نشکو خواب سبك
وسنه وساده تکیه و بالین و دست پناه آتش وسخ چرك و ریم
وسواس اضطراب دل و دغدغه بد و صداى پیرایه و زیور زنان
و صیاد وسیق کوشت وسل آب کم وسیم خوش و زیبا وجیه
غایان وسیعر ماشوره وسیله نزدیکي و قرب و سایل جم وسیج
چوب تیر وسب نبات انبوه وش ۲ وشیم خوش شکل و وجیه وشنر

نشان وعلامت وشنه وشاق پوستین وامرد وشق داه غلام
وامرد وشاح عقد وحمایل وحرز وشت شادی وخوشی وجشن
وشتن شادی ورقاصی وطرب وشاة غماز ونمام وسخن چین و
کاذب ومفتری ونکار کننده خانه وشط جیش وشاع
جواد الخیل وشی وشم خال نیل بسوزن ونکارك
وشر تیز کردن وباریك نمودن دندان بسوهان و سوا
جامه دادن وص ۲ وصف نشان دادن و تعریف
وصف کردن وصبه وصوب پیوستن وهموار شدن
ودایم بودن ورنج ومحنت وبیمار واصب پیوسته و دایم
وصیله میانه سرا واستانه وپیش در ودرعه وف ج
درایصاد دربستن موصده دربسته شده ودرعه
وصل پیوستن وصیله نام کوسپندی که هفت شکم
پیوسته توام نر وماده بزاید در ایام جاهلیت کوسپند



وحیله را مبارك میدانستند درعهد وصیت اندرز
ونصیحت وموصیه اندرز نواصی وتواصوا اندرز کردن
وصیف خادم وخدمتکار وغلام بچه ومعروف وداه
وصمت عیب ونقصان وشکستکی وعار وسقم وبیماری
وصوب دایم وض ۲ وضع نهادن موضع جای نهادن
وباز نهادن در محمل خود وحمل کرفتن در اخر طهر وضیع
کمذات وزبون وپست وضاع فرومایه وزیان زده
وکمایه ضد شریف وض پاکی ووضو وپاکیزه کی
وضن مرصع بجواهر ومکلل بیاقوت موضونه
مرصع کرده وبافته بجواهر وصنو مرصع بکنید وبافند
وضاض ترکش تیر وضین مرصع بجواهر وط ۲
وطا پرده وچادر وزیر پا کردن وکستردن ورنج وکلفت و
موافقت وقرآن خواندن در شب وقیام نمودن مواطاة موافقت

سازواري يواطئ سازوار وموافق وطي جماع ومباشرت والطي مباشرت

وطن جاي بودن ومسكن وموطن ومواطن جمع وطر حاجت وطاعم

جيغه وپركلكي وطيس تنور آهن وطث پاى بر زمين سخت زدن

كه صدا كند وطب سبو ومشك آب وطواطن فراشتوك وطب واذ

كوفه وسخت دل وزن بزرك پستان وظ ٢ وظب پيوستكى وع ٢

وعد زده رجا واميد وعده دادن وعيد خبر ترس وبيم دادن

ميعاد وموعد جاى وعده اميد وايعاد جاى بيم ووعيد توعدن

بيم كرده شوند وعظ پند ونصيحت وعي وعا ياد وحفظ ونكاه

داشت وخرجين وياد دادن وظرف وادعيه ايعاى پنهان كردن

يوعون پنهان كنند وعم هواى حر ناموافق مزاج وعيل فقير وعده

شدت تب وحمام وعب يكجا جمع شدن وفراهم آمدن وغ ٢ وغا

حرب وميدان ومعركه وغير حلواى برنج وشير برنج وغول مردم

دولتمند ومحتشم وغل بزكوهى ومهمان ناخوانده وطفيلى وغد



لئيم ودايم وكرسنه وغث جهله وريك بوم كه پاى بند شود وغب

نادان ومتاع زبون وشتر فربه وف ٢ وفد فوج سوار وجماعت

اندك وچهره ومحله نمودن وفاده جماعتى اندك كه نزد سلاطين

وحكام باتفاق بطلب عطا يا برسم دادخواهى آيند وفود رسيدن

وباز رفتن نزديك كسى وفاق موافقت وفا قيام بوعده ووفام

سبوس بر وحرارة وفور كثرت وف تمام كردن وبسيار شدن

وفاص تيردان وتركش وفض وايفاض شتاب كردن وسرعت وفي

تمام كرد ايفاد توفيه تمام كردن وفا نمودن وافى تمام وكافى يوفون

تمام ميكنند وجاى كرم وق ٢ وقت هنكام توقيت وميقات هنكام

پيدا كردن آتش افروختن وهيزم ايقاد واستيقاد افروختن

نار وقود كوفتن بچوب موقوده كوفته واقد كوبنده بچوب

وفروزنده آتش وقد بادكران وتمكين ووقار وخرواد وكرانى

كوش وآهستكى وقار آهستكى وتمكين وكرانى كوش وبادكران

اقادجم وبزرکی وآرام توقیر حرمت وعزت قره ووقوره ووقار
وبزرکي وقود ووقاد درخانه نشستن وآهستکی کردن وقف
ایستاده کردن وبازایستادن ومعاش وعدم تملیك الوقف لا
یملك وقفوه ایستاده کنند موافقه در ایستادن وقع بودن و
افتادن واقعه هرآئینه وافتنده ونام روز قیامت وقیع بدکوئي
وجماع وسعایت وحربگاه وقوت ونیرو وحیله ومکر وسخط وقایه
نگاهداشت ولفافه وچادر پیچیدن چیزی تقوی پرهیزکاري
الفا پرهیز نمودن تقی پرهیزکار ومتقی وقاحت شوخي ودریدگی
وبی شرمی وجسادت وقوب درآمدن تاریکی شب وقوث در
خانه نشستن وقوع افتادن وواقع شدن وقل میوه خشك شده
ووقل وقز بضرب سنك وچوب هلاك کردن وقب آمدن اول
تاریکی وتیرکی شب وقید مانده وسوخته وکك ۲ وکیل کارکذار
ونایب ونگاهبان ووصی ودربان وکز آشیانه مرغان ومشت

زدن

زدن وکل برکماشت توکیل کماشتن توکل اعتماد کردن وکو وتوکو
تکیه کردن اتکا پشت برتکیه نهادن متکی تکیه کننده وکد استوار
کردن وتاکید نمودن وکس نقصان عهد ونکس وخلاف عهد ونادان
وکعه زنبور خانه ولانه وکین طعام عروسی وکاجر باران وکب
نواعی از رفتار وجماعت سواران وکت چچك ونقطه در چشم وکف
چکیدن باران از سقف خانه وکیف خانه چکیده وك ۲ ولی دوست
ویار ونزدیك وقریب وقایم مقام ونایب وخویش قریب وعصیر ونیك
کردار وپسندیده اطوار وحاکم وصاحب نفس مطمئنه ویاران بزرك
قطره وصدیق محب وسزاوار ولا دوستی ولایته دولتی ونصرت و
پادشاهی ومملکت وملك وله دیوانکی واله دیوانه ولد فرزند و
مولود ولاد زادن وزائیدن لم یلد کس را نزاد ولم یولد از کس نزاد
ولادت زادن والدین ولید کودك وبنده ولدان جمع ولیجه دوست
خالص ولوج درون درآمدن ودرآوردن یلج درآید یولج درآورد

محب

ایلاج درآوردن ولق کلام دروغ وزبان دردهان کردانیدن
بکذب اوتلقونه زبان دردهان کردانیدند ایلاء نزدیك کردن
وسوکند خوردن یولونکم نزدیك کند شما را تولی دوست داشتن
وروی کردانیدن ولع حرص وطمع ودروغ ولب بهم پیوستن و
الفت ولث باران ریزه وعهد نااستوار ولي قصد واختیار
وضربت زدن ولي نزدیك آمدن اولی لك نزدیك آمد ترا بدی
برحذر باش تولی دوست داشتن وروی کردانیدن تولوهم
دوست دارند ایشان را پشت وولایت لیولن الادبار هر آئینه
پشت نماید وم ۲ ومد خشم وعتاب وکرم شدن از کینه ومضر
باذ وناکاه واتفاقا ون ۲ ونا ونی زبونی وسستی وضعف ونا توانی
له وناب موش کور وناله فلیته افروختن وندان روذکرم وهر ۲
وهب بخشیدن وهبه کردن وهاب بخشنده وهاج تابان و
وروشن کننده وهجان تابان ودرخشان وهن زبونی وسستی

وضعیف

وضعیف وهق کمند وریسمان وهي دریده شدن پرده وزبون و
سست شدن وهدهده غار وچقره وچهره وهیج کرد وغبار وافروختن
چراغ وهج سنك وحجر وهو نقصان ولطاق کردن وبمعنی او وایشان
وهوه وی ۲ ویل نام وادی دردوزخ وباران بزرك قطره وبمعنی
آه وویلاه که مشعر هلاکت وتعجب اند ویژه خاصه ومخصوص ولا
یجد فی عزه ویحك کلام عتاب آمیز مانند کفتن ای بدبخت و
ای بر تو وین انکور سیاه شاهانی ویس شبه ومانند وشهد و
شهر شیرین ونام معشوق رامین ویله ویلهي دریغ وافسوس
ووای بر تو باد وي کلمه تعجب وشکفت وپشیمانی وافسوس ویك
ندیدی وندانستی ویکان شکفت ونبدادی که نه بینی وکلمه
تهدید ووعید ودعای بد ونام دوزخ ویب وای وویلاه
الهاء هرها آهادی راه نمای ها آن واین وبکیر وآکاه باش و
بیا وبیار هاهنا اینجا هات ترسان هارب کریزان هارون نکهبان

کوم

وقاصد هازل لاغر وهجوکوی ومسخره هاویه دوزخ هاتان و
هاتا وهاکم وهؤلاء بکیرید وبکیر هادم ویران کننده وبرنده هان
وهین تاکید در سرعت کار وامر هامه فرق سر وقله وصدای ستور
هامون صحرا هابط فرود آینده وآرنده هاشمه زخم در سر هاشم
نان ده ونان شکننده در کاسه فقرا هاضم کوارنده ها بکیر ونکاه دار
وآن واین هاطل ابر بارنده وکوهی هایم فریفته وشیفته در محبت
هامد نازل وفرود آمده وزمین شوره وخشک وبی رونق
هایج مست وباهیجان هاجره کمال کرمی نصف روز وجد اشله
هادوت فرشته جاه بل هامان وزیر فرعون هاتو بیارید و
بیایید هاع نامرد وبددل وبیکار وزبون هؤلاء این قوم
هاد وهود فرو رفته وریخته شده هب ۲ هبا ذره وکرد
وغبار که هنکام طلوع آفتاب از راه در بچه نظر در آید و
بمعنی بیهوده وضایع شده وکداخته ونابود وپوسیده ومضمحل

شده

شده وخون بی عوض وبی دیه وبی قصص وهدر هب بخشش
وبده وانکار هبه بخشیدن هبوط فرود آمدن بته هبط وهبوط
ضایع شدن عمل وبته افتادن وفرود آمدن بته هبت وهبوب
وزیدن باد هباله مادر بی فرزند وشتر نتاج هبالک تا دار سر
فرق وزنلغ وزبغ وهبک هبنت بیدل وابله وزمین پست و
نشیب هت ۲ هتک دریدن پرده ودود کردن وفرو رفتن بته
هتاک پرده درنده وفرود آینده هتف آوازه هت ۲ هتهت
بادیدن باران پیاپی وشتاب ومتوالی هج ۲ هجع وهجوع وهجود
شب بیداری وبیخوابی وتهجد شب بیداری هجر فراق ویکسو و
هزیان کفتن بیمار در مرض بحران وپراکنده کوئی در شدة تب هجران
یکسو شدن هیجا هزل وذم هجل دشت وهامون ومیدان میان
دو کوه هجم ناردان ومیزاب ومزبله وباکین وسرکین دان و
جای سرکین هجین بد ذات وکم اصل ووضیع هجمر کلمه هجان

اشتر سفید هجرع نامراد و احمق هدّ کوفتن و افتادن و
ویران کرده پاره و شکستن و هدم و سکون هدم ویران کردن
و شکستن و کوفتن هدت ویران کرده شده هدید کلید هدیر
بانگ شیر هداد راه راست نمودن و شکستن بنیاد و اندوه و
مصیبت و آرام کرفتن هدی نام حیوان قربانی در مکه و راه راست
و دختر شوهر رفته و عطا کرده و راه راست هدایت راه نمائی
و رفتن داماد بخانه زن از عقب او اهتدا راه راست یافتن
هدیه تحفه و هدایا و قربان کردن در مکه و دندان مرد و خیرات
بعد الطعام هدن صلح داشتی و دوستی هدان نام مرد و بیدل
هدب در از مژکان چشم و ریزه جامه کهنه و ریشه و در میان
هدر بیفایده و مباح و بی دیه و بغیر قصاص هدایا تحفه و
عطا هد شکستن و کوفتن دیوار هذ هذیان بیهوده و
هرزه کوئی هذیل کیاه خشك و قومی هذه تهذیب و اصلاح

هزج

هذب تهذیب و پیراستن و اصلاح کردن هرب
کریختن و فرار نمود هراع شناختن و سرعت
و تقلید هراس شیر هری یك پهر از شب کذشته
هرجات شتر دراز هرزبّ شتر قوی هراع دور
کردن و راندن از خود هرم پیره زال عاجز هرب
کریختن و برك و میوه از درخت چیده هره خوردن
و شنیدن و شیدن هرو ضرب زدن هره کربه هرا
آرایش درخت اسپان هر بدی و شرارت و در شستی
و بخل و مکر و حیله ضد بر یعنی نیکی هراس بیم و ترس
هرمان نام عمارتی قدیم هروله سرعت و شتاب و
میانه روی و پویه رفتن از بیم اعدا هرهة افزونی
و فراتری و وسر شیطان و افسوس و زلزله هرن
قوی هیکل و توانا و فریاد سك در شب سود هرام

حشرات وهوام هز ٢ هز تحریض وشورانیدن
وجنبانیدن وهزاهز وفسوس وشادی ونشاط
هزم وهزیمت گریختن وشکست یافتن وگریزانیدن
خصم هزاك ابله وفریفته هزیر نیکو وفراخ هزع
یعنی طنز هزه فسوس وشادی نشاط استهزا خند
ومسخره کی کردن اهتزاز جیدن هزی جنبانیدن و
لرزانیدن هزاهز کشاکش وجنبید هزل بیهوده که
ومزاح وهجو وذم ولاغر هزال لاغری وهجو گوئی هزیر خرج کرده
وتاراج زده وغارت کرده هزار بلبل هزیر شیر هش ٢ هش
برك درخت افشاندن وریختن وخوردن برك درواب راو
شکفتگی وفکاهت وهوشیاری هشاشت خوش گوئی وشکفتگی
ونیك منشی وکشاده روئی وفکاهت هشم شکستن سروحك
شدن هشیم گیاه خشك ریزه آهش برك درخت افشانیم و

بخوریم

وبخوریم هص ٢ هصم شکستن ولطیف وباریك شدن وبرهم
نشستن وبرهم کردن وستم هض ٢ هضم نرم کردن وشکستن
وباریك نمودن وگوارشدن طعام در معده وسپادر وستم کردن
وکم کردن چیزی از حق کسی هضیم نرم کرده وبرهم پیچیده ودر غلاف
انداخته وشکسته هضبه بلند وفراز وعالی هضیر باران کثیر
هط ٢ هطع شتاب وسرعت هطعین شتابنده اهطاع شتافتن
هطل باران کثیر هطم چاردیوار هف ٢ هفوة وهفواة خطا
وگناه ولغزیدن پای ولخشیدن وبسر درآمدن وافتادن هفت
کرده کمال زینت وآراستگی وهفت کوله وسبك واحمق وکنفو
ایام سبعه هفا ساکن شده وآرام گرفته هفیف جلدی وشتابی در
راه هفت کتف ودوش هفت انداز پهلوان وکشتی گیر هردان
اولیا وابدال واوتاد واقطاب وغوث هك ٢ هکذا همچنین
هکمه وهکك فواق وآروغ هکل خانه ترسا واسب ورازحل ضرب

تیغ زدن هل ۲ هلال ماه نو و غره و فریاد بلند هل ایا هست و
باشد و یا نه هلم جرا بیا و بکیر و بیا هل اتی ایا آمده است و بدترسیتی
و کاشکی و تقوین هلع و هلوع حرص و جزع و عجز و ابتهال و بخل و
درشتی و تو شره و بی و سختی و ترسندکی و عاجزی و فریاد هلاک
نیست و نابود کردن اهلال آواز برداشته لطلبیدن بغیر انکه
نام الله تعالی باشد هلد و هلیدن فرو کذاشت نمودن در
کذا کردن و معاف نمودن هلقام دلیر و شجاع و شیر قوی هیکل
هلوب نادان و احمق و چین اندك دادن و برجنیدن هلاج آب
جلد و اعداد هلب موی خوك که ازان درزن سازند هلاو
جرانه و بدرسیتی هلا البته هلاون بیدله هلالك پادشاه هلهل
زهر و زشت هلت نام کیاهی از ادویه هلوع کویند نام جانوریست
هلوع که در عقب کوه قافست و طعمه هروزه او هفت صحرا
کیاه و هفت دریا آبست و بواسطه طعمه عاجز و نالانست هلاله

خرمن

خرمن کاه هلال دو شاخه نیزه و ماه نو هلاس
کاهش و هلاکت هلب موی سطبر و انبوه و سال
ازهلی و تنکی و دود یا رسوه و باران کثیر هم
همام مهتر و حاکم و بزرك قوم و تیمار دار و غم خوار و
قصد کننده و درکذارنده هم ایشان و اندوه و غم
غمها
و قصد و پیر زال و آهنك و اراده هموم مردن و
همال مانند و امثال و شبیه و همسایه همتا مانند
و برابر و نظیر همانا ازان جهت و شاید و میتواند و
بدان و پندار و خبر و بکیر همی قومی از عرب و ملکه
و جانوری همت خواستن و غمکین کردن و استوار شدن
همود فرو مردن آتش و خمود و خالی شد دست از کار
همدیل کبوتر نر همج مکس آب و خس همجلاج راه دور
هموع روان شدن و جریان همز و همزه عیب کوی کردن و بد

٢٠٣

وغیبت نمودن وبهم کودن وافشردن ووسواس در دل
انداختن ولمزه همّاز وهمزه بدگوئی ودیو وسوسه
اندازد در دل وغماز ونمام همزاة جمع همس آواز نرم
وکلام ملایم واهسته وپست وحزین همود فرو مردن
وبی ثبات همش تیزدست در کار هن ۲ هنا و هنه
گوارنده وهاضم ومحکم هنیئا گوارنده ونوش جان باد
هنگام هنالک انگاه بود وآنجا هن زنان وضمیر مونث
وقت هنگامه معرکه گیری هنگ عقل وهوشیاری
وقوة وزور هنجار راه وروش ودنبال کسی افتادن
هندبا کاسنی هنادع چوگان هنیر صبر وتهاون کردن
هُنَّ همه زنان هنب احمق وابله هنبث شورانیدن
کار کسی هوه ۲ هو آن واو وفراخ دهنی هوا خالی
وتهی وجوف آسمان وزمین وباد خوش آینده واز

بالابته

بالابته افتادن وفرود شدن هوی دوستی وخواهش دل اذانچه
نباید خواست وهوس وزوال الکمال ۲ وز وبته افتادن وفرود فتن
اهون اسان تر هوا فرود انگندن واهنگ کردن ومیان زمین و
آسمان هون خواری واهانت وآسانی ونرم وآهسته هوان
خواری ومیانه آسمان وزمین هورمزد نام کوکب مشتری هود
توبه ونام پیغمبری ونام جهودی وبازگشتن وجهود شدن
هواع بیراضی هویلم دیم وخون هوجب دوری وحماقت وهرزه
گوئی بسیار وفروغ آتش وهیبت هول بیم وترس هوم دیوانگی
در محبت وروآوردن بکار سخت ودشوار وتشنه ونابود شدن
وهلاکت وصحرا هوام حشرات وموزیات مانند مار وکژدم
وجانوران گزنده هوف باد سرد مهلک هوجا باد تند هومات
بیابان وصحراها ۲ ها هنا آنجا واینجا استهوی غلبه دیوراه
کردن هی ۲ هی مهیا بکن وبساز وآهسته باش وراه غلط نما

واندوه بسیار وافسوس خوردن ومنع از کار کردن وآن زن
هیر مهیا نمودن وساختن هیا ای فلان مهیا باش دهیتر مانند
وامثال هیت لك فرا نزد بیا وبه هیات چه دور است آنجا هیج
خشك شدن وتهیج انگیختن وطیار شدم برای تو ونزدیك بیا
هیم تحیر وحیرانی بهیمون حیران شوند وشتر تشنه وحیران
شده واهیم ورسوا هیهات افسوس وحسرت خوردن وخبر دور است
کفتن هیاج خشك شدن نبات وانگیختن حرب وشورانیدن
جدل هیل فرو ریختن هیصر بلندی وعلو هیضه مرض شکم قی
واسهال با هم هیاده توبه کردن وجهوده شدن هیج غبار وکرد و
کدورة هیجا حرب وجنك هیجان مستی برانگیختن وشورانیدن
هیاج مست وجنکی هیام وهیمان روی بجای نهادن وشیفته
شدن در محبت ونا پیدا وسرکردان شد وسخت تشنه شدن هیم
دواب تشنه هیمت حفظ ونکاهبانی هیفا باریك میان هیدج

نتیجه

نتیجه واولاد هیولا ماده که صورت بران قایم است وجسم بان
موجود است هیر باد تند وسرد ومهلك هیرت خادم وپیشکار
هیربد خادم آتشکده وقاضی کفار هین شتاب در امر ونهی کار وقت غیب
هیمر هینم هیون شتر قوی هیکل جلد تیز رفتار هیدب سنکین و
کران وبا وقار الیای مثنی تحیانی ی یا ایها الذین امنوا
ای آنکسان که ایمان آورده اید یعنی اسبق اسلام یا ایها الناس ای
کروه آدمیان یاقوت بهتر اقسام جواهر یایس ناامیدی یایس
ناامید یابس خشك وبی طراوت یابس خشك شدن یاره دستوانه
یاذخ دست دراز ودراز دستی یاوه کمراه وغریب ومغلوب و
کاذب ومظلوم یاقه بیهوده وکاذب یاسخ نام تیری که نام
خاوندش بران نوشته باشند یادت دستگیر وایادت یارخ
جنکی عظیم که در میان کیخسرو وافراسیاب واقع شده است یاجوج
قومی تباه کار که اسکندر در راه آنها سد بسته یا ای فلان و قوة

وقدرت یافوج بلندی ۳ وفوق پیشانی یافع ساده وبی ریش
ونالنده یادع تمام ی ب ۲ یبوست خشکی یابس زمین خشک بی
آب یباب سخت خراب وهالك وضایع وابتر وازکار رفته
یبروج نام مردم کیاه ی ت ۲ یتیم بی مادر وپدر مانده وجواهر
ودر یکانه در یا یتامی وایتام جمع یتاق حافظ وپاسبان یتن بچه
که از شکم مادر وازکونه متولد شود خلاف عادت اول پای او
بیرون آید وبعد ازان سر وبدشواری میزاید وکمتر زنده برآید
یتوعات درخت شیره دار که ازانها شیره بیرون می آید ی ث ۲
یثرب زمین مکه مبارك ومدینه طیبه ی ج ۲ یحموم نام دود سیاه
ودخان تیره وسیاهی وحبر یحاف برکستوان یحمود سك مکس
یجیب ادای حاجت یحیس مشتاق ی د ۲ ید دست ومدد ودستیاری
وقوة وقدرت وتونکری ونعمت ودستکاه ووقوف یدع
رها کرده ورها کننده یدر رها کننده ی ر ۲ یرجعون برکشته از
بود

یروی روایت کرده شده ومروی وراوی روایت کننده یراع نام
نی ومیانه خالی وعز و یرلیغ فرمان ی ز ۲ یزك جوکیدار چهار طرف
لشکر که شب بیرون فوج نشسته محافظت اطراف نمایند یزید وزاد
زیاده کرده وافزوده یزنج نزیل ی س ۲ یسر آسانی وفراخی یسار
دستکاه وفراخی واستعداد وقدرت وتونکری وآسانی ودست
چپ یسر تهلك البواد هلاکت وکساد بازار یس ای سید و
مهتر بقولی نام قران وسوره یسری آسانی ونام بهشت ومیسر
قمار بازی یسع نام پیغمبری بزرك میسور قول ملایم وملین
استسار آسانی استسر آسان شده ی ش ۲ یشم ویشت نام
نوعی از سنك کران بها وباقیمت ی ط ۲ یطاق قدرت وفوت
وطاقت وتوانائی ودستکاه ی ع ۲ یعقوب نام پدر حضرت
یوسف ونام برادر خرمیم که ازعقب برادر اول متولد شود توام
ونام کبک دری وآتش خواره یعدلون از راه راست برکشته

وعدوا نموده یعوق نام بُت وصنم یعسوب المسلمین نام شاه
دنبوران وامیر نحل کنایه از حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله است
یعبوب اسپ دراز کاواک ی غ ۲ یغما تاراج وغارت یغی خفظ
وباد وکرد کردن وذخیره یاغی سرکش ویاغی یغوث بُت وصنم
یغلق نام تیر پیکان دادی ف ۲ یفن پیر از فرتوت وچهار و
فالی یفاع بلند وفراز وعلوی ی ق ۲ یقظته بیداری و
بیخوابی یقظان بیدار یقاظ جمع یقین تحقیق که در وگمان وشک
نماند ونام موت ومرگ که البته خواهد بود ایقان واستیقان
بی گمان شدن لیستیقن باقی گمان شود لایوقنون بی گمان
نمیشوند وقنا نگاهدار از محنت ی ک ۲ یکران اسپ خاصه
سواری سر طویله جلد واول واعلی یکاد برجستن برق یکن
آهو بره ی ل ۲ یلواج نام مبارک حضرت رسول خدا یا مصطفی
با صلاح نصارا یلاق یادشاه ترک یلیقه خشک یلبه جوشن

وذره

وذره یلمیق جامه پنبه دار که زیر سلاح بپوشند قبای بکتری یلدا
سرداد ن وکشادن یلمع سیراب یلب جوشن جرم وقتله ماهی
ی م ۲ یم دریا یمم آهنك واراده یماق یادشاه ترک یمامه
فوستوك یمین دست راست ومبارك ومیمون وسوگند قسم
ایمان جمع ی ن ۲ ینبوع چشمه آب وبکمال پختگی رسیدن میوه
ینابیع جمع ینع پختن میوه ینطل دیو ینبذن فرو انداخته شوند
بنیع پخته شدن میوه ینبغی چنانچه باید وشاید وسزاوار باشد
وسزاوار باشد وچنانچه دل میخواهد ی و ۲ یوهه آرزو و
راه ومشاد یوبو نام جانور شکاری یوم روز وام روز یومئذ
آن روز یومیا در هر یوم یوفك دروغ وتهمت وبهتان
وافك وکردانیدن وافك وکردانیدن یوفکون واله و
حیران وشیفته وپناه دهنده ودر حوایج متحیر شده یوع
نام تخته واسپار وفرد کیو وقلبه کاو وزراعت زمین یوح

آفتاب ونام ببضا نيز يوم التروية روز هشتم ماه ذی حجه

قربانی ی ه ۲۶ يهرع شتابنده وهراع سريع وشتاب

زده يهدي به كثيرا راه راست یابند بسیار کسان

انشاء الله تعالى عنه وکمال کرم مرحرد ذلك فی التاریخ

سبع وعشرين من شهر جمادی الاولی في

سنه الف ومائتين وسبع وعشرين

يوم الاثنين این کتاب فرهنگ باتمام رسید

اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارك وسلم

که هر کس خورد میوه زین درخت

نشنده را گوید ای نیک بخت

تم تم تم تمام شد

قال عليه السلام

شدائد الدنيا اربعة السفر مثل و [illegible]

و الحمل [illegible]

درهم و السوال و الولد والبنت

قال عليه السلام

من قطع اللحية فهو مبتدع

[illegible]

[illegible]

١١٩٩

قال عليه السلام

شدائد الدنيا اربعة السفر مثل و القرض

درهم و السوال والولد والبنت واحد صدق رسول الله

قال عليه السلام

من قطع اللحية فهو مبتدع

اين كتاب از [illegible] سبحانه الله ولد [illegible]

[illegible]

قال عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد ایزد را که داد او بنده را طبع روان

تا که در سلک بیان آورد نظمی چون جمان

در لغتهائی که فی التمثیل باشد نزد عقل

همچو روح اندر بدن یا همچو نطق اندر لسان

از برای میوهٔ دل قرة العین البتول

زبدهٔ آل پیمبر نور شمع دودمان

انگه

آنکه دارم بر دل تصحیف عم و خال او

زانکه خال او بهم بر چهرهٔ آخر زمان

زانکه گفت او از زکوة فضل خویش اندر لغت

ساز نظمی چون شوم صاحب نصاب از یمن آن

زانکه آسان هست حفظ شعر بوده لهاکه

طبع خاص و عام را رغبت باو در هر مکان

زانکه خواندن شعر از هر چیز باشد خوشتر

نفع هر خواننده کان او وقت سایل امتحان

نیست داعی را توقع جز دعای خیر از او

هو صباح و هم مسا و هو بهار و هم خزان

رب خدا و بُر گندم بِر نیکی بَر دشت

خَیر بُر و جُبن حقا خُبز نان خُبر امتحان

نظم

وجه روی و هجو ذم شَعر موی شِعر نظم

سن دندان شن مشک و قم بخنر و فم دهان

عین چشم و چمش عمد قصد و دمع واشک

غین میغ و غیم ابر و عین چشمه و سو زبان

انف بینی و قفا بیش سرای آنف ذلول

آنفا اکنون و نون ماهی و ماهی حیت

خوبه

خوبه دان سوراخ بینی و کوش حربه گزند

خوبه دشنه همچو الّه آله سان کاروشان

هست بند و سرو سرّه ناف چون شرت بدی

دان شره را حرص باشد صرح کاخ دلستان

طره بخه رهط فوج و جوف کاواکی و غوف

بیم و یم دریا و ای همچو ای ای عیان

سر خط پیشانی و سرار و جماع و شیدی

رش باران سرا و یل مثل طش و شط کران

دان بلج را انفراج حاجبین و ثلج برف

٣١/٢

جثل باشد موی انبوه ثلج جیبه اطمنان

بشر باشد تازه رویی نشر بوی خوش نشر

هست شاهر قابل اشعار قلیش بادبان

حذر تخمین وجزر نقصان مد زیاده مد ومن

من چو عن ازار بود تغرش اغراد ورازان

نجد فراش هست وشرف از ارض جایی مرتفع

دشفه مثل مصص مکیدن بود مشفر لبان

خم سبط وضخ معز ومج ماش وجم کثیر

ثوم سیر ونوم خواب ویوم روز آیت نشان

جامعه

جامعه همچو ابو الادهم بود قدر وقدر

هست جمع قدره قدرت چه قوة چه توان

دخنه ابر زت وجبه ظلمت حمق کولی قبره

کرم باغ وغاب بیشه حرف پیشه کارشان

نار آتش ثار کینه یار نیک ونیل وطی

نوک حمق وکون بودن دک خم جمعش دنان

نجم انگشت است وانگشت اصبع دیروی

بند او دان ترجمه چون ترجمه شرح وبیان

قطر مس وقطر جانب طرف بیه ایه کبر

تبل کین و نبل تیر و میت میت نیم خان

صفر روی و صفر خالی صفر دان ماه صفر

صقر چرغ است صقر دبس رطب راغب خواها

فضه حصبان قضه سیم و میش نوعی از شجر

شجر از فم مفتح و عرچون حوبی چون اهان

رمح نیز است و مرح شادی مرح شادان باز

قیظ گرما و یقظ بیدار و حارس پاسبان

جوز گوز است حرف باشد کوز چون جوز سنغ

عس قدح چون دقد و غش و وکر باشد آشیان

غضب مثل بغض قطع تیغ شمشیر بران

سهم تیر نیز ذریه چاه و نیر یوغ

نوع گونه سیف تیغ و سیف ازدریا کران

هست ضوء ضیا صبحه و صحت درستی حصه قسم

هطل باریدن چو طله مثل ظله سایبان

چون حیارا جمع حیران دان حیارا غیث عام

ور بمد خوانیش شرم و شرم چه جوی کلان

قیضه قوس است عجش و شیع تعزیه حمام

قضه بیضه است ماح وحام ابو السودا بنان

جدّة تیزی جد و بخت و دج ضیاح بالدجان

عدّ و حسب و دع طرح از قفا بر آ و اقرا بخوان

همچو انسان مردم و چون نشر کو کبهن قشعمان

جید کردن حنذ بریان کردن جید سره

جدّ بزرگی جدّ کوشش جدّ کران خدّه خان

لمّة تا گوش است موی و تا لبه لمّة کروه

جمّة تا دوش است موی جمّة بر بلغ د سان

شاغیه دندان زاید غاشیه پوشش و شل

اب اندک شلو عضو و شول نوقی لبان

جنب پهلو نج بنك و فطس بنك و عدل نیك

دثر و ده فع و رضه یار و حمل بار و اعلم بدان

مسك جلد و مسك مشك و قربه مشك و قریه ده

مصر شهر و صرم چرم و جرم ذنب فخذ ران

نحض لحم و حضن کشخ است حضن کوهی

حصن عفت حصن ملجا فحل از اسپان حصان

بیضه تخم مرغ خود و خود باشد ناعمه

پس مسن پیر و مسن مثل شبان باشد فسان

نقی مغز و قین اهنگر فتن شاخ و فتن

جمع فتنه فتنه راس المال مجان رایگان

سلعه شجه کالا رووت سرکین ثور گاو

اضغث مشتی از گیاه وصعب شوار جهان

سحر باشد چون ربه شش سحر جادو سحر

هست بیس از صبحدم دم خون خون جمیع خوان

چون کرش دره شرك دام اصد پایان کاد

بیر او دم جمع ادیم وادم اصل انسیان

وصل باشد مثل مفصل وصل باشد ضد قطع

صول باشد حمله کردن باز چوگان صولجان

قد و بالا و بدن برد راز و قد و وال

قید بند و بند علم همچون علم کوه ونشان

قط بود بر عوض قطع قط هرکز قط نصیب

قد دیك وکید مکر و دیك باشد هتر فان

عرض پهنا عرض جانب غرض اب رقع نفس

ضرع پستان ضرع خواری واضعف ناتوان

طرف چشم وطرف اسپ وفرط سبق وفطر خلق

خلق خوی وحلق نای وکیه دمه کیرکان

هامه باشد تارك سر هام جمع او وماه

نام شهري دان چو آب وماء باشد فيرقان

بوص ردف بوص لون وصوب باران و صب

در دخرص وچون خرص اول مد فنا جرض اوشنان

رجل پاي است ورجل مرد وجدل سنك ودر حجل

هست كيوان زحل باخل چو باسل ضد آن

خبل فالج خيل اسپان وجبل كوه وحبل

هست حمل وخيل رهط وطهر ضد حيض وآن

هست مغبن زير ابط وركبه وفخذ يقين

جمع او باشد مغابن چون معين آب روان

كعب لنك وتكل بند و زهوه كبر واهزوه

احنه كينه اخيه ميخ واجبه دوستان

قلفه از جلد است وقطعه باز قلقه قلفه است

آنچه مقطوع است مر مي از ولد وقت ختان

ادغل واغزل چو اقلف خشنه ناكرده است

هست اعزل بي سلاح وپس اجم دان بي سنان

عزله قلفه عزله باشد اثر واو انفراد

لمى او ولمى لياان مطل مثل لي ليان

حفص باشد در جواري مثل ختن اندر غلام

پس بود علامه چون علام دانای نهان
قیح ریم و قبح زشتی حیف ظلم و نقص کاست
حرب جنگ و رحب واسع بحر دریا وقت اوان
عبد بنده بعد دوری بعد ضد قبل حر
فرج و حر آزاد و آزاد است چون سبط البنا
فعل کرد و کرد چید و جند لشکر کم چند ظن گمان
لحیه ریش و حلیه زیور حلبه میدان
ثقبه سوراخ و بقیه آنچه ماند نقبه کوه
لون رنگ و رنق زنگ و ریق چه آب دهان

کیمیا سیما چون الا مگر لاسیما
غیر جز مثل سوی و مغز چون میش ضان
سود جمع اسود است و چون دو وش ثبت وصم
صوم روزه باب در چون ناب پیران اشتران
عبر اشک و عبرة پند و عثره زله لغزش
چون جدث گور و حدب گوز و حدث بیشک خوان
لعب بازی عبل ضخم و غیل بیشه غیل شیر
باز نیک مرضع و ارضاع با حمل گران
جن پری دان و بری خاک و ثغیم واداو

چون بَری بیزار و هَجمه چه کله مُهجه روان
صَنج سَنج و سَنخ اصل و لصّ دزد و صِل مار
صَفّ رشته فَصّ نگین و نام و امن و امان
خُلد جنّت جِنّه جن جُنّه تُرس و حَیّه مار
جوز وسط و زوج شفع روح راحت رُوح جان
خَبَه زلک بند و مِجَنّه مثل جُنّه چه جنون
حَبّه دانه حَنّه نالد حَیّه زنده او زنان
فَرع موی و عَرف بوی و عُرف بالای و یال
لای مکث است لا آز و حَش ثور و حیه جان



بَیت خانه بِنت دختر نَبت رستن از گیاه
اُذن گوش و شَوک خار و جار همسایه نشان
حُوبة الدّار است صحن دار خانه چون حوب گناه
بانچونه طبلک عطار جمع او جیان
شِید گچ و شیدکج کودن دَنس ریم و سَند
مثل مسند سنگ سَید مهتر و اغالی گران
خصّ نواره جَصّ گچ و حمامه کو مابه حمام
سوفت هم تقدیر موت از خالق کون و مکان
دان رِئیه چون حلف سوگند والیه دنبه چون

اللهم اغفر لكاتبه وناظره آمين

ازسوی ازکوش وازدو جانب ندروان
ریح باد وریح سود واداب عادت بند زجر
از شکوف ومنکر وکدراء علت وپوشش کتان
بدر ماه چهارده چون درب دروازه است باز
فلک کشتی وفلک چرخ وکلف عشق حسان
هست کدامس مظلم وسامد مغنی از سرود
هست سادم نادم ونام دوبت نسر وملان
لوح مثل وجو هوا وعام همچون حول سال
بانه ایتان کاه ایان کی وخو ماده اتان



شهر ماه است سهر بیداری وداری بود
باسرائی وبو فروش وعالم وعالم جهان
چون قرمه قرم فحل است وقرم رغبت بگوشت
پس مرق دان شوربا وبازمرق چه دران
ضیف باشد فصل تابستان وصنف ای بار جنس
نصف نیم است ونصف از زمره نسوان عوان
وسق جمع شست صاع وسوق باشد واندنت
سوق جمع ساق وهم بازار ومغلوبش گمان
لمته   ل ونحل زنبور عسل هطیه مطر باد

بَحّه توم اندام وضَبّه سوسمار و پشت باران
هست عاش قابل اعشار و شارع شاه راه
قیل پیل و قتل کشتن قِتل همتا در قتال
قُبل پیش و قَیل مهتر قِیل گفتار زبان
باس باک و ناس مردم مثل اِنس و اُنس الفت
ضِدّ ز این شاین و شانی عدو ناشی جوان
فتیه را جمع فتی دان و فتی باشد جوان
همچو مفتون فتنه فتیه مطربه جمعش قیتان
شیخ پیر است و شبح شخص و سبح الحق شبیه



فُرج صُبح و جُوف کنده فَرج اندام نهان
زوج شُوی و جَوز کوز و جوز مثل غُصن شاخ
ضِغن کینه غضن اژنگ است حیان ابروان
قلب باشد دست برنجن چون سوار و قلب دل
پس حنان رحمت زکام اشتران باشد خنان
عِفّه باشد پارسائی عقّه باشد نیم جاشت
اُربه عقده اربه حاجت حاجب ابرو وزیر یمان
فحل نر و فُحل توب و جِلف بی معنی فلج
هست [illegible] وزی و ساذج ساده مهترا

حُوَّة واضِدِ کنیزک دان حُوَّة سنگ لاخ
باز جُرَّة چه سبوی و جُرَّه نشخوار و جران
بالمِن عُنق بعیر است حران چه سرکشی
وز بَرَه اِبِیّ آبی سرکشی و ساعی دوان
مُطمئِن از ارض و هجل و جمل نادان هج
مثل مولع دان حریص و پس حرص ابدبان
از مکان خالیش قفر و رفق نرمی فرق مبر
قفر درویشی باشد فرق چون فرقان قران
جوب قطع و حوت ماهی و نخ ... کر چون وتخ



پس لبن شیر است لَیِّن نرم و شیر زن لبان
لَثْم تقبیل و مثل باشد شبه چون مِثل شبه
چون مُثُل جمع مِثال است مَثَل چه داستان
دان سبق و افرط شهوت قشب خلط و قشب سم
مس بسودن چون نحاس است و مس دو دست دخان
بَعْل زوج و بعله زوجه خُلّة خصلت خَلّة حب
حَبّ حُب و باز خَیَّبْ خایب و جانب کران
صِهر سر خواجه است داماد اماد واذا بت صرحل
شِدّة سختی شدّة حمله سُدّة باشد استان

مُهر کابین مُهر کُرّه کرّه یکبار وکَرّه
کوی برتنه همچو کرّه مرّه چه تلخه وان
صُرّه کیسه کیس کیّس طَم چو کیس وقَم چو کنس
مَحْل قحط وحَمل بار و لحمه دیدن تالها
هان لجین است فضّه وصُفّه اجوفی لحین
بتّ کلک بر کشاست همچو بُرکه سپینه واخلاقها
هست حله جامه وحِلّه محلت تحت زیر
بحت خالص نجب ندتر و ندتر بیم ازار جان
دان تو عریان را خلاف لابس و... جبل

بقی

پس وَبر پشم وَوتَر زه وترکیبه طاق خوان
بُرد جه ثوب مخطط بَرد سرما مثل قرّ
غَیث باران غیث بازی وغیث غایبا
قطر نوعی از برود وقُطر عود وعود چوب
وعد باشد وعده کردن وغد چه ضد جا
ذَیل دامن ذبل عاج است بزی فهر صغیر
یُسرا آسانی سری رفتن وساری روان
ودیم بون فضل وچون درّ ن مثل وخم ریم است
ظبی آهو یعنی ببره جلب طعمه سوی خاندان

غزل باشد ریسمان و نسج غزل باشد نصیب
چون غزل بازی کنند دان نغز را چیسان
پس سدی تار است وثاره مره ورهمه باران مطر
طمر کهنه از ثیاب است طمر اسپ جهان
خبس کتان جیش لشکر جنس گونه حبس منع
سبح رفتن اندر آب و سیح در خشکی میان
خبط وشته طبخ صوت ضاحک و خبط اعتساف
ابره سوزن چون خیاط و داغ رو باشد خیاط
شبه دیوانه خیاط ور وضعب اردو نان



سمّ و سمّ سوفار سوزن همچو سمّ زهر و ذهر
دان شکوفه مثل نور و نور ضو نیران
آفتاب و ماه و طین گل کل گرانی کل همه
لبن خشت و لین خرما بله چو جمع اولیان
خرزه در مثل ادم بخیه چو غرزه در ثیاب
پس مدی غایت لاعب و سحعان چو عایت
مراة دان زن نر ذهاب خفه موزه خف سبک
وزر ثقل و زور کذب زور صدر زایران
هست ناهد نار پستان چون کعات پس ورد

چون هدان ضد شجاع واز ادم احمر دهان
همچو اسم وسم چون سیما نام ومسا ضد وصباح
همچو سمسم کنجد وسمسم بود اسم مکان
کود بالان بارایش وره باشد سرین
وزان چون وزن سنجیدن سیه دانه زوان
دف بیابان ود محبت ود محب ود صنم
وتد میخ وخیم خلق وخلق سکان جهان
فج اعرابی خالص فج خام وفج راه
فخ دام وحیز وشق چه شکاف وسران

سخت شیر وسحت رشوه اکل خوردن اکل رزق
مرت ارض بی نبات وتمر خرما چون مشان
هست مخلب کاو دوشه باز مخلب چنگ مرغ
خلب باشد پرده دل ادرار لبان
سمن باشد روغن کاو وسمن فربه شدن
ذهن خاطر دهن باز جمع او دهان
عیمه شهوت سوی شیر وغیمه رغبت سوی آب
دانکه عجمه مثل عتمه هست عجز اندر لسان
جو عد یکدم مایع وعرصه مقام انتظار

مِشْمَعَه باشد سراج و مُشْمَعَه چِر شمع دان

نُغْيَه جو عر بغتة ناگه بغيه مطلوب بغي

نابکار و بَغي ظلم و بغي از مردن ادان

دَرّ تا شیر و دُرّ مروارید ذَرّه مورچه

چون ذُرَه جاورس و ورس نبت اصفر و دریا

کهف غار است فِکَه مزاج پرورده بناز

حَجّه سال و حُجّه بك حج حجه برهان است ها

اَیْم مار و اِثْم بزه باز اَثم بزه صند

چون نبیره هست خادم حافد و حارث کران



رُقیه افسون کود نست و رقبه باشد انتظار

رِبقه کردن بند قربه هست نزدیك قرآن

اجتماع کوکبه از هفت سیاره بود

در یکی برج و دو فیه بس معیه دان قران

حرفه بي بختی و حرفه کار زاد و ضیعت کشت زار

لُعب بازیچه است علیه محلب علیه سران

نذر انداك بذر تخم و تخم سرحد مثل ثغر

بعر پشك رعب ترس عرب چرسود و ستان

رُبع جز و از چهار و رَبع منزل رَبْع دخل

عیر باشد گوره خر وز کسر خوانی کاروان
دور گشتن رود جستن ورد منهل ورد گل
کم غلاف نور و کم از ثوب ما فیه البدن
عدو رفتن بر سبیل سرعت دشمن عدو
عود چیر بیزاد و بغیر عود بربط چون کوان
بطو ضد سرعت ست وطب مشک شیر ریش
ثوب فاخر چون ریاش باز غیبه جامه دان
لبث مهلت لیث شیر وریش پره شری قلح
خلو خالی حلو شیرین لوح تخته لوح جان
دل

سوط

سوط باشد تازیانه سطوه حمله کردنست
پس وسط باشد میانه باز بالتسکین میان
دهم لشکر مهد گهواره کساء کهنه هدم
مشط شانه است مشط جایز دو براج روان
حضبه حسبه همچو خصیه خایه وجابه جواب
پس خوال واز بال وبال حال چون کیان
شحنه چون شحنا عداوت باز تراش طب
سحنه لون و سخنه گرمی چون حزن حزن اندوه
رابح مطبوخی کر باشد سوخته باشد شیط

پس سباط است نام شهری چون خدام الندوان
دان قصب نی نی شحم و نی خام جام کاس
خمر می همچون خمر بسته خمو باشد خزان
رطب بنت و رطب مرعی رطب جرم ماء تر
رطب ضد یابس و یابس فقیر و خان خوان
بقل تره قلب گردانیدن سفل است و علو
چون ثلثون سی و سی مانند شرخیر و عوان
هست آنچوبی که در بینی بختی میکشند
پس رعن سنی کوه و جمع او باشد رعان

برکه حوض و رکبه زانو رکیه چاه
شهوت و دود است کرم و باز دو و آمد عیان
دانکه قاموس است بحر و نحر سینه قش خمش
سقم بیماری و ضایق ضیق پس قایض رمان
مزنه ابر و مریه شک ند مثل و ند و عود دان
ید و بت ید دست و امس است دی سما آسمان
سجل دلو است و ولد فرزند و ام والده
مادر و ام قصد و ما چه هرچه او جاری روان
سیل آب رود لبس است نی سجیل ابر

جامه سلب است بودن است عض و عقربان

دان حساسه ماهی خوردی که او اخشک کشد

پس حشاشه چون ذماؤ چون رمق باقی جان

بدر باشد نام ماهی بذر تخم و ختم مهر

چون رم بیر و همر ریزان و رمّه استخوان

هست عرس و نام موضع صورت سری

پس سری مهتر چون نوب فاحز و حاذق جوان

هست سُلاء شوک نخل و پس سُد ظرف و لد

پس ظرف را چون بدایع ظرف باشد باروان



من ترانگبین ثم سخن چین اب مرعی آب بدر

لانه وال عهد خویشی ال اهل خانه دان

رب طلا و خاثر سب بر بود سوق غنم

خل رهست و هر دعاء بالغنم راع چران

سکر مستی سکر بند آب سکر جبه شکر

چون سکر می مجی بود ترخیم می نحو خوان

تبع می انگبین و زر شعیر است و جعه

نده آب از زنست خمر از انگور دان

پس سکر از ثمر دان و سکر کت ما قند

لیک هست این سکرکت منسوب سوی حبشیان
همچنین تفسیر کرد این اسکره ابن عمر
ذکر کرده بو عبیده از وی که کردم این بیان
کرد انشا ابن لطف الله ابن ابیات را
نعمت الله نام دارد ای برادر نیک خوان
قدم کنک و لاج قِدَم ضد حدوث و قَدَم است
پیش پای و برج سخنی نرخ باشد ثمان
جون زمن مقعد زمن مثل زمان و عصر و دهر
باذرمان جدانار و از خشب تابود ازان



چون خرس کنکی جرس باشد درای و جرس صوت
رجس را مثل نجس چون نحس ضد سعد دان
هجر فحش و هجر فرقت طیر دابه طیر مرغ
کلب سک سک میخ آهن سک جمیل و شک کمان
خنز عنز و جبر کره حبر دانا و مداد
حبر هم دانا و خبر آگاهی و خبر مکان
خب بود خداع بخ احسنت چون حمص نخود
حیض بنت حامض و نوعی ازان غنطوان
خروف باشد ضد رفو خرق مفرط درشت

قرح ریش است وفرح شادی فرح چه شادمان
خل خلیل وجل جلیل وجل جمع جلت بعره
عبر ساحل دان عبره ما سدّه مثل جفا
حجو عقلست وحرام وحجر منع است وعنم
آن شجر کش غصن باشد همچو مخصوب البنان
طلعه رویت طلع نور نخل ضد جود بخل
همچو فاره موش وفاره نیك وفازه سایبان
بَیّنه حجّت ثبنه عتبه وثینه شیم
چون نبیه قبله وقبله بوسه مستطقی ستان

زغم

زغم ظن وعزم نیّت عزم ناوان غم کول
غمر حقد واغمر جمّ رغم وقشر وقهر دان
سفر نامه فرس دق عنق دان وصبغ رنك
غصب اخذ مال بر ناحق علی وجه العدا
دانك بث باشد پراکندن چو بث حزن شدید
نزد حمیر بث نشین برجز نبر دیگران
در معانی عظم کوئی باز در اعیان عظیم
مر بزرگی را عظم بجز خصم عظم استخوان
حشر باشد گرد کردن مردمانرا شرح کشف

سرج زین و جسر پل و خسر چون خسران زبان
قبض اخذ و قضب قطع و کهنه عرس و ابن کنه
غابة و کثة کشف و کبه پاره ریسمان
چون وجل باشد وجر ترسان وجز وحرو عضب
چون سخط خشم چو چشمان جسم و تن مثل و تان
هست ان عزلی که بر محلوج درزی بنهند
تا بود ارای بخیه میان جامه تا ن
هست داعی انکه خواند باز عاری چیز کهن
هست عاری بی لباس و بادرای پاسبان

رطم

ظبی اهو ظبی بوستان خرد اسب و سباع
غلمه باشد در ضراب و غلمه باشد کودکان
دان نقار انوده ریك و قنار لجوب و رمح
خوان انو خوب معجب که معین راقنان
چون رشا اهو بره خشف و خشف خرما بد
عاره کازه کاره بند و رزمه کار با خواهان
جس مثل عفو خر کره ست شج قشر
قشر جلد و شوق مشرق رشق سرعت در رفغان
خامعه گفتار باشد جامعه غل غل حقد
قدح طعن ظعن رحلت کردن و مغنا معن

میل عماله چون عیلم آب بسیار و معیل

با عیال و باز لایع محترق و لادغ گزان

منهج و منهاج راه و وزن سا میهاج خو

باز میهج سار و داس و سر و سوار ام جان

صین بود چین و ختن تصهیر ختن

جبن ضد پردلی و حین مرا حین اوان

چون تعما نعم نیک ست نعم ادای و باز

کست تعما مثل نعما نعمت فا کل خوردن

او چو ام یا ماچه ماء اکو خوانی بمد

[illegible] ثدی پستان و باز بستان بوستان



هست ایضا نیز باشد زین ضد و شین زیب

رحض غسل و ضرح دفع حضر تك و وز دهان

منة نعمت منة قوة قوت طعمه فوت سبق

رطب خرما و سقب قرب و برق بره جبان

بیدل دل ناز و ذل خواری سب دشنام سب

هست چون دستار و هم دشنام و هون خواری هوان

بیع آجل را بعاجل دان سلم سلم آشتی

باز چون معراج مرقا نست سلم نردبان

قیر کشتی را طلاء و قز پیکان

فتر چادرم فوجه شبر است شر و باشد شان بان

اهبه ساز و ابهه خوبی شیش شاره بود

زی هیئت چون هراس اغواء تهییج سکان

نیقه باشد حوب دشتی نقفه مختار سخن

ناب دان دندان نشتر و زنجبر نوعیست بان

هست در جنات معروشات چون یقطین کوم

غیر معروشات مثل نخل زیتون رمان

فقره سه بینی است قوقه قهمت و قرقه کوه

و مهنه خدمت بار مهان خادمان

---

کرده انشا صدر و بدر این قنیة الفتیان کرهسته

در لغت نزد اهل فضل کنج شایگان

بگوییم از صمیم دل دعا جان او

هر که آرد در نظر این نسخه را از انس جان

تمت هذه النسخة الميمنة قنية الفتيان نام بدستخط [illegible] ١٢٢٢

كمال [illegible] ٢٠ راجی الی رحمت الله والغفران بتاریخ سلخ شعبان المعظم

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة على عشرة [illegible] الحبشة
درهم بعشرة ودرهم بسبعين ودرهم بسبعمائة ودرهم بالف [illegible]
صدق رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]



عند ابو حنيفة رحمة الله عليه في ظاهر الروايات والاعتبار للحركة
لا لسيلان الدم فان سال دم كثيرا ولم يتحرك لا يوكل وان
لم يسل شيء وقد تحرك بعد الذبح اكل كذا قال ابن محمد مقاتل
ذبح شاة مريضة ولم يتحرك منها شيء الا فاها قال
محمد ابن سلمة ان فتحت لا يوكل وان ضمت اكل وكذا في العين
وفي الرجل اذا قبضت يوكل وان مدت لا يوكل وان نام
شعرها لا يوكل وان قام يوكل هذا اذا لم يعلم حيوته وقت
الذبح ولم يخرج الدم والحركة فقد كفينا ذبحه الا قلف جائزه
شاة قطع الذئب اوداجها وبها حياة لا يذكى وان نقر
ذئب بطن شاة بحيث لا يعيش وبها حياة يجوز ذكوتها وعليه
الفتوى في التحفة كره رسول الله صلى الله عليه وسلم
از شاة المذبوحة الثمانية ١٣

بزرگان کشیران و علما [illegible]

[illegible]

اهل ملکین و هم علمای [illegible]